

مذهب

و

همجنسگرایی



مجموعه مقالات

بهار ۱۳۸۷

صفحه	فهرست
۲	۱. مقدمه
۵	۲. در بحث با مذهب‌یون متعصب چگونه رفتار کنیم؟
۱۳	۳. ریشه‌های تاریخی فشار مذهبی بر همجنسگرایان را بشناسیم.
۱۸	۴. نواندیشی دینی، محسن کدیور و همجنسگرایی.
	۵. نگاهی اجمالی به دلائل مخالفت با همجنسگرایی و همجنسگرایان و جواب آنها.
۲۵	
۳۴	۶. حلقه گم شده در مباحث روشنفکران مذهبی مسلمان.
۳۷	۷. همجنسگرایان مسلمان ایران و چالش‌های پیش رو.
	۸. پدیده همجنسگرایی در حیوانات نیز دیده می‌شود و با قاموس طبیعت همخوانی دارد.
۴۲	
۴۷	۹. احساس گناه، حقیقت یا تلقین.
۵۲	۱۰. دوآلیته، سکس و علی شریعتی! (نادره افشاری)
	۱۱. سکولاریسم، جبل‌المتین جنبش همجنسگرایان (یکی دیگر از خدمات همجنسگرایان به رشد فرهنگی جامعه).
۵۷	
۶۲	۱۲. مذهب، معنویت و مینو باوری.
۶۶	۱۳. امامت قدسی، نافی آزادی انسان! (سلامت کاظمی)
۸۱	۱۴. منابع بیشتر برای مطالعه.

۱- مقدمه:

واقعیت این است که بخش بزرگی از همجنسگرایان در کشور، اعتقادات دینی و مذهبی دارند. تعالیم و آموزه های مذهبی به همراه جو فرهنگی حاکم، گاهی مانع از آن می شوند که همجنسگرایان مذهبی، گرایش جنسی خود را پذیرفته و آنچنان که باید و شاید، به سهم و مسئولیت خود در امر روشننگری درباره همجنسگرایی و حقوق همجنسگرایان، سهم و نقشی در خور ایفا کنند. بخشی از قضیه ناشی از آن می شود که دوستان مذهبی هنوز نتوانسته اند بر تناقض و سردرگمی بین آموزه های مذهب و گرایش جنسی خود فائق آیند.

امنیت، آزادی و برابری، آرمانهای انسان امروزی اند. آزادی بر بنیان فردیت آدمی است و دموکراسی زمینه ای برای شکوفان ساختن فردیت اوست. رویکرد مذهب به آزادی و مقام انسان یک رویکرد ایدئولوژیک است، بدین دلیل که فرد خارج از چارچوب مذهب، حقیر و بی ارزش شناخته می شود. صحبت از آزادی اگر با خوار و ناچیز و کم ارزش شمردن انسانهایی که مثل ما نمی اندیشند و احساس متفاوتی دارند، همراه باشد، به استبداد می انجامد. در مذهب، ارزش گذاری انسان بر اساس اعتقادات، باورها و احساساتش صورت گرفته و شخص به عنوان انسانی مستقل، خود مختار و دارای تعقل، آزادی و حق انتخاب پذیرفته نمی گردد. با این حساب مذهب، تنوع و تفاوتها را بر نمی تابد و آنها را بی ارزش ارزیابی می کند. اینجا است که مذهب پرستی (به معنای برتر دانستن خود از دیگرانی که پیرو آن مذهب نیستند و یا تفسیر دیگری از مذهب دارند) به نژادپرستی فرا می روید. درحالیکه انسان خود بنیاد است و آزادی او خلل ناپذیر، فارغ از آنکه چه دین و اندیشه ای دارد، بی دین است یا دیندار، همجنسگرا است یا دگرجنسگرا.

کسی که به فردیت و استقلال رأی و اندیشه خود وفادار باشد، انسجام بیشتری از خود بروز می دهد و کمتر به مرجعیتی نیاز می یابد که فردیت و استقلال او را نفی می کند. مذهب، در دورانی، برای جوامعی، رهایی بخش بوده و هنوز هم می تواند باشد، هر آنگاه که به دست آوردهای علوم و دانش بشری پشت پا نزند و خود را با پیشرفت و ترقی فرهنگ و آموزه های جدید انسانها وفق دهد. مذهب اگر به دست آویزی برای نفی آزادی و کرامت انسان و خواسته های او تبدیل شود، خواه ناخواه به اعتبار و درجه مقبولیت خود لطمه خواهد زد.

مذهب برای پیشرفت خود نیاز بدان دارد که ادعای اگوستینی (یعنی مذهب را سقف عقل، علم، اخلاق و خرد بشری دانستن) خود را به کنار نهد تا راحت تر بتواند با پیشرفت علوم و جوامع دمساز شود و همراه با آنها تعالی یابد.

سهم مذهبیون دلسوز مذهب در به روز کردن مذهب و ارائه قرائت های تازه و امروزی از دین و بی اعتبار کردن مذهبیون سنتی، از دیگران بسیار بیشتر است.

همجنسگرایان (چه مذهبی و چه غیر مذهبی)، باید قوه کنشگری اجتماعی خود را تقویت کنند. آرمان آزادی همجنسگرایان به وسیله کنش جمعی خود همجنسگرایان زودتر و راحت تر

تحقق می یابد. علی رغم همه نابسامانیها اما همکاری، تعاون و همبستگی راهی است که باید پیموده شود.

اتهام زنی (درست) به جامعه که ما را بر نمی تابد، نباید پوششی برای رخوت و بی تحرکی ما باشد. مسئولیت امروز هر همجنسگرایی آگاه این است که در کنار آگاهی رسانی به جامعه و همجنسگرایانی که بی خبر مانده اند، خود نقشی فعال در گستره زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اتخاذ کند و در تغییر مناسبات نابرابر فعالانه سهیم شود.

قانونی نبودن همجنسگرایی در کشور، امکان مبارزه را ناممکن نمی سازد. قانونی بودن (شدن) خود نتیجه مبارزه است نه اینکه قانونی بودن را لازمه شروع مبارزه بدانیم. تشکیل انجمن های پوششی مختلف با برنامه های حداقلی، همکاری نزدیک این انجمن ها با تشکلات دیگر گروه های اجتماعی نظیر زنان، کارگران، دانشجویان و غیره و بردن خواسته آزادی و برابری جنسی و احترام به سبک های مختلف زندگی به درون آنها می تواند یک راه حل باشد. راه حل دیگر ایجاد انجمن های مخفی اما فعال در درون کشور است. هنر این است که در این شرایط خفقان زده، همجنسگرایان آنچنان تشکلات و انجمن هایی برای خود در کشور به وجود آورند که متناسب با همین شرایط باشد. برای اینکار، آشنایی با راهها و منطق مبارزه در شرایط سرکوب ضروری است. جنبش همجنسگرایان در این اوضاع به فداکاری و در عین حال هوشمندی نیاز دارد. اما هوشمندی به معنای انفعال و دست روی دست گذاشتن نیست.

در شرایط امروز کشور ما، همجنسگرایان مذهبی می توانند و قادرند در رهایی خویش و دیگر هم کیشان همجنسگرایی خود از تناقضات و احساس گناه و عذاب وجدانی که قرائت های سنتی از مذهب بر آنها به خاطر همجنسگرا بودن تحمیل کرده، سهمی در خور ایفا کنند. فیلسوفی گفته است «مشکل زمانی مطرح می شود که راه حل آن به وجود آمده باشد»؛ گسترش عمقی مباحث روشنفکران مذهبی، گسترش اطلاعات و داده های عمومی از گرایشات جنسی و همجنسگرایی، وجود مذهبیون سکولار و لائیک در جامعه، شکل گیری گروههای مسلمان همجنسگرا با قرائتهای تازه از اسلام در کشورهای دیگر و بالاخره فعالیت همجنسگرایان در ایران، راه دوستان همجنسگرایی مسلمان را هموار کرده است. می ماند علاقه، پشتکار و اراده خود دوستان که از دینداری تعبدی و بر اساس تقلید بی چون و چرا خود را آزاد کنند و اجازه ندهند که سنت گرایان و مرتجعین مذهبی آنها را همچنان در گوشه رینگ نگه داشته و انتخاب بین ایمان و تمایل جنسی را به آنها تحمیل کنند. امکان انتخاب دیگری هم هست. این دوستان اگر بخواهند می توانند جلوتر از سرش ها، علوی تبارها، کدیورها و امثالهم حرکت کنند و با تبیین و معرفی نظرات دینی آشتی جویانه با گرایشات همجنس خواهانه خود، هم قدمی در گسترش مبارزات همگرایششان خویش بردارند و هم به تعمیق مباحث همکیشانانشان مساعدت کنند.

با توجه به آنچه گفته شد، این جزوه برای دوستان همجنسگرایی مذهبی تهیه شده است تا به آنها کمک شود بر احساس سردرگمی، گناه، عذاب وجدان و بی سر پناهی خود در جامعه غلبه

نموده و سهم شایسته ای در مبارزه برای آزادی و برابری حقوق خود و دیگر همجنسگرایان در کشور، ایفاء کنند.

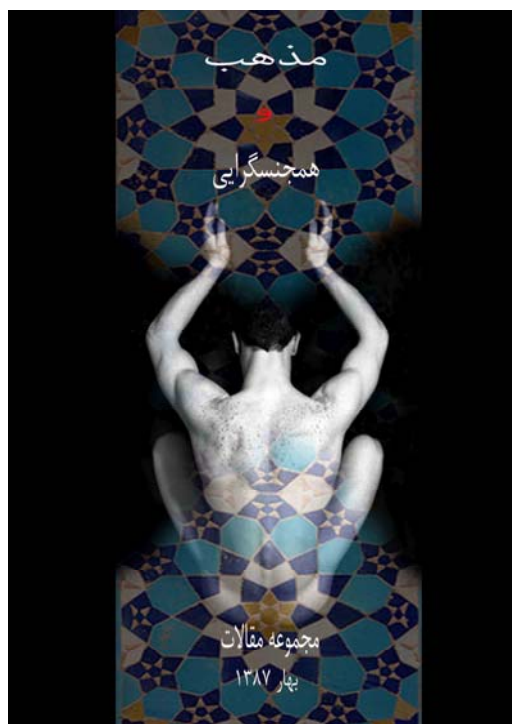
این جزوه و وبلاگ آن ، برای همجنسگرایان سکولار و غیرمذهبی هم هست تا با مطالعه آن بهتر بتوانند به هم احساسان مذهبی خود کمک کرده و خود نیز بتوانند در بحث با مذهبیین متعصب رفتار مناسبی اختیار نمایند.

این جزوه برای مذهبیین متعصب هم می تواند مفید باشد و به آنها کمک کند تا ریشه تعصبات و پیشداواری های ذهنی خود را بهتر بشناسند و بیش از این مسئولیت فردی و شخصی خود در ادامه تعصبات و ستم رسانی به دیگران را به گردن مذهب نیندازند.

با پخش و انتشار وسیع این جزوه به اهداف آن یاری رسانید.

آدرس زیر ، وبلاگی است که این مجموعه در آن برای دسترسی آسانتر خوانندگان ، قرار داده شده

<http://naghdemazhabi.wordpress.com/>



۲- در بحث با مذهبیون متعصب چگونه رفتار کنیم؟

بسیاری از افراد مذهبی (و گاهاً افراد غیرمذهبی هم) بهانه‌ها و مسائل دین و شریعت را برای نفی برابری حقوق همجنسگرایان مطرح می‌کنند.

قبل از هر چیز باید گفت که اصولاً وارد بحث مذهبی شدن کار بیهوده‌ای است بدین دلیل که در هر بحثی، طرح و داوری مسائل بر اساس عقل و خرد بشری است، درحالی‌که مذهب خود را سقف عقل و خرد بشری می‌داند و فردی که از زوایه مذهبی برخورد می‌کند، اغلب فاکت‌ها و دست‌آوردهای علمی بشر که از سقف گفتمانهای مذهبی فراتر رفته و شما در بحث خود بدانها اشاره می‌کنید، را نمی‌پذیرد.

با اینهمه، هرکدام از همجنسگرایان و حامیان آنها، تجارب برخورد با افراد مذهبی را دارند و یا جوانانی که تازه متوجه همجنسگرا بودن خود می‌شوند، خواه ناخواه در خانواده و جامعه با دیوار بلند حاشای مذهبی برخورد خواهند کرد. این جزوه با هدف کمک به همجنسگرایان در اینگونه موارد منتشر شده است.

پاسخ به بهانه‌های مذهبی و برخورد با متعصبینی که مذهب را به وسیله‌ای برای نفی برابری حقوق همجنسگرایان و دیگر شهروندان تبدیل می‌کنند، کار چندان سختی نیست و هیچ لازم نیست که شما دانش و اطلاعات زیادی درباره مسائل و متون مذهبی داشته باشید. کافی است که به چند اصل ساده زیر توجه کنید:

توجه به این نکته که در بحث ما چگونه عمل می‌کنیم.

به یاد داشتن یک سری فاکت‌های ساده و اولیه که در پشت بحث مذهبی پوشیده مانده‌اند.

توجه به یک سری دینامیسم مذهبی که در بحث مطرح می‌شود.

آمادگی خود ما در تأکید بر مسئولیت شخصی در قبال موضعی که در بحث اتخاذ می‌کنیم.

سعی کن تصور روشنی از تجارب مثبت و منفی شخصی خود در برخورد با مذهب، همینطور رابطه خود با مذهب، دلگیریهایت از مذهب و نیاز خود به مذهب را بشناسی و به آنها اعتراف کنی.

این یک کار روانی و درونی است. آسان هم نیست اما ضروری است تا به خود کمک کنی از تجارب مذهبی خلاص شوی و با فکری باز و روشن با فرد مذهبی که تو را به بحث می‌کشاند، رو به رو شوی. اهمیت این مسئله بدین خاطر است که روابط عاطفی خود تو با مذهب در گذشته که هنوز حل نشده باقی مانده، باعث می‌شود که در بحث مربوط به مذهب، احساس گناه، زخم بر دل، عصبانی، افسرده، دلگیر و ماتم زده شوی و از اینکه نمی‌توانی مذهب را به «راه صحیح» بکشانی غصه دار می‌شوی.

به خاطر داشته باش و از یاد نبر که هر کدام از ماها چه مذهبی و چه غیر مذهبی در محیط و جامعه ای مذهبی رشد می کنیم، همه ما مورد انواع و اقسام تعرضات مذهبی و حتی توهینات مذهبی واقع می شویم. مذهبیون (بخصوص متعصبان مذهبی) همه را مطیع و فرامانبر دستورات مذهبی خود می خواهند، از برخورد های خشن و تهدید کننده با دیگران هیچ ابایی ندارند. کافی است دستورات دینی آنها را اجرا نکنی تا تو را به توهین به دین و مذهب متهم کنند اما خودشان از توهین و بی احترامی به عقاید و باورهای دیگران هیچ ابایی ندارند. به یاد داشته باش که حتی افراد غیر مذهبی هم که رابطه ای با دین ندارند، در چنین جامعه و فضایی از شانتاژها و تبلیغات مذهبی بزرگ می شوند و خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار می گیرند. چرا که حکومت مذهبی، با استفاده از وسایل ارتباط جمعی که در اختیار دارد و همینطور انواع و اقسام نیروهای که تحت فرمان خود دارد، ترس از مذهب و قدرت مذهبیون را تا اعماق جامعه نفوذ داده و بر اذهان اجتماعی مسلط کرده است.

پس برای برخورد درست و اصولی با مذهبیون در بحث، ابتدا هر کسی نیاز به آن دارد که رابطه شخصی خود با مذهب و فرهنگ مذهبی را بشناسد و رابطه عاطفی خود با دین و مذهب را درمان کند.

مذهب در خیلی از موارد مثل مواد مخدر می ماند. مواد مخدر فرد معتاد را از رو به رو شدن با احساس و عقل درونی خود برحذر می دارد. مذهب از افراد می خواهد که «چگونه حس کنند». گفتنی است که مبارزه با مذهب هم خود می تواند نوعی اعتیاد باشد. خودمداوایی مذهبی (یا خود درمانی مذهبی) به ما کمک می کند تا دلیل و علت اینکه چرا ما وارد بحث های مذهبی می شویم را بهتر شناخته و درک نموده و بهتر به این سئوالات جواب دهیم که:

چرا چنین دلیل مذهبی و اینگونه بحث های مذهبی برای من نوعی مهم است و مانع ذهنی من در پذیرش خود واقعی ام می شود؟

چه چیزی باعث می شود که من نوعی همچنان بایستم و به اینگونه بحث ها و بهانه های واهی اهمیت داده، به آنها گوش دهم و برایشان تره خرد کنم؟

چرا من این بحث را حالا با این شخص بخصوص و در این محل انجام می دهم؟

چرا این شخص و افراد امثال او باید عوض شوند؟ عوض شدن یا نشدن طرف چه ضرورتی برای من دارد؟ اصلاً باورها و اعتقادات طرف چه اهمیتی برای من دارند بخصوص که با آنها موافق نیستم.

چرا من در جمع افراد مذهبی باقی می مانم یا به مسجدی می روم که من را آنطور که هستم قبول نمی کند و از خدا می خواهند که من در جمع آنها نباشم؟

آیا ماندگاری من در بین این جماعت درست مانند ماندگاری زنی نمی ماند که از همسرش مرتب سرکوفت و کتک می خورد اما همچنان حاضر به جدایی نمی شود؟

کی وقتش می رسد که من تصمیم بگیرم رابطه ام را با این جمع قطع کنم؟

به یاد داشته باش که دلبستگی به آئین و سنت و مذهب نباید به قربانی شدن استقلال، خودمختاری و فردیت تو بینجامد. هرآنگاه که وفاداری به دین و مذهب، استقلال رأی و فردیت ما را خدشه دار کند، چنین وفاداری ای رهایی بخش، مدرن و امروزی نیست. چرا که انسان غایتی در خود است و مذهب این را نمی پذیرد. وجود و شخصیت مستقل خود را محترم بشمار و تسلیم آموزه هایی نشو که به از خود بیگانگی و چندپارگی شخصیت تو منجر می شوند. انسان غیر مستقل و چندپاره نمی تواند به استقلال، فردیت و غایت انسانی خود وفادار بماند و به ناچار در هر جایی آنطور رفتار می کند که دیگران از او می خواهند.

بسیاری از ادعاهایی که افراد متعصب مذهبی مطرح می کنند و بارها از جانب تاریخدانان رد شده اند را بشناس:

اول: افراد مذهبی متعصب ادعا می کنند که مذهبشان تغییر نمی کند و آنچه که آنها امروز به عنوان اصول و سنت مذهب خود بیان می کنند درست همان است که در زمان پیغمبر بوده. تاریخدانان و همه کسانی که بی طرفانه به بررسی مذهب در طول تاریخ پرداخته و می پردازند، بر این اعتقادند که مذهب طی دوارن مختلف دچار تحول شده و قرائت ها و برداشت های مختلف از مذهب همیشه وجود داشته و با گذشت زمان قرائتی بر قرائتی دیگر برتری و مقبولیت بیشتری می یابد و بعد از آن همان قرائت غالب خود دچار تفسیر ها و قرائتهای نسل های بعدی شده و متحول می شود. پس مذهب و اصول آن در دوارن ما همانی نیست که در زمان پیغمبران بوده و نسلهای بعدی هم مسلماً برداشتها و قرائت های خاص خود را از اصول دینی خواهند داشت. این در حالی است که مذهبیهون متعصب همیشه ادعا می کنند که:

مذهب آنها هیچوقت تحت تأثیر عوامل محیطی و شرایط تاریخی مختلف قرار نگرفته و نمی گیرد. گویی مذهبشان همین حالا از آسمان نازل شده است.

دوم: مذهبیهون متعصب ادعا می کنند که مذهب آنها همان سنت الهی است که با فرهنگ جامعه ما مطابقت دارد.

گویا خداوند مذهب و سنت مذهبی را صرفاً برای جامعه ما درست کرده. این در حالی است که مذهبیهون از طرف دیگر ادعا می کنند که مذهب آنها جهانی است. سنت و اصول مذهبی بر فرهنگ جامعه تأثیر می گذارند اما از آن فرهنگ تأثیر متقابل می گیرند. پس شکل و شیوه برخورد مذهبیهون در جوامع مختلف نسبت به بسیاری از مسائل یکی نیست.

یادمان باشد که با اینهمه، رهبران مذهبی همیشه طوری تبلیغ می کنند که «طبیعت غیر متغیر» مذهب خود را به رهروان خود گوشزد کنند تا مبدا کسی جرات کند تفسیری مغایر با تفسیر آنان از مذهب و سنت ارائه دهد.

سوم: افراد متعصب مذهبی ادعا می کنند که مخالفت آنها با همجنسگرایی مسئله و موضع شخصی نیست بلکه مذهب آنها اینطور می گوید، فرهنگ ما چنین است و آنها پیرو مذهب و فرهنگ خود هستند.

شخص با این گفته در واقع برداشت خود از مذهب را لاپوشانی می کند، وجود برداشت های مختلف از مذهب را هم انکار می کند. آنها با اینکار از گرفتن هر گونه مسئولیتی در قبال گفته و ادعای خود طفره می روند، و در ستم رسانی به همجنسگرایان و نفی حقوق آنها، از سهم و مسئولیت اجتماعی و انسانی خود شانه خالی می کنند. به عبارت دیگر می گویند، «تقصیر من نیست، من آدم خوبی هستم، خدا اینطور گفته. پس اگر تقصیری وارد باشد این تقصیر خدا است». اگر از اینگونه افراد پرسیده شود که جایگاه پیشداوری و تعصب شخصی خود تو کجاست و تا چه اندازه از عدم شناخت تو نسبت به موضوع جنسیت ناشی می شود، شانه بالا می اندازد و به تعریف از خود مشغول می شود یا باز همان ادعاهای مذهبی را تحویل شما می دهد. چرا که این ادعاها به این افراد کمک می کند تا زحمت بازانندیشی و بازبینی گفتار و رفتار را به خود ندهند و حتی در شناخت و تفسیر مذهب خود هم تنبلی می کنند و هرچه از قدیم به آنها گفته شده، در بست می پذیرند و طوطی وار تکرار می کنند.

چهارم: متعصبان مذهبی، حامیان حقوق همجنسگرایان را تخطئه می کنند.

متعصبان مذهبی، همجنسگرایان و حامیان آنها را به شکلی غیر جدی و غیر معتبر معرفی می کنند، بر علیه آنان شانتاژ می کنند، گاهی با جوک و مسخره از آنها یاد می کنند تا از هرگونه بحث جدی در اینباره ممانعت به عمل آورند و ذهنها را از پرداختن به موضوع برحذر دارند که خود نوعی تبلیغات روانی بر علیه همجنسگرایان و حامیان آنهاست. مذهبیون، تا دلتان بخواهند در باب ارزش و کرامت انسان در مذهب خود سفسطه می بافند و اخلاق خود را برترین معرفی می کنند اما خود را از هرگونه مسئولیتی در برابر بی حقوقی و سرکوب همجنسگرایان معاف می دارند. آنها می گویند که خداوند ناظر بر اعمال و رفتار بشری است و علی رغم نسبت دادن وجود همه پدیده ها به خداوند اما پدیده همجنسگرایی را از خلقت خدا معاف می دارند. در عوض همجنسگرایی را «پدیده وارداتی از غرب، نتیجه مدرنیسم و لیبرالیسم که با فرهنگ مذهبی و ایرانی ما بیگانه است» معرفی می کنند.

اگر قرار است با یک مذهبی وارد بحث شوی، این را بیاد داشته باش که:

اول: هر دلیل و بهانه ای که برای مطرح می کنند، دهها سال قبل بارها و بارها جواب داده شده است. اما مذهبیون همچنان مرغشان یک پا دارد و هی بهانه های خود را تکرار می کنند. مثلاً در عرصه روانی، نزدیک به نیم قرن است که مؤسسات معتبر علمی روانشناسان و روانپزشکان در جهان، بیمار بودن همجنسگرایان و روانی بودن همجنسگرایی را رد کرده اند. این مؤسسات همچنان

هرگونه فشار به همجنسگرایان و تلاش برای تغییر جنسیت و «مداوای» همجنسگرایان را رد کرده و اعلام کرده اند که اینگونه تلاشها مضر هستند و در عوض درخواست کرده اند که افراد و مؤسسات عضو می بایست در مبارزه با پیشداوری و تعصب نسبت به همجنسگرایی شرکت کرده و به آگاهی رسانی کمک کنند. پس قضیه بیمار روانی بودن همجنسگرایان تمام شده. ولی مگر متعصبان مذهبی قبول می کنند؟ باورتان نمی شود اگر گفته شود که بعضی از این متعصبان در قالب روانشناس و روانپزشک ظاهر شده و بر علیه همجنسگرایی مطلب می نویسند. اما جالب اینجا است که اینگونه افراد در مؤسسات معتبر علمی جهان جایی ندارند.

در واقع، این خود متعصبان مذهبی هستند که باید در حالت دفاعی باشند و به این سؤال جواب دهند که چرا از یک سو دست آوردهای علم بشری را به رسمیت نمی شناسند و مذهب خود را سقف عقل و خرد بشری جا می اندازند اما از طرف دیگر به جای شترسواری، ماشین سوار می شوند و به جای چاپار ایمیل می فرستند.

دوم: همه بهانه ها و سؤالات متعصبان مذهبی بارها و بارها جواب داده شده اند، اگر واقعاً در پی شناخت و کسب اطلاعات هستند می توانند به اینترنت مراجعه کنند. (ضمن اینکه می توانند از رهبران خود بپرسند که چرا اجازه انتشار کتاب های علمی در اینباره را نمی دهند). اما نکته اینجا است که افراد مذهبی بخصوص متعصب ترین آنها از مطالعه نوشته ها و ادبیاتی که موضع مثبتی نسبت به همجنسگرایی دارند، خودداری می کنند.

سوم: بعضی از متعصبان مذهبی از بحث طفره می روند: بعضی از متعصبان مذهبی بخصوص مؤسسات و رهبران آنها از ورود به هر گونه بحثی درباره همجنسگرایی خودداری می کنند تا با سکوت خود نوعی خط قرمز در شروع بحث را ایجاد کرده باشند و مانع باز شدن بحث شوند. برای اینان بی طرفی یعنی تأیید موضع آنها.

چهارم: بهانه های متعصبان مذهبی با نفی شروع می شوند:

متعصبان مذهبی بحث و صحبت خود را با نفی هرگونه مثبت اندیشی درباره همجنسگرایی که آن را پدیده ای طبیعی و انسانی قلمداد می کند، شروع می کنند و چون بحث خود را با نفی و انکار شروع می کنند بنابراین خود را از هرگونه تأثیر پذیری از بحث معاف می دارند و تنها چیزی که در پی آن هستند جا انداختن موضع خودشان است و بس.

پنجم: موضع مذهبی نسبت به همجنسگرایی بازتابی از موضع اجتماعی است. بعضی ها این را «مذهب فرهنگی» (نه فرهنگ مذهبی) لقب داده اند. بدان علت که مؤسسات مذهبی بخشی از مؤسسات اجتماعی هستند که سیستم حاکم مبنی بر نفی و انکار همجنسگرایی را پابرجا نگه می دارند. عموماً وقتی که جامعه و ارزشهای آن دچار تحول می شوند، مذهب هم به دنبال آن عوض می شود. بدین دلیل که مذهب برای ادامه حیات خود ناچار است خود را با ارزشها و عقاید مردم جامعه وفق دهد و این باعث می شود که متولیان مذهب برداشتها و قرائت های دینی خود را به روز

کنند. گفتنی است که مذهب کلاً محافظه کار است و همیشه مدتها بعد از تغییرات جامعه دچار تحول می شود.

ششم: مسئله و موضوع خیلی عمیق تر از اینها است.

انس و الفت و دلبستگی به مذهب از موضوع درست و غلط، اعتقاد و ایمان فراتر می رود. اعتقادات و تعلقات مذهبی امتیازاتی دارد که افراد را به ادامه تعلق خاطر و ایمان به مذهب وامی دارد، از جمله:

فرد به جمعی تعلق دارد که به شکلی هویت و کیستی خود را از آن می گیرد و در تعاریف مرد بودن یا زن بودن و بسیاری از مسائل ارزشی لازم نیست زحمتی به خود بدهد، همه چیز آماده برایش تعریف شده است.

نوعی تعادل، اعتماد و اطمینان (گیریم که کاذب) در او بوجود می آورد.

احساس تعلق و در جمع خانواده، قبیله، قوم و خویش و جامعه بودن در او به وجود می آورد.

احساس نوعی «یکرنگی» آشنا و جا افتاده با روان جمعی حاکم بر جامعه می کند.

علاوه بر اینها، جمع مذهبی، خانواده و جامعه به چنین فردی که خود را در جمع حل کرده، امتیازاتی می دهد از جمله احترام و پادشاهی دیگری که مؤسسات و ساختارهای اجتماعی مردسالار حاکم، برای مریدان نظام موجود تهیه کرده اند. بنابراین متعصبان مذهبی دلیلی نمی بینند که از همه اینها چشم پوشیده و زحمت کسب دانش علمی و بی طرفانه به جان خریده و بر خلاف جریان حرکت کنند و شاید هم از حقوق همجنسگرایان دفاع کنند که چی بشود؟ از همه امتیازات گفته شده محروم شوند؟ البته که این کار ساده ای برای ذهنهای ساده نگر و دنباله رو نیست. بخصوص که تغییر موضع ملازماتی دارد که چندان هم ساده نیستند از جمله:

فرد باید به خطا بودن برداشت ها و شناخت خود اعتراف کند.

اعتراف به اینکه رهبران مذهبی و متون مذهبی منبع معتبر علمی در مورد این مسئله (همجنسگرایی) نبوده اند بلکه منبع معتبر این موضوع علم و دانش بشری می باشد. بنابراین از کجا معلوم که در عرصه های دیگر هم داده ها و ادعاهای رهبران مذهبی درست باشد؟

فرد باید در نزد وجدان خود احساس مسئولیت کند و در برابر فشار، سرکوب و ستم وارد شده بر همجنسگرایان به نام مذهب و جامعه در طول تاریخ، خود و مذهب خود را سهیم بداند.

فرد باید با درون خود تصفیه حساب کند و به کنکاش و جستجو در ضمیر خود بپردازد تا گرایش جنسی واقعی خود را دریابد و قبول کند. چه بسا چنین فردی خود همجنسگرا یا دوجنسگرا باشد، یا اگر دوجنسگرا است، ممکن است ذائقه و رفتار جنسی او با ارزشهای مورد پذیرش جامعه یکی نباشند و آنوقت برایش دردسرساز خواهد بود.

فرد مجبور می شود، تعاریف خود از مرد و زن، نر و ماده را مورد بازبینی قرار دهد و از امتیازات مردسالارانه که مذهب و جامعه به او داده، دست بکشد.

حالا دیگر او نمی تواند خشم، نفرت و پیشداوری خود را بر سر همجنسگرایان خالی کند. پس چه کاری باید بکند؟ یکدفعه احساس معلق بودن در هوا را می کند چون باید از همه مفاهیمی که قبلاً دیگران برایش تعریف و تفسیر کرده بودند، دست بکشد و به تعریف دوباره آنها بنشیند. از امتیازات، پادشها و احترامی که جمع مذهبی و جامعه جهت پایبندی اش به ارزش ها و تعالیم آنان، برایش تدارک دیده بودند، چشم پوشی کند.

پیشنهاد ما:

کلاً وارد بحث مذهبی با افراد متعصب نشو. به آنها بگو اگر واقعاً در پی کسب شناخت هستند، خوارها مقاله و مطلب به زبان فارسی و خارجی وجود دارد و اگر آنها علاقه دارند می توانند به منابع مراجعه کنند. می توانی در حد امکان منابع را به آنها معرفی کنی. اگر به ادامه بحث اصرار کردند، واضح و روشن به آنها بگو که شخصاً با نظر و برداشت آنها موافق نیستی. بر این موضع خود پافشاری کن:

نه، من موافق نظر شما نیستم.

نه، به نظر من شما اشتباه می کنید.

می دانم که افرادی با برداشت ها و نظرات شما موافق اند، اما من نیستم.

و همینطور ادامه بده.

یادت باشد که از دخالت احساس و عاطفه خود در چنین مواقعی بپرهیزی. و اگر نتوانستی، در خلوت خود سعی کن مسائلی که در ابتدای همین جزوه گفته شده یعنی رابطه و دلبستگی احساسی و عاطفی خود با مذهب و جمع مذهبی را مورد کنکاش قرار دهی. باز یادت باشد که در یک بحث با هدف «پیروز شدن در بحث» شرکت نکن. از خودت بپرس: چرا برای من مهم است که این شخص با نظر من موافقت کند؟ یا چرا برای من مهم است که این شخص را عوض کنم؟

راحت باش، هر وقت خواستی می توانی بحث را تمام کنی و راحت را بگیری و بروی. خود را نماینده کل جنبش همجنسگرایان قلمداد نکن که حتماً باید در بحث پیروز شوی. با خودت مهربان باش. لازم نیست همه مشقت مقابله با متعصبان مذهبی را به تنهایی به دوش بکشی.

فراموش مکن که همه مذاهب زمانی برای مردمان و جوامعی رهایی بخش بوده اند و عدالت به ارمان آورده اند. اما در همه جوامع هم از مذهب برای توجیه سرکوبها، بی حقوقی ها و ستم هایی که به بخشی از مردم روا می شود، استفاده شده و می شود.

تغییر فرهنگ و دیدگاه جامعه نسبت به مسائل از جمله همجنسگرایی، کار و هدف ماست. پشت سر مذهب و متون مذهبی قایم شدن برای انکار مسئولیت فردی در ستم رسانی و سرکوب

اقلیت های جنسی کار ساده ای است اما هر کسی باید شخصاً مسئول پيشداوری و تعصبات خود باشد و در زدودن آنها سهمی برای خود قائل شود.

و فراموش مکن که بسیاری از اوقات افراد برای پيشداوری و تعصبات خود، از مشروعیت دینی بهره می گیرند تا بی مسئولیتی خود را کتمان کنند و بدین وسیله ناخودآگاه، نداشتن فردیت و اندیشه مستقل خود را هم آشکار می سازند و گرنه چنین افرادی خیلی راحت می توانند بگویند که «دین و مذهب این را می گوید اما من شخصاً چنین برداشتی ندارم».

در آخر چندین مطلب در رابطه با همجنسگرایی و مذهب از منابع مختلف گرفته ایم که در زیر آورده شده اند و خواننده را به مطالعه آنها فرا می خوانیم:

۳- ریشه های تاریخی فشار مذهبی به همجنسگرایان را بشناسیم.

(این مطلب تحت عنوان نگاهی به جنبش زنان و همجنسگرایان در شماره هفت مجله ماها منتشر شده بود.)

مقدمه: شاید ربط حرکت عدالتخواهانه همجنسگرایان یا کلاً اقلیتهای جنسی با جنبش برابری طلبانه زنان در ابتدا کمی نامفهوم و یا بی مورد باشد اما اگر به ریشه های تاریخی بی عدالتی و نابرابری جنسی نگاه کنیم و بعد به افتراق، تشابهات و درخواستهای زنان و اقلیتهای جنسی دقت نمائیم، آنگاه متوجه خواهیم شد که موانع پیش پای هر دو یکی است (ارزشهای مردسالارانه، سنت ها، خرافات و خودخواهی بی جا) و بر همین اساس متوجه می شویم که چرا همکاری، نزدیکی و تعاون این دو جنبش از وزن و اهمیت زیادی برخوردار است.

ابتدا یک یادآوری تاریخی:

در ادوار دور، زمانی که عبریها به عنوان طایفه ای از قبایل سامی در منطقه کنعان (فلسطین/اسرائیل فعلی) سکونت داشتند تعداد جمعیت این طایفه کم بود، آنها مردم فقیری بودند که سرشان به کار خودشان گرم بود و هرچند که همجواری سرزمینشان با راههای بازرگانی منطقه تجاری آن زمان (مصر، شام، آشور و بابل) برایشان سودآور بود اما در دسر بزرگی هم داشت؛ به این علت که منطقه محل سکونت آنها محل جنگ و لشکرکشیهای دائمی و فراوان دولتهای آن زمان بود و هر طرفی که در جنگ پیروز می شد، فقط صدمات آن به عبریها می رسید؛ آنان را به اسارت می گرفتند، زنانشان را می بردند، اموالشان را غارت می کردند و....

در پایان یکی از همین جنگها (حمله بابلیها به فلسطین و شام حوالی ۵۸۶ سال پیش از میلاد مسیح) بود که وقتی بابلیان پیروز شدند تصمیم گرفتند که برای تسلط کامل خود بر منطقه، رهبران و بزرگان طایفه عبریان به همراه خانواده هایشان و جمع زیادی از مردم عادی را از آنجا کوچ داده و با خود به بابل ببرند. حادثه ای که در تاریخ قوم یهود به «حبس بابلی» معروف است. وقتی کوروش کبیر پادشاه ایران حوالی ۵۳۹ قبل از میلاد بابل را تصرف کرد به عبریان کوچ داده شده اجازه داد که به سرزمین محل سکونت قبلی خود برگردند و آزادانه به کار و زندگی و اجرای مراسم مذهبی خود همت گمارند. (در کتاب مقدس عهد عتیق از کوروش کبیر یاد می شود و احساس نزدیکی و دوستی مردم اسرائیل با ایرانیان هم از همینجا ریشه می گیرد). (۱)

وقتی قوم یهود اجازه یافت که از تبعید و حبس در بابل (عراق فعلی) به سرزمین خود کنعان برگردد به این نتیجه رسید که برای حفظ و ادامه بقاء طایفه خود و جلوگیری از تسلط طوایف دیگر، دو مسئله حیاتی را برای خود حل کند؛ اول چیزی که عامل وحدت قوم آنها شود یعنی یک حبل المتینی که همه به آن چنگ بزنند و دور آن متحد شوند (به عنوان یک عامل هویت آنها) و دوم

تولید مثل زیاد و ازدیاد جمعیت و تعداد نفوس طایفه تا نیروی انسانی لازم برای مقابله با تهاجمات و حملات دیگران داشته باشند.

همین دو نیاز عمده و حیاتی باعث شد که عبریان به گذشته تاریخی خود مراجعه کرده و به جمع آوری حدیثها و گفته های چند هزار سال قبل حضرت موسی پرداخته و کتاب عهد عتیق را بنویسند (۲) و از این زمان است که دین یهودیت به شکل امروزی که ما می شناسیم در می آید. حدود پانصد سال بعد هم تورات نوشته می شود. (۳)

به این ترتیب دین یهود و کتابهای عهد عتیق و تورات عامل وحدت و حبل المتین این قوم می شود اما مسئله مهم دیگر یعنی ازدیاد جمعیت هم باید حل می شد؛ پس وظیفه زنان در زاد و ولد بیشتر اهمیت دوچندان می یابد، سقط جنین نباید باشد چون با زیاد شدن جمعیت منافات دارد، نباید جلق زد چون اسپرمی که می توان با آن بچه درست کرد نباید بر زمین ریخته شود، خانواده فقط یک شکل و تعریف دارد آنهم اینکه خانواده یعنی زن و مرد و فرزندان آنها و قوانین زیادی در حمایت از این خانواده شکل می گیرند، هر نوع زندگی مشترک دیگر (مثل دو زن یا دو مرد با هم یا یک زن و فرزندان) به عنوان خانواده و کانون گرم و مشترک دو انسان به رسمیت شناخته نمی شود، سکس دو مرد با هم ممنوع می شود چون به تولید مثل نمی انجامد و مردی که نمی خواهد با زن تشکیل خانواده دهد و بچه درست کند، بر علیه منافع قوم و اجتماع عمل کرده و باید کشته شود، نفرت به سکس با همجنس و همجنسگرایی از همینجا ریشه می گیرد و اعدام همجنسگرایان هم برای اولین بار در تاریخ، در کتاب عهد عتیق، به عنوان عملی «کفرآمیز و گناهی که باید مجازات شود» نوشته شد.

همه صاحب نظران متفق القولند و بسیاری از مردم عادی هم کم و بیش می دانند که بسیاری از روایات، حدیث ها و گفته های مشابهی در سه دین یکتاپرست ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) وجود دارد. خوب منطق زیادی لازم نیست تا بدانیم که منشاء این حدیث ها و روایات مشابه همان دین یهود و عهد عتیق و تورات است چون قبل از انجیل و قرآن نوشته شده اند. از جمله مسائل مشابهی که در هر سه دین یهود، مسیحیت و اسلام یافته می شوند و می توان به آنها اشاره کرد اینها هستند: هر سه دین جلق زدن را گناه می دانند، مخالف سقط جنین هستند و دستور اعدام همجنسگرایان را داده اند؛ همجنسگرایی را گناه و یک عمل شیطانی و فرد همجنسگرا را گناهکاری می دانند که باید مجازات شود به همین سبب پیروان متعصب هر سه دین از همجنسگرایی به نفرت یاد می کنند. به عبارت دیگر این چیزهایی که به نام دستورات اسلام و خدا و امثال اینها به خورد ما داده می شوند، خود یکسری تعالیم و قوانینی هستند که قوم یهود در ۲۸۰۰ سال پیش رعایت آنها را بر اساس نیازهای آن زمان خود و جهت حفظ خود از گزند دشمنان، برای همه افراد طایفه الزامی کرد. این را هم از یاد نبریم که تعلیمات دینی بعد از مدتی خود به خود به سنت و رسم و اخلاق جامعه فرا می رویند. بی جهت نیست که حتی بعضی از افراد به ظاهر غیر متعصب و غیر مذهبی هم در رد همجنسگرایی می گویند ما به دین کاری نداریم بلکه

به این کار داریم که سکس با همجنس مخالف عرف و اخلاق جامعه ایرانی است. اما این افراد از یکطرف ریشه این عرف و اخلاق را فراموش می کنند و نمی گویند که این اخلاق از کجا آمده؟ چرا آمده؟؟ و آیا قابل انطباق با شرایط حاضر هست یا نه و از طرف دیگر از یاد می برند که این عرف و سنت مخصوص ایران نبوده و نیست و در همه جوامع دیده می شود و بسته به سطح رشد و آگاهی اجتماعی، شدت و حدت آن متفاوت است. البته ما ادعا نمی کنیم که تمام ریشه های ضدیت با همجنسگرایی همین است بلکه منظور نشان دادن یکی از عمده ترین ریشه های تاریخی سرکوب زنان و همجنسگرایان است.

اشتراکات دو جنبش زنان و همجنسگرایان و اهمیت همکاری آنها:

هدف از طرح وقایع تاریخی فوق اشاره به این است که هر چند سرکوب حقوق زنان و بروز ارزشهای مردسالار همراه با پایان یافتن جامعه مردسالاری شروع شد اما همراه با شکل گیری اولین دین ابراهیمی یعنی یهودیت، شدت و حدت بیشتری گرفت. سرکوب همجنسگرایان هم درست از همین زمان شروع شد.

مردسالاری زن را احساسی، بدون عقل، غیر قابل اعتماد، کسی که نمی تواند مثل مرد بجنگد و از قبيله محافظت کند می داند و بنابراین او (زن) را از نوع درجه دوم که باید در خدمت جنسیت مرد قرار گرفته و وی را ارضاء نموده و بچه پس بیندازند حساب می کند. مردسالاری در ادامه همین تفکر، زنی که مردانگی را کلاً نفی می کند و عشق و زندگی خود را وقف یک زن دیگر می نماید، را تحمل نمی کند و اگر مردی نخواهد از این ارزشها اطاعت کند را هم محکوم می کند، یعنی مردی که به جنس زن گرایش نداشته باشد را هم زن می داند؛ «یارو می خواهد که یکی او را بکند پس زن است، طرف کیرش بلند نمی شود که با زن سکس داشته باشد، کیرش کوچک است، مریض است، طبیعی نیست و... پس چون خصوصیات {مردانه} ندارد او هم از نوع درجه دوم محسوب می شود». پس چنین فردی از مرد کمتر است، قابل تحقیر است، درجه دو محسوب می شود و... با چنین اخلاق و فرهنگ مردسالارانه حاکم هیچ عجیب نیست که همجنسگرایان از گرایش خود احساس گناه می کنند، خجالت می کشند، سرکوب شده و حقارت را تحمل می کنند، بدون عشق و نیاز و صرفاً به خاطر جامعه با جنس مخالف ازدواج می کنند، یا همجنسگرایی «فاعل» خودش را گی نمی داند چون «مردی» کرده و آلتش را در دیگری فرو برده، اما فرد «مفعول» قابل تحقیر شدن است، گاهی خودش هم اینرا می پذیرد، با اینهمه همجنسگرایان ایرانی می خواهند تغییر جنسیت دهند (چون چارچوب و تعریفی که جامعه و دین و اخلاق و فرهنگ از «مرد» دارد برایشان ننگ است یا با وجود آنها نمی خواند). این فشار فرهنگی و اجتماعی در طول قرنهای آنچنان در تو در توی ضمیر انسانها ریشه می دواند که توان ایستادگی و دفاع از خویشتن خویش بودن را از فرد می گیرد. در نتیجه همجنسگرایان به سایه و یا شبی سرگردان در اجتماع تبدیل می شوند، همه جا هستند اما ناپیدا. شاید به همین دلیل باشد که قهرمانان تمام رمانهایی که با فاصله از

اجتماع، زشتیها و دورنگیها و بی خودیهای اجتماع را نشان می دهند، همه «بوی» همجنسگرایی می دهند.

با توجه به آنچه گفته شد حلقه های محمکی دو جنبش زنان و همجنسگرایان و کلاً اقلیتهای جنسی را به هم پیوند می دهند؛ یکی ریشه های تاریخی فشار و سرکوبها، دیگری زنان همجنسگرا هستند که حلقه رابط محمکی بین دو جنبش زنان و همجنسگرایان را تشکیل می دهند، سومی مردسالاری و تمام جنبه های ارزشی متعلق به آن، چهارم اهداف مشترک یعنی رسیدن به برابری و عدالت جنسی در جامعه و بازتعریف بسیاری از مفاهیم و مقولات اجتماعی و قوانین موجود از جمله برابری افراد در برابر قانون و در همه شئون اجتماعی فارغ از جنسیت و یا گرایش جنسی، ارائه تعریف جدید از خانواده و تلاش برای گسترش معنی کانون مشترک در قوانین از جمله به رسمیت شناختن کانون متشکل از یک مادر و فرزند، به رسمیت شناختن زندگی مشترک دو زن یا دو مرد با هم، مبارزه مشترک برای آموزش مسائل علمی مسائل جنسی در مدارس و جامعه، مقابله با کودک آزاری و تجاوزات جنسی به کودکان، دفاع از استقلال جنسیت فرد فارغ از جنس او، مبارزه برای لغو قوانین تبعیض آمیز در مورد هر دو جنبش و بسیاری مسائل دیگر. در نتیجه حمایت از خواسته های یکدیگر، همکاری و اشتراک مساعی این دو نیرو بسیار ضروری است و امکان ایجاد پایه های یک جبهه وسیع تحولات فرهنگی - اجتماعی را فراهم می آورد. امکانات عینی و اولیه برای نزدیکی و همکاری فراهم هستند، کافی است آنها را کشف کنیم.

یادآوری یک نکته هم ضروری است، تا زمانی که گی و لزبین های ایرانی مسائل خود را جدی نگیرند و برای حل آنها، پایان دادن به سرکوبها و رسیدن به حقوق انسانی و اجتماعی خود اراده عملی به خرج ندهند دفاع دیگران از حقوق گی/لزبین ها تاثیر چندانی نخواهد داشت و علاوه بر آن اتحاد و همکاری بالقوه مهم بین نیروهای مختلف فعال برای برابری و عدالت جنسی شکل نخواهد گرفت.

۱- بد نیست بدانیم که مطالعه داستان سرگذشت ابراهیم و زنانش هاجر و سارا و فرزندان او اسماعیل و اسحاق نشان می دهد که کلاً طایفه عبری همیشه برای یافتن محل زندگی مناسب از جهت کشاورزی و آبیاری و تجارت مرتب در حال مهاجرت بوده است. در انجیل هم آمده که اولین مهاجرت عبریان حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح اتفاق می افتد، زمانی که خداوند به حضرت ابراهیم دستور می دهد که محل و کاشانه خود را در «اور» (واقع در جنوب غربی رود فرات و نه چندان دور از خلیج فارس) رها کرده و با قبیله خود به مقصد دیگری مهاجرت کند و اگر ابراهیم از این دستور پیروی کند آنگاه خداوند به او لطف و بخشش کرده و خاندانی بزرگ در سرزمینی موعود به او اعطا خواهد کرد.

۲- به روایت تاریخ حضرت موسی حدود ۲۵۰۰ سال قبل از این تاریخ (بازگشت از حبس بابلی) پیغمبری کرده ولی گفته ها و نوشته های او فقط سینه به سینه به نسلهای بعد منتقل می شده.

اینکه بعد از ۲۵۰۰ سال گفته‌ها و حدیث‌های جمع شده تا چه حد با پیامها و گفته‌های خود حضرت موسی همخوانی داشته یا نزدیک بوده خود بحث جداگانه‌ای است.

۳- آقای مک کوبین در کتاب خود به نام ردپای ریشه‌های تاریخی فشار علیه همجنسگرایان به خوبی به شرایطی که منجر به پیدایش یهودیت، مسیحیت و اسلام گردید می‌پردازد و به شکل جالبی استدلال‌های خود را مبنی بر اینکه فشار علیه همجنسگرایان با پیدایش دین یهود شروع و از آنجا به مسیحیت و اسلام و سپس کل جوامع امروزی راه یافت، با سند و فاکت ثابت می‌کند. علاوه بر این او نشان می‌دهد که قبل از یهودیت گرایش به جنس موافق یک امر عادی و قابل قبول بوده و حتی آثاری تاریخی که دال بر آن دارد را هم معرفی می‌کند. همچنین او اهمیت یافتن خانواده، اینکه تابعیت فرزندان بر اساس خون و تابعیت مادر باید باشد، زاد و ولد زیاد و مخالفت با سقط جنین را هم بر همین اساس نیاز قوم یهود به وحدت و ازدیاد جمعیت توضیح می‌دهد. نادر ثانی نویسنده ایرانی مقیم کشور سوئد در کتاب خود به نام «بار دیگر عشقی ممنوع - بررسی ریشه‌های تاریخی فشار بر همجنسگرایان» تا حدودی از همین کتاب مک کوبین کمک می‌گیرد و به این مسئله می‌پردازد.

۴- نواندیشی دینی، محسن کدیور و همجنسگرایی.

پیروان هر دین و مذهبی معتقدند که دین آنها بهترین و کاملترین است و در دینشان، جواب هر سؤال و مسئله ای از پیش داده شده است. پس نوآوری، تفکر و شک کردن، شرک و گناه به حساب می آید. کاری نمی توان کرد به هر حال اگر نه همه ولی حداقل بعضی از انسانها کنجکاو هستند و سئوالاتی را مطرح می کنند.

اگر فرد به اساس و ریشه های باوری خاص اعتقاد قلبی و باطنی داشته باشد اما کنجکاوی روشنفکری اش او را به طرح چراهایی و تفکر حول آنها وادارد و بعد تفکرات و قرائت تازه ای از اصول باور خود ارائه کند، در زمینه باور و اعتقاد خود، یک دگراندیش و روشنفکر به حساب می آید که بیشتر اوقات با کم مهری طرفداران قرائت سنتی از آن باور خاص روبه رو می گردد. بر همین اساس روشنفکری دینی همانقدر عادی است که روشنفکری مارکسیستی یا لیبرالی یا فلسفی.

ایمان به خدا و مذهب، داشتن حوصله کافی برای مطالعه متون مذهبی، آشنایی نسبی با مدرنیته و دنیای امروز و دغدغه اعتقادی/ایمانی داشتن به همراه صداقت و صراحت روشنفکری و کمی شجاعت، فرد را روشنفکر دینی می کند.

در اسلام (همانند تفکرات و اعتقادات دیگر) تلاش برای ارائه قرائت های تازه و همگام با زمانه چیز تازه ای نیست. حرکت جامعه به جلو، پیشرفت علوم و فنون و آشنایی هر چه بیشتر انسانها به حقوق خود، چالش های هر چه سنگین تر و عمده تری را پیش پای متفکران و روشنفکران معتقد به باورهای مختلف قرار می دهد و آنها را به پاسخ گویی فرا می خواند. به همین دلیل قرائت و برداشتی که دیروز تازه و نو می نمود برای امروز اعتباری ندارد و قرائتی که امروز نو و تازه است فردا کهنه و قدیمی خواهد بود و بدون شک روشنفکران فردا قرائت جدیدتری از دین خود ارائه خواهند کرد. بر همین اساس گفته ها و احکام و تفکرات روشنفکران دینی امروز ما اعتبار ابدی ندارند همانطور که تفکرات روشنفکران دینی گذشته، امروز خریداری ندارند.

شاخه ای از علم روانشناسی به مطالعه اعتقاد دینی انسانها می پردازد. پیشگامان این شاخه روانشناسی معتقدند که شکل و شیوه اعتقادی هر فرد به بخشی از طبیعت درون خود فرد پاسخ می دهد و از این رهگذر نتیجه می گیرند که برداشت های متفاوت از دین و مذهب ابتدا جنبه روانی و سپس حالت اعتقادی می یابند.

همینطور توان و قدرت انسان در اعتقاد پیدا کردن به دین یا ارواح یا هر چیز دیگر موضوع دیگر روانشناسی است و باز هم روانشناسان بر اهمیت زمینه باطنی فرد در اعتقاد به هر باوری را مورد تأکید قرار می دهند.

رفتار مذهبی یک پدیده صرفاً انسانی است که در حیوانات و جانوران و نباتات (و کلاً در طبیعت) دیده نمی شود، چرا که تنها انسان است که با اعتقاد و باور و مذهب و خدا سرو کار دارد.

بر همین اساس بعضی از متفکران، خدا و دین و مذهب را زاده و پروده ذهن انسان می دانند. و عده ای به طنز یا جدی ادعا می کنند که انسان ابتدا خدا را خلق کرده و بعد خود را وسیله و آلتی در دست خدا قرار داده است، یا گفته می شود که رسولان در واقع جاسوسان خدا و ستون پنجم خدا در بین انسانها بوده اند.

همه ادیان الهی از جمله اسلام بر این ادعا هستند که دین و مذهب برای نجات انسانها است. خیلی ها هم این گفته را به شکل یقینی باوردارند. اما راستی به غیر از خود مذاهب و رهبران مذهبی، چه کسی چنین ادعایی کرده؟ مگر غیر از این است که می گویند «مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید».

آته نیست ها (کسانی که به خدا اعتقاد ندارند) و همینطور شکاکان (لادریون) می گویند که نمی توانند این را بفهمند که چرا افراد مذهبی قادرند ادعا کنند که جواب هر سؤال و مسئله ای را دارند.

بررسی رفتار مذهبی انسانها باید همانقدر جالب و احتمالاً پیچیده باشد که بررسی رفتار جنسی یا رفتار اجتماعی یا رفتار فرهنگی یا رفتار خانوادگی و... افراد.

اینکه یک ایرانی در خانواده ای مسلمان زاده شود خود به خود مسلمان (متعصب) می شود، از کجا معلوم که اگر این فرد در یک خانواده مسیحی یا یهودی متولد می شد به همان اندازه از اسلام گریزان و به آن مذهب (مسیحیت یا یهودیت) اعتقاد و ایمان قلبی پیدا نمی کرد؟

باور دینی و مذهبی هر چند جنبه اعتقادی دارد اما جنبه تعلق گروهی آن و کمک به شکل گیری هویت مشترک بخشی از انسانها (پیروان آن دین) نیز بسیار قوی است. همین عامل در دوران گذشته (و حتی حال) در زنده ماندن جوامع مختلف گروههای انسانی در برابر دستبرد و تجاوزات کمک کرده است.

تاثیر روانی همین عامل (تعلق گروهی و هویت مشترک) باعث می شود که اعتقاد به یقین تبدیل شود، و بنا بر باور پیروان آن دین، شک کردن، شرک و گناه محسوب شود و بدتر از آن سزاوار مجازات الهی و دینی و دنیوی.

چارچوب احساس مذهبی و اعتقادی فرد از ساختار اجتماعی جامعه ای که فرد در آن زندگی می کند جدا نیست. به عنوان نمونه رهبران مذهب مسیحی پروتستان در غرب با همجنسگرایان برخورد مداراجویانه ای دارند و حتی قبول می کنند که یک کشیش هم می تواند همجنسگرا باشد. اما رهبران همین مذهب (مسیحی پروتستان) در آفریقا به شدت با همجنسگرایی و همجنسگرایان مخالفند. یا مثلاً پیروان اسلام در کشورهای مختلف با مسائل گوناگون به شکل متفاوتی برخورد می کنند. یا مثلاً در آمریکا یک فرد آمریکایی مسلمان هست که روحانی است و اسم اسلامی عبدالله را برای خود برگزیده. این روحانی مسلمان آمریکایی همجنسگرای علنی است و با گروه مسلمانان همجنسگرا به نام «الفاتحه» همکاری دارد. درحالیکه در شرایط فعلی ایران روحانیون همجنسگرا داریم ولی به هیچ وجه خود را علنی نمی کنند. بر این اساس روانشناسان و جامعه شناسان ادعا می

کنند که مذهب و شکل باور به آن قبل از هر چیز یک مسئله اجتماعی است و به ساختار و بند و بست های هر جامعه بستگی دارد.

اگر قضیه همین است و مذهب در هویت گروهی یک جامعه یا بخشی از افراد آن جامعه نقش عمده دارد و شکل اعتقادی افراد به مذهب به ساختار آن جامعه بر می گردد، حال می توان این سؤال را مطرح کرد که از کجا معلوم که این مذهب به درد مردم جوامع دیگر بخورد، و چرا جوامع مختلف برداشت متفاوتی از یک مذهب واحد نداشته باشند، جوامعی که هویت خود را از مذهب و باوری دیگر گرفته اند؟

گروهها و دسته های مذهبی خشونت طلب همانقدر از مذهب استفاده می کنند که گروه های صلح طلب و معتدل مذهبی. یعنی اصول و دستورات مذهبی راه را برای هرگونه برداشتی هموار کرده اند. با این حساب مذهب (از جمله اسلام) همچون هر دین و اعتقاد و باور دیگری نه فنانیک است و نه صلح طلب، بلکه رفتار مذهبی، روانشناسی و نیازها و طبیعت درون معتقدان به آن مذهب و ساخت جامعه مربوطه است که چهره آن را می آراید.

در طول تاریخ، سالوسان و نیرنگ بازان تشنه قدرت تلاش کرده اند تا اعتقادات و باورهای انسانهای ساده اندیش را وسیله قرار داده و با استفاده از آن، مردم را به عنوان سیاهی لشکر، در پشت سر خود نگه دارند. اکثر اوقات با انتخاب «یک دشمن» عمده و چندین دشمن فرعی تا حقانیت خود را اثبات کنند.

همچنین در طول تاریخ، بشریت شاهد جنگهای خونین و وحشیانه ای بوده که تشنگان قدرت، انسانهای جوامع مختلف را تحت نام مذهب یا ملیت در مقابل هم قرار داده و چه خونها که بر زمین نریخته اند.

رهبران خودگماشته با انتخاب آگاهانه بخشهایی از احکام و اصول مذهبی و برجسته کردن آنها به همراه تبلیغ و تهییج احساس مردم، فقط و فقط در تلاشند تا خود را برتر و بالاتر از دیگران قرار دهند.

علم روانشناسی بر این باور است که حس کشف کردن و رسیدن به درک ها و شناخت های تازه، که راه را برای زندگی بهتر خود و دیگر آدمیان هموار می کند، احساس کشف حقیقتی که تا کنون بر همگان پنهان بوده، نوعی انقلاب اخلاقی محسوب می شود و کاشف با حس رضایت خاطری که از کشف خود، به آن دست می یابد، پاداش خود را می گیرد. جوامع انسانی و مذاهب و ایدئولوژیهای مختلف با کمک چنین کاشفانی توانسته اند مسیر پیشرفت و ترقی و زندگی بهتر را طی کرده، به جایی برسند که امروز بشریت در آن قرار دارد.

روشنفکر دینی با سئوالات متافیزیکی مرگ و زندگی و مذهب درگیر می شود و تولیدات فکری اش در خدمت پاسخگویی به نیازهای ذهنی و فلسفی آن دسته از متفکران و خوش فکران مذهبی است که به پلمیک روشنفکری به عنوان غذای فکری نیازمندند.

روشنفکران دینی به معنای کلاسیک کلمه در جامعه ما بسیار نادرند. روشنفکر دینی بدون توجه به خوش داشت حاکمان یا پیروان و باورمندان به دین، سئوالات و پرسشهای خود را، هر چند جنجال برانگیز، مطرح و با استفاده از علوم مختلف سعی در بازخوانی متون دینی می کند و از این طریق به تطبیق دین و اصول آن با علم امروزی می کوشد. دغدغه روشنفکر دینی نه سیاست و حکومت بلکه خود دین و دنیا و خواسته های فراوان و انباشته شده انسانی است. روشنفکر دینی خواسته ها و توقعات موجود انسانها را نفی و یا نادیده نمی گیرد بلکه سعی می کند با تعدیل اصول و چهره دین، به توقعات انسانها پاسخ مثبت دهد. بر همین اساس، تبلیغ و تأکید بر دیسیپلین مذهبی که در حوزه کار متعصبان مذهبی جای عمده ای دارد تا از طریق ایجاد ترس از عاقبت و آخرت، مردم را به انقیاد درآورند، در عرصه تفکر روشنفکری دینی جایی ندارد.

چهره هایی همچون حجاریان، جلالی پور، عبدی، سروش، عبدالله نوری، شمس الواعظین، باقی، سفری، کدیور و امثال اینها که در رئیس جمهور شدن خاتمی و بعدها شکل گیری مجلس ششم و پیدایش پدیده ای به نام اصلاح طلبان نقش زیادی داشتند قبل از اینکه روشنفکر دینی به معنای واقعی کلمه باشند، بیشتر سیاسی کاران معتدل مذهبی هستند که به طور مجازی عنوان روشنفکری دینی را یدک می کشند و در بین آنها هنوز در مورد تعریف واژه روشنفکر دینی و اینکه آیا کلاً کاربرد چنین واژه ای صحیح است یا نه کلی اختلاف نظر وجود دارد.

روشنفکران دینی (مجازی) کشور ما تاکنون با همه تلاشهای ارزنده ای که داشته اند اما به طور مستقیم به موضوع همجنسگرایی نپرداخته و تا آنجا که ما اطلاع داریم چنین اصطلاحی را بر زبان نرانده اند. اما اخیراً آقای محسن کدیور در مصاحبه ای چهار بخشی تحت عنوان اسلام و مدرنیته که با تلویزیون «هما» (شبکه تلویزیونی هوادار حکومت ایران در آمریکا که از طریق ماهواره در کشور دیده می شود)، ضمن ضد و نقیض گوئیهای فراوان در مورد حقوق زنان، پوشش اسلامی و... به طور مستقیم به همجنسگرایی هم اشاره کرده و حکم روشنفکری دینی!! داده که:

«مسلمان حق ندارد با همجنس خود رابطه جنسی برقرار کند ولو آنکه هر دو طرف هم راضی باشند. این جزء گناهان کبیره است و ربطی هم به یک زمان خاص ندارد و اصلی اجتماعی و قطعی است».

در قرآن تنها یک جا به مسئله سکس با همجنس اشاره رفته و آن هم در رابطه با قوم لوط. در ویژه نامه «قوم لوط» (منتشره همراه شماره ۱۲ مجله ماها) به طور مفصل به این مسئله پرداخته شده ولی ذکر این نکته مهم است که داستان قوم لوط یک داستان خاص اسلامی - قرآنی نیست بلکه یک داستان مسیحی است و ششصد سال قبل از اسلام در انجیل آمده است. یعنی داستان بیشتر مسیحی است تا اسلامی، وانگهی، ساختار آن دوره جامعه محل ظهور دین یهود و مسیح با ساختار جامعه ما و شکل و اعتقادات قرن بیست و یکم در ایران از زمین تا آسمان فرق دارد. با اینهمه امروز جهان مسیحی در غرب با برجسته کردن عشق به همجنس و تبلیغ مدارا و تحمل، همگام با رشد جوامع خویش و تقویت عناصر حقوق بشری، تا حدود زیادی با همجنسگرایی کنار

آمده است تا جایی که شخصیت‌های روحانی معتبر آنها حتی از کشیش شدن همجنسگرایان هم دفاع می‌کنند. اگر جهان اسلام داستان ششصد سال قبل از خویش لوط را از مسیحیت گرفته، اما با رشد علوم و فنون، بیشتر شدن ارتباطات و تبدیل شدن دنیا به یک دهکده جهانی نباید ششصد سال طول بکشد تا جهان اسلام و بخصوص روشنفکران دینی مسلمان به آشتی با همجنسگرایی روی آورند.

حتی اگر همجنسگرایی گناه باشد اما چرا باید در قانون همجنسگرایی را ممنوع اعلام کرد؟ اگر انسانی بخواهد گناه کند و این «گناه» ضرری به کسی نمی‌زند، باز این حق اوست. اگر اسلام همجنسگرایی را برای مسلمانان گناه می‌داند حداقل غیر مسلمانان همجنسگرا در کشور ما باید آزاد باشند و قوانین اسلامی نباید بر آنها تحمیل شود. چرا آقای کدیور که به قاطی کردن اخلاق در قوانین مخالفت می‌کند، قانون مجازات همجنسگرایان را مسکوت می‌گذارد؟ وظیفه اخلاقی و روشنفکری دینی ایشان در این وسط چه می‌شود؟

کدیور در اشاره به قوانین کیفری در کل می‌گوید:

«البته مجازات باید قانونی، عادلانه و دموکراتیک باشد. حال اگر ما جزء یک جامعه دینی بودیم، دینمان هم اسلام بود، قاعدتاً ما در متن دینمان هم گزاره‌های دینی نظری داریم و هم گزاره‌های دینی عملی.»

اما کدیور از تطبیق دستاوردهای علم در مورد همجنسگرایی و لزوم به رسمیت شناختن علم در اینباره چشم پوشی کرده تنها به حکم کلی «گناه کبیره بودن» همجنسگرایی بسنده می‌کند. بدتر از آن آقای کدیور مجازات را هم می‌پذیرد هر چند محدودتر از متعصبان. او می‌گوید:

«یکی از انحراف‌هایی که در جوامع دینی وجود دارد این است که فکر می‌کنند اگر قوانین را از متن دین اخذ کنند، این باعث سلامت جامعه می‌شود. این در حالی است که اگر ما در دوران صدر اسلام تا قبل از دوران مدرنیته بودیم آن فقه‌چندان با واقعیت جامعه تفاوتی نداشت لذا نظم فقهی برآورنده نیازهای آن دوران هم بود. اما به تدریج با تحول جامعه در دوران مدرن به نظر می‌رسد فاصله فراوانی در بین شیوه زیست مردم و قواعد و گزاره‌های حقوقی اسلامی ایجاد شده که متأسفانه کوشش فقها در پر کردن این شکاف چندان موفق نبوده. هر چند امروزه این نظر اکثر علمای ماست اما وقتی به سطح مرجعیت می‌رسیم بسیاری از محدودیت‌ها باعث می‌شود تا ایشان نتوانند به این نیاز پاسخگو باشند. در نتیجه نمی‌شود این مسئله را از اسلام ستنی عیناً تبدیل به قانون کرد. اگر چنین کنیم در واقع خواسته ایم نظم عرفی دوران سپری شده را بر زمانه خود مسلط کنیم. منظورم از دوران سپری شده، دوران اسلامی نیست، منظورم دوران عُرف عصر نزول است. من معتقدم اسلام پیام جاودانه دارد. اما مجتهد و عالم باید زحمت بکشد و این پیام جاودانه را از بخش عرفی و شرایط زمانی و مکانی عصر نزول جدا کند. این کوشش هنوز به نتیجه نرسیده. امروز در خود ایران تأسیس چیزی به عنوان مجمع تشخیص مصلحت برای چیست؟ یکی از مسائل اصلی اش این است که ناکارآمدی فقه را در نظر بگیرد. ابتکار مرحوم آیت الله خمینی چه بود؟ اینکه با صدای

رسا و شفاف در بین فقها اعلام کرد که اجتهاد سنتی نمی تواند دنیای مدرن را به سامان ببرد. ایشان یک فقه مصلحتی و یک فقه حکومتی را آورد. با بخش اول سخن ایشان من موافق هستم. این فقه مصطلح به هیچ وجه توان اداره جامعه را ندارد. اما من نسبت به مورد دوم انتقاد دارم. یکی از مشکلات این است که اگر کسی خواست دنیا را به زبان خودش و از دید خودش دینی کند و فکر می کرد هر چه به غلظت دین بیافزاید بهتر است و وقتی دید فقه کفایت نمی کند، اخلاق را هم چاشنی فقه کرد. خواست اخلاق را هم قانونی کند. قانونی کردن اخلاق یا به اصطلاح دیگر قانونی کردن مستحبات و مکروهات نه فقط واجبات و محرمات تبعات فساد فراوان دارد. حکام و زمامدارانی که می خواهند واجب و حرام، مستحب و مکروه و حتی اخلاق حسنه و رذیله را به متن قانون بکشند زندگی شخصی و خصوصی مردم را چنان تنگ می کنند و اختیار دینی را چنان محدود می کنند که دیگر کارکرد وجدان اخلاقی از دست می رود و کسی که می باید شخصاً و آزادانه و با اختیار دین بورزد از ترس پلیس و پاسدار و بسیجی به ظاهر خود را متمایل به دین نشان می دهد. این شیوه نهادینه کردن ریاکاری و تظاهر دینی به جای ایمان است و من بارها تأکید کردم ریا خوره ایمان است. حکومت‌های دینی از آب‌شخور چنین فقهی به جای آنکه مروج دین شوند مروج ریا می شوند».

این گفته های آقای کدیور در موقعیت فعلی و با حاکمیت قوانین سخت و خشن شریعت اسلامی شاید به کفش کهنه در بیابان مانند باشد اما توقع از روشنفکر دینی بسیار بیشتر از اینهاست، چرا که آقای کدیور با «گناه کبیره» دانستن همجنسگرایی خواه ناخواه مسلمان همجنسگرا را به سرکوب هویت جنسی خود (همان هویتی که علم آن را معتبر و صحیح می داند)، فرا می خواند. در این رابطه حقوق بشر این مسلمان همجنسگرا چه می شود و مسئولیت روشنفکر دینی در آشنایی انسان مسلمان با حقوق بشرش چه پاسخی می گیرد؟ متعصبان مذهبی و دین سنتی آنها بر عبودیت بشر تأکید می کنند و کاری که آقای کدیور می کند هم چیزی جز این نیست و اینجاست که بادکنک روشنفکری دینی ایشان سوراخ می شود. اگر ادعا شود که سازگاری اسلام با حقوق بشر که مورد ادعای روشنفکران دینی ماست، قبل از اینکه واقعیتی را عیان کند بیشتر یک خواست و آرزوی این دسته از فعالان سیاسی مذهبی را منعکس می کند؛ یعنی دینی را می پسندند که تا حدودی خشونت کمتری از خود بروز می دهد، اما همچنان عبودیت را ترویج می کند، سخن بیهوده ای نخواهد بود. روشنفکران دینی مسیحی دهها سال پیش به این نتیجه رسیدند که سخت گیری دینی تنها مؤمنان را کمتر و کلیساها را از نمازگزاران خالی می کند. آنها دریافتند که انسان عصر جدید میل به انتخاب دارد و آزادی و حق گزینش می خواهد.

نکته مهم دیگر اینکه مذهب‌یون از جمله «روشنفکران دینی» هیچ دلیل عقلی، علمی و منطقی در رد همجنسگرایی ارائه نمی دهند و صرفاً با استناد به اینکه این مسئله گناه است از وارد شدن به بحث جدی و علمی در اینباره می پرهیزند. چنین برخوردی از جانب یک متعصب مذهبی قابل درک است اما از جانب کسانی که خود را روشنفکر معرفی می کنند قبل از هر چیز روشنفکر بودن آنها را

به زیر سؤال می برد چرا که یک روشنفکر به حدیث و گفته بسنده نمی کند بلکه با طرح پرسش و بحث های علمی و عقلی، با هر پدیده مواجه می شود و هیچوقت خشک اندیشانه علم را فدای باورهای کهنه نمی کند بلکه در نهایت قرائت تازه ای از دستورات ارائه می دهد که با علم امروزی همخوانی داشته باشد ولو آنکه یک پوشش مذهبی برای یافته های عقلی و علمی بسازد. گفته های حکم گونه آقای کدیور و ضد و نقیض ها و گاهی مبهم گویی های ایشان بیشتر به استفاده ابزاری از منطق برای مقاصد سیاسی می مانند تا انعکاس دغدغه های اصیل یک روشنفکر دینی جدی که در کشور ما نادرند.

سایت محسن کدیور برای علاقمندان:

<http://www.kadivar.com/Index.asp>

۵- نگاهی اجمالی به دلائل مخالفت با همجنسگرایی و همجنسگرایان و جواب آنها.

افراد مختلف از زوایای گوناگونی با همجنسگرایی مخالفت می کنند، اما اگر به موارد مخالفتها دقت کنیم خواهیم دید که همه بهانه ای بیش نیستند، یا ریشه در ناآگاهی و عدم شناخت دارند و یا از تعصبات بی جا و یا سطحی نگری افراد ناشی می شوند. به عبارت دیگر انسانها ذاتاً مخالف همجنسگرایی نیستند بلکه سطح شناخت و آشنایی آنها با این پدیده است که مواضع آنها را تعیین می کند. به همین دلیل در زیر نگاهی اجمالی به انواع دلائل مخالفت با همجنسگرایی انداخته و سعی می کنیم به صورتی کوتاه و فشرده جواب دهیم.

مخالفان همجنسگرایی از جمله می گویند:

من از همجنسگرایی متنفرم. اصلاً از همجنسگراها بدم می آید.

اگر امروز به همجنسگراها آزادی داده شود فردا بچه بازان هم فریاد آزادیخواهی سر می دهند.

همجنسگرایی بیماری است و همجنسگراها همه بیمار روانی هستند.

همجنسگراها همه ایدز دارند و باعث گسترش آن در کشور می شوند.

اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، اخلاق اجتماعی و فرهنگ ما مورد تهدید واقع می شود.

اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، باعث شیوع و گسترش این پدیده در جامعه می شود.

دین و مذهب ما با همجنسگرایی نمی خواند و آن را محکوم کرده است.

همجنسگرایی یک پدیده غربی است و ما نباید آن را قبول کنیم.

اگر همجنسگرایی طبیعی است پس چرا در بین حیوانات دیده نمی شود.

چون در روابط همجنسگراها تولید مثل صورت نمی گیرد پس این رابطه بر خلاف قانون

طبیعت است و در نتیجه غیر طبیعی است.

همجنسگرایی یک موضوع انتخابی است و افراد لازم نیستند که این روش زشت را به عنوان

شیوه زندگی برای خود انتخاب کنند.

همجنسگراها فقط به دنبال سکس هستند.

افراد به این دلیل همجنسگرا می شوند که از نزدیکی با جنس مخالف ترس دارند، آن را تجربه

نکرده اند که بدانند چقدر لذت بخش است و اگر یکبار تجربه کنند از این انحراف خود دست می

کشند.

بعضی از این جوانان دچار آشفتگی هستند و قاطعی کرده اند، اعتماد به نفس ندارند و توسط

دوستان ناباب به انحراف کشیده شده اند. اینها فکر می کنند که همجنسگرا هستند درحالیکه

نیستند و باید به آنها کمک کنیم تا هدایت شوند.

برای هر همجنسگرایی آشنایی با اینگونه اتهامات و یافتن پاسخ های عقلی و منطقی برای آنها و البته به دور از خشونت یا عصبیت ضروری است. بعد می توان قضاوت را به عهده خود خواننده/شنونده گذاشت. پس با هم انواع دلائل در مخالفت با همجنسگرایی و پاسخ به آنها را مرور می کنیم.

من از همجنسگرایی متنفرم. اصلاً از همجنسگراها بدم می آید.

اگر از کسانی که گفته بالا را تکرار می کنند پرسیده شود که آیا شما هیچ فرد همجنسگرایی را می شناسید، در ۹۹ درصد موارد می گویند که نه. کسی را نمی شناسیم. یا اگر هم بشناسند یک مورد منفی و کلیشه ای برخورد خود را به همه همجنسگرایان تعمیم می دهند. باز می توان از آنها پرسید آیا شما تا به حال یک کتاب یا مطلبی علمی و بی طرفانه درباره همجنسگرایی خوانده اید؟ باز جوابشان منفی است. باز می توان سؤال کرد که آیا شما کلاً درباره گرایش جنسی انسانها، چگونگی شکل گیری آن و تنوعات موجود در عرصه جنسی انسانها مطالعاتی داشته اید؟ یا در کشور ما که تحقیق و مطالعات بی طرفانه و علمی اجازه داده نشده ولی آیا شما از نتایج تحقیقات علمی که در کشورهای دیگر صورت گرفته با خبر هستید؟ باز جواب منفی خواهد بود. حالا می توان به چنین افرادی گفت که پس تعصب و تنفر شما از همجنسگرایی از عدم شناخت و مطالعه شما ناشی می شود و در نتیجه فاقد هرگونه پایه عقلی، منطقی، مطالعاتی و معرفتی است. شما به عنوان یک انسان که خود را منطقی می دانید چگونه به خود اجازه می دهید که در قرن بیست و یکم، برای قضاوت و استدلال خود، تنها به شنیده ها و آموزشهای سنتی و اشتباه بسنده کنید؟ آیا درست است که بدون شناخت نسبت به انسانها تنفر داشت؟ آنها صرفاً به خاطر احساس و گرایش جنسی آنها؟

در ادامه صحبت با چنین افرادی می توانید از مطالب متنوعی که درباره همجنسگرایی خوانده و می دانید، سند و فاکت بیاورید و منابع قابل دسترس را به طرف معرفی کنید. بد نیست مطلب «تنگ نظری بیشتر از این نمی شود» (در شماره ۷ ماهها) و مطلب «همجنسگرایی: درک ها و برداشت ها» (در شماره ۲ ماهها) را هم بخوانید.

اگر امروز به همجنسگراها آزادی داده شود فردا بچه بازان هم فریاد آزادیخواهی سر می دهند.

این شکل برخورد قاطی کردن بحث و به قول معروف گل آلود کردن آب است جهت به دست آوردن ماهی (نتیجه) دلخواه خود. همجنسگرایان و کلاً هر انسانی با هر گرایشی باید آزاد باشد که در چارچوب آزادی فردی و حیطة خصوصی خود رفتار و شیوه زندگی مورد دلخواه خود را داشته باشد. اما آزادی فردی به معنای دخالت در حوضه حریم خصوصی دیگران نیست. بر همین اساس دو فرد عاقل و بالغ همجنس که به رابطه با هم رو می آورند، این ارتباط آنها بر خواسته متقابل دو طرف استوار است. درحالیکه بچه بازان با استفاده از انواع ترفندها به رابطه با کودکان رو می آورند از جمله اجبار، اغوا، تطمیع، تهدید، فریب و غیره و کودک در اینگونه روابط از توان انتخاب و تعیین

نوع رابطه ناتوان است. بر همین اساس بچه بازی عملی است غلط و جرم به حساب می آید. پس گفتن اینکه اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، فردا بچه بازان هم آزادی خواهند خواست در واقع خلط مبحث است. جالب اینکه افرادی که به قاطی کردن بچه بازی با همجنسگرایی می پردازند، و ظاهراً برای حمایت و دفاع از کودکان، تر و خشک را با هم می سوزانند و همجنسگرایان را هم از آزادی محروم می کنند، خود در مورد ازدواجهای اجباری در جامعه حرفی نمی زنند و چه بسا آن را تأیید هم می کنند. یا در مورد تجاوز خانگی آنجا که شوهری زن خود را به زور و با اجبار و کتک به انجام سکس وادار می کند و از او برده جنسی می سازد، پدیده ای که در جامعه ما به شدت رواج دارد، سکوت می کنند. در کشورهایی که همجنسگرایان به آزادی خود رسیده اند، بچه بازی گسترش پیدا نکرده و دولت های آنها ضمن قانونی کردن همجنسگرایی، قوانین سختی علیه بچه بازی تصویب کرده اند.

در ضمن در شماره ۱۰ ماها مطلبی است تحت عنوان «فاکتهای علمی در رد بچه باز بودن همجنسگرایان». پیشنهاد می شود آن را هم بخوانید.

همجنسگرایی بیماری است و همجنسگراها همه بیمار روانی هستند.

در پاسخ به این استدلال! می توان به همان مورد اول (من از همجنسگرایان متنفرم) رجوع کرد و از طرف دیگر پرسید که چگونه به چنین حکمی (بیمار بودن همجنسگرایان) رسیده و نظر و ایده خود را بر اساس کدام مطالعات علمی و بی طرفانه تنظیم کرده است. از سازمان بهداشت جهانی گرفته تا انواع و اقسام سازمانها و کانونهای حقوق بشری، تا دولتها و مراکز بهداشتی و پزشکی و علمی همه بر طبیعی بودن همجنسگرایی تأکید کرده اند و دلیل واضح آن هم همین اصلاح قوانین مربوط به همجنسگرایی در سالهای اخیر در کشورهای دارای دموکراسی است. ولی اینکه در کشور ما چنین نیست علت دیگری دارد و آن شرایط سیاسی و اجتماعی از یکطرف و کلاً بسته بودن گره مباحث جنسیت در کشور است که تاکنون به بحثهای جدی و علمی و بی طرفانه اجازه ارائه داده نشده است. پیشنهاد می کنیم مطلب «گریزی تاریخی به مسئله همجنسگرایی» که در شماره ۵ ماها منتشر شده را بخوانید تا بهتر بتوانید در رابطه با اتهام بیمار بودن همجنسگرایی برخورد علمی و صحیح داشته باشید.

همجنسگراها همه ایدز دارند و باعث گسترش آن در کشور می شوند.

این اتهام دیگر آنچنان کهنه شده و سکه آن مدتها است که از رایج بودن افتاده که دیگر خریداری ندارد. کافی است به منابع سازمان ملل و حتی منابع بهداشتی وزارت کشور خودمان مراجعه شود تا معلوم گردد که اتفاقاً اکثر مطلق مبتلایان به بیماری ایدز دگرجنسگرایان هستند. حتی اگر نسبت ها را هم در نظر بگیریم. ایدز یک بیماری مهلک است و امیدواریم درمانی برای آن از راه برسد، با اینهمه سهم همجنسگرایان در آگاهی رسانی نسبت به ایدز و ویروس آن خیلی از بیشتر از دیگران است. همجنسگرایان ایرانی می توانند با غرور و افتخار بر خود ببالند که حرفهایی که امروز در مورد اهمیت اطلاع رسانی برای پیشگیری از گسترش ایدز و ضرورت اخلاقی، فرهنگی

و انسانی در حمایت از بیماران ایدز زده می شود را پیشگامان مبارزات همجنسگرایان ایرانی ۱۷ سال است که تکرار می کنند هر چند در آن زمان این حرفها تابو بود و از اطلاع رسانی ما جلوگیری می شد.

اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، اخلاق اجتماعی و فرهنگ ما مورد تهدید واقع می شود.

در پاسخ کسی که چنین مسئله ای را مطرح می کند خوب است قبل از هر چیز پرسیده شود که چه تعریفی از اخلاق دارد، فرهنگ چیست و مختصات اخلاق و فرهنگ مورد نظر او کدامها هستند. آیا فرهنگ و اخلاق حاکم فعلی در جامعه را قبول دارد؟ اگر جواب آری باشد کار همه ساده شده است چون آنوقت می توان هزاران مورد از اخلاق و فرهنگ و رفتار اجتماعی رایج که غلط هستند را برایش مثال آورد. برای نمونه از شکل رانندگی ما ایرانیان گرفته تا پشت سر هم غیبت کردن، تا ازدواج اجباری دختران، تا دخالت در زندگی شخصی دوست و همکار و آشنا و همسایه، تا قربان صدقه رفتن های الکی و بی خود، تا ارزش انسان را بر اساس مدرک تحصیلی سنجیدن تا... بعد اگر جواب داده شود که این چیزها غلط است و من هم قبول ندارم می توان اضافه کرد که کلاً فرهنگ و اخلاق یک پدیده ثابت و دائمی نیست و همراه با رشد جامعه دچار تغییر و تحول می شود. پس جلوگیری از طرح مسائل تازه، بکر و ناشناخته باعث ایستایی فرهنگ و اخلاق اجتماعی شده، آن را از تحول و پیشرفت باز می دارد. با این حساب، طرح مسائل همجنسگرایان در واقع چالشی برای دیدگاههای امروزی جامعه در مورد جنسیت است و باعث اصلاح دیدگاه اجتماعی می گردد.

پیشنهاد می کنیم مطلب «اخلاق چیست، تفاوت اخلاق فرمایشی و اخلاق پویا» در شماره ۹ ماها را بخوانید.

دین و مذهب ما با همجنسگرایی نمی خواند و آن را محکوم کرده است.

افرادی که چنین بهانه ای را مطرح می کنند دانسته یا نادانسته، قصد دارند غیر مستقیم به تبرئه خود دست بزنند. معنای دیگر چنین اتهامی این است که من کار ندارم، مذهب من، کتاب آسمانی من و خدای من این را گفته. تقصیر از خداست و من مقصر نیستم. می توان پرسید پس خود شما چه نظری دارید. در همه ادوار تاریخ از تمام ادیان آسمانی برداشتها و قرائتهای مختلف و حتی متضادی صورت گرفته. چرا شما به آن قرائتی استناد می کنید که با همجنسگرایان مخالفت می کند. مهمتر از آن، دین اسلام در ادامه دین یهودیت و مسیحیت آمده و این سه دین ابراهیمی همه همجنسگرایی را رد می کنند و افراد مذهبی متعصب جوامع غربی تا امروز هم این را تکرار می کنند که همجنسگرایی گناه است و مسیحیت یا یهودیت آن را رد کرده. ولی می بینیم که در جوامع مسیحی و در اسرائیل حقوق همجنسگرایان به رسمیت شناخته شده است و نه جامعه آنها بی دین شده و نه آسمانی به زمین آمده. کسانی که مذهب اسلام را برای مخالفت با همجنسگرایی بهانه می کنند عدم شناخت خود از تحول مذهب در طی قرون را نشان می دهند و اسلام را دینی

خشک و ایستا تلقی می نمایند، درحالیکه نگاهی سطحی به مباحثی که همین امروز در بین مسلمانان اصولگرا و مسلمانان روشنفکر جریان دارد خود نشانگر این است که مسلمانان به چالشهای امروزی بها می دهند و سعی می کنند جوابی برای آنها بیابند. پذیرش همجنسگرایی در جامعه ایران دیر یا زود دارد اما برو و برگرد ندارد. با اینهمه پذیرش همجنسگرایان مترادف بی دین شدن همه مردم نبوده و در ایران هم نخواهد بود. مطالب «حلقه گمشده روشنفکران مذهبی» و «مسلمانان همجنسگرای ایرانی و چالش های پیش رو» را در همین جزوه هم بخوانید.

همجنسگرایی یک پدیده غربی است و ما نباید آن را قبول کنیم.

این دیگر بهانه ای بیش نیست. غرب در طول قرنهای همان برخوردی را با همجنسگرایان خود کرد که امروز در کشور ما اتفاق می افتد. سوزانده شدن لژیون ها در تاریخ فرانسه معروف است. تا همین چهل - پنجاه سال پیش همجنسگرایی در قوانین همه کشورهای جهان ممنوع بود و همجنسگرایان را در زندانها و بازداشتگاهها و بیمارستانهای روانی نگه می داشتند. اما از وقتی که علم و تحقیقات به طبیعی بودن همجنسگرایی نظر دادند آنوقت دولتهای غربی هم نظر خود را عوض کردند و جوامع آنها روز به روز بیشتر به پذیرش این مسئله متمایل شدند. اما این بدان معنا نیست که هر فرد غربی به راحتی با همجنسگرایی کنار آمده است. همه اینها نشان می دهد که حقوق همجنسگرایان نتیجه مبارزات خود همجنسگرایان بوده که در طول سالها ادامه داشته و حالا دارد به نتیجه می رسد. و این به هیچ وجه «غربی» نیست. درست همانطور که دست آوردهای مبارزات زنان یا کارگران آن جوامع که ما امروز برای خودمان می خواهیم هم غربی نیستند بلکه قبل از هر چیز انسانی اند و به همه انسانها تعلق دارند. از آن گذشته به دور و بر خود نگاه کنید، از شکل لباس پوشیدن گرفته تا ماشین، تا اینترنت تا چراغ خوراک پزی، تا میز و صندلی آشپزخانه تا... همه و همه از غرب گرفته شده است. چرا؟ به این دلیل ساده که این چیزها درست است که دستاورد اکتشافات غربیان بوده و آنها زودتر از دیگران به آنها رسیده اند ولی دلیلی نمی شود که انسانهای جوامع دیگر برای بهتر شدن زندگی خود به همان گذشته خود بچسبند و این دستاوردهای تازه علمی که به زندگی انسانها بهبود کیفی می بخشند و راحتی می آورند، به صرف «غربی» بودن پشت پا بزنند. چرا باید همه اجزاء زندگی غربی را بگیریم اما به مسئله جنسی که می رسیم یکهو دادمان هوا می رود که این غربی است؟ مهمتر از آن خوب است از کسی که به نفی همجنسگرایی می پردازد پرسیده شود که با رد دستاوردهای غربی در مورد جنسیت آیا راه دیگری جز قبول آنچه که ما فعلاً در مسائل جنسی داریم هم وجود دارد؟ آیا شما از نقش و کارکرد جنسیت در اجتماع ما خرسند هستید؟ آیا فکر نمی کنید که احتیاج به بحث و بررسی و زدودن عیب های آن احساس می شود؟ اگر جواب منفی است باید گفت که دست نزدن به هر پدیده ای باعث ایستایی و در نتیجه عدم پیشرفت آن می شود. تازه اگر مسائل جنسی جا افتاده فعلی عیب و نقصی ندارند نباید از به چالش کشیده شدن آنها واهمه داشت. ولی بد هم نیست به آمار و ارقام خودکشی های زنان و دختران، طلاقها و جدایی ها، خشونت های خانوادگی و... هم نگاهی بیندازید تا

آنوقت متوجه شوید که فرهنگ و دیدگاه فعلی حاکم پر از عیب و اشکال است. و نکته دیگر اینکه مگر ژاپن و یا چین که همجنسگرایی را آزاد اعلام کرده اند همه غربی شده اند؟ مگر یادتان رفته که تا همین ده - ۱۵ سال پیش وقتی پیشگامان همجنسگرایان ایرانی در مورد اهمیت آموزش مسائل جنسی در مدارس به دانش آموزان پیشنهاد می دادند، حرفشان خریداری نداشت اما این مسئله امروز، هر چند به طور ناقص، دارد در کشور ما جا می افتد. مگر ما با اینکار غربی شده ایم؟ مطلب «حقوق بشر و هنجارهای اجتماعی» (در شماره ۴ ماه) را هم بخوانید.

اگر همجنسگرایی طبیعی است پس چرا در بین حیوانات دیده نمی شود.

خیلی از حرکات، خصوصیات و رفتارهای اجتماعی انسانها در بین حیوانات دیده نمی شود. آیا این دلیل قانع کننده است که چون فلان رفتار در بین حیوانات دیده نمی شود پس طبیعی نیست؟ برای نمونه می توان گفت که حیوانات مذهب ندارند، از تکنولوژی استفاده نمی کنند، یا با رسم و رسوم معاشرت، مهمانی رفتن، احترام گذاشتن به حریم خصوصی افراد و... هیچ آشنایی ندارند. ولی خوب انسانها با کمک عقل و قوه تشخیص خود در طی اعصار به این چیزها رسیده و به درستی از همه آنها برای سر و سامان دادن به زندگی خود استفاده نموده اند. نمونه دیگر اینکه حیوانات فقط در فصل و زمان خاصی از سال و آنها برای مدتی محدود به جفت گیری می پردازند درحالیکه انسانها چنین نیستند. اما استناد به این بهانه که همجنسگرایی در بین حیوانات دیده نمی شود بیشتر از عدم مطالعه است. هر چند نظر عمومی دانشمندان بر این است که پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات چندان گستره نیست اما به هر حال در بین بعضی از حیوانات دیده می شود. شاید بتوان گفت که دلیل ناشناخته بودن همجنسگرایی در میان حیوانات بیشتر از کمبود تحقیقات در اینباره است. در مورد همجنسگرایی در بین حیوانات مطلبی جداگانه در همین جزوه به چاپ رسیده است که می توانید بخوانید.

چون در روابط همجنسگراها تولید مثل صورت نمی گیرد پس این رابطه بر خلاف

دستور خدا و قانون طبیعت است و در نتیجه غیر طبیعی است.

به کسی که چنین بهانه ای را مطرح می کند می توان گفت که اگر روابط جنسی را بخواهیم فقط و صرفاً در تولید مثل خلاصه کنیم، آنوقت هر نوع سکس زن و شوهری که به تولید مثل نیانجامد، غیر طبیعی است. یا به محض اینکه زن و شوهری تصمیم گرفتند که دیگر فرزندی تولید نکنند آنوقت باید از هم جدا شوند چون از این به بعد سکس آنها با هدف لذت صورت می گیرد نه تولید مثل. یا زن و شوهرهایی که یکی از آنها عقیم است فوراً باید از هم طلاق بگیرند. اصلاً لذت و سرخوشی به عنوان بخشی از زندگی انسان همیشه مطرح بوده و هست. از تفریح و پیک نیک رفتن (که در بین حیوانات دیده نمی شود) گرفته تا انجام عمل سکس برای صرف لذت همه بخشی از سلسله رفتارها و هنجارهای گسترده انسانی است که به عنوان معیارهای کیفی زندگی مطرح هستند. از آن گذشته ازدیاد انسانها بر روی کره زمین تا درجه انفجار رسیده که حتی مذهب‌یون متعصب هم (که مذهبشان با استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری موافق نیست) همه در اهمیت

فرزند کمتر برای خانواده ها و کنترل جمعیت جهانی هم عقیده اند. اگر این جواب کافی نباشد، باز می توان گفت اصلاً چه کسی گفته که همجنسگرایان نمی توانند تولید مثل کنند؟ در کشورهای غربی همجنسگرایان گی و لژیبن با استفاده از روشهای «لقاح مصنوعی» بچه دار می شوند و این پدیده چندان نادری نیست.

برای افراد مذهبی هم می توان این را گفت که اگر خداوند نیرو و قوه جنسی انسانها را فقط برای تولید مثل خلق کرده چرا خدای قادر و توانا این قوه جنسی را در همان سالهای نوجوانی در انسان زنده می کند و مکانیسمی به وجود نیورده که این قوه جنسی بلافاصله بعد از ازدواج بروز کند؟ یا چرا خداوند مدت زمان فعالیت نیروی جنسی را محدود به چند سال یا فقط فصلی از سال قرار نداده است؟

همجنسگرایی یک موضوع انتخابی است و افراد لازم نیستند که این روش زشت را به عنوان شیوه زندگی برای خود انتخاب کنند.

از کسی که چنین ادعایی می کند می توان درخواست کرد که حداقل برای ثابت کردن ادعای خود، سعی کند که گرایش جنسی خود را برای حداقل یک روز یا یکساعت یا یک دقیقه عوض کند و بعد صادقانه نتیجه را بگوید که آیا موفق شده یا نه. مسلم است که موفق نخواهد شد. چون گرایش جنسی انتخابی نیست و خود همچون شخصی هم با کمی انصاف می تواند درک کند که در سن معینی در حوالی ده سالگی متوجه شده که به این یا آن جنس گرایش دارد و درواقع خود انتخابی نکرده است. برای اطلاع بیشتر ویژه نامه «خانواده و همجنسگرایی» که به همراه شماره ۴ ماها منتشر شده است را مطالعه کنید.

همجنسگراها فقط به دنبال سکس هستند.

دیگر باید خیلی بی انصاف بود تا بتوان چنین تهمتی را عنوان کرد. کافی است به قدمت تاریخی فاحشه خانه ها نگاهی انداخته شود تا بهتر متوجه بُعد و وسعت ارتباط جهت سکس و لذت در بین دگرجنسگرایان شویم. به دور و بر خود، در کوچه پس کوچه ها و محلات خاص، پدیده زنان خیابانی و... نگاه کنید یا کافی است به اینترنت سر بزنید تا متوجه شوید که دگرجنسگرایان در سکس جویی نه تنها از همجنسگرایان کم نمی آورند بلکه چندین برابر آنها امکانات و فرصت های خاص برای لذت جویی و کامیابی جنسی خود فراهم کرده اند. پس اتهام فوق هیچ پایه عقلی و منطقی ندارد. از آن گذشته، کسانی که این موضوع را بهانه می کنند آگاهانه یا ناآگاهانه محدودیت دید و نگاه خود نسبت به جنسیت را عیان می کنند و موضوع را فقط در سکس و لذت جسمانی می دانند و بر بخش احساسی، روانی و اهمیت کامیابی انسان در این عرصه چشم می بندند.

افراد به این دلیل همجنسگرا می شوند که از نزدیکی با جنس مخالف ترس دارند، آن را تجربه نکرده اند که بدانند چقدر لذت بخش است و اگر یکبار تجربه کنند از این انحراف خود دست می کشند.

این هم از آن دست اتهامات و افتراءات بی شمار و بی پایه است. درست است که در جوامعی مثل جامعه ما که روابط و معاشرت زنان و مردان با محدودیت مواجه است، این امکان کاملاً وجود دارد که کسانی بخصوص در سنین جوانی به سکس با همجنس رو آورند. ولی اولاً خود حاکمیت و قانون سخت گیر حاکم مسئول این پدیده است. دوم اینکه این را همجنسگرایی نام نمی نهند چرا که همجنسگرایی تنها یک رابطه جنسی با همجنس که از فشار هورمونها ناشی می شود، نیست بلکه همجنسگرایی تمایل و کشش همه جانبه روحی، جنسی، عاطفیف با تمام وجود و هستی انسان به سمت همجنس را شامل می شود. یعنی یک همجنسگرا حتی در صورت فشار و همچنین وجود امکان رابطه و سکس با جنس مخالف، کماکان در درون خود و قلباً به جفت گیری و نزدیکی با همجنس خود تمایل دارد و از سکس با غیر همجنس خود، چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی و عاطفی ارضاء نمی شود. دانشمندان علوم جنسی در صد اینگونه افراد را بین ۵ تا ۱۰ درصد افراد هر جامعه می دانند.

تازه، موضوع اینکه سکس با غیر همجنس را تجربه نکرده و نمی دانند که چقدر لذت بخش است و امثال اینها بیشتر تنگ نظری و سطحی نگری افراد را عیان می کند چه لذت یک مسئله شخصی است. اگر کسی از سکس با غیر همجنس لذت ببرد دلیل نمی شود که همه باید از این کار لذت ببرند. مثل اینکه همه باید از قرمه سبزی خوششان بیاید یا همه باید از خوردن ماهی لذت ببرند. اگر متعصبان مخالف همجنسگرایی، تجربه کردن را برای تغییر گرایش جنسی کافی می دانند چرا خود یکبار هم که شده به سکس با همجنس مبادرت نمی کنند تا ببینند که با تجربه گرایش جنسی تغییر نمی کند؟

بعضی از این جوانان دچار آشفتگی هستند و قاطی کرده اند، اعتماد به نفس ندارند و توسط دوستان ناباب به انحراف کشیده شده اند. اینها فکر می کنند که همجنسگرا هستند درحالیکه نیستند و باید به آنها کمک کنیم تا هدایت شوند.

اولاً همجنسگرایی تنها در بین جوانان نیست که بخواهیم آنها را «منحرف» بدانیم. وانگهی در شرایطی که همجنسگرایی در کشور ما با اینهمه رنج و عذاب و فشار و حرمان روحی و جنسی و عاطفی همراه است، امکان ندارد که طرف ریسک کرده و گرایش خود را غیر از آنچه که هست عنوان کند. کسانی که اینگونه بهانه ها را مطرح می کنند در درک و فهم مسائل پیچیده بشری عاجزند و ترجیح می دهند خود را به جوابهای ساده و کودکانه متقاعد کنند.

در خاتمه: موارد فوق تنها بخشی از اتهامات و شیوه برخورد بسیاری از افراد جامعه با همجنسگرایی و همجنسگرایان است. ما سعی کرده ایم به طور کوتاه و خلاصه به آنها جواب دهیم اما هر کسی خود می تواند از زاویه دید و بنا به شناخت خود، پاسخهای بهتر، گسترده تر و عمقی تری بدهد. چرا که مخالفت با همجنسگرایی تنها مختص کشور ما نیست و بدون استثنا در همه کشورها و جوامع به عنوان سند و مدرک علیه همجنسگرایان به کار گرفته شده است و در راه به دست آوردن آزادی آنها سنگ اندازی و ممانعت شده است. اما نباید خسته شد، باید این اتهامات را

مطرح کرد و به آنها جواب داد؛ نه یکبار بلکه هر چند باری که لازم باشد. از همین رهگذر است که روز به روز بر تعداد افرادی که نظرات و دیدگاههای خود را تعدیل می کنند افزوده می شود و بدین طریق فرهنگ سازی به نتیجه می رسد. پس بر همه همجنسگرایان است که به سهم خود و به هر شیوه ای که امکانش را دارند، در طرح اینگونه مسائل بکوشند، چه بخش عظیم مخالفتها در جامعه ما از عدم شناخت ناشی می شود .

۶- حلقه گمشده در مباحث روشنفکران مذهبی مسلمان.

روشنفکری دینی یعنی قرائتهای همخوان با دور و زمانه و تلاش برای همگام کردن مذهب با پیشرفتهای علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بشری، در طول تاریخ مذاهب و ادیان بخصوص سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود داشته است اما روشنفکران دو مذهب مسیحیت و یهودیت زمانی موفق به آشتی مذاهب خود با جهان امروزی شدند که از قرائتهای به قول معروف اگوستینی از مذهب (که طبق آن مسیحیت به عنوان سقف خرد و عقل بشرتلقی می شود) گذشتند و در مناسبات بین دین و عقل، ارزش بیشتری برای عقل قائل شدند.

همین موضوع در عرفی کردن جوامع مسیحی، رشد دمکراسی و حقوق بشر و پایبندی مسیحیان مذهبی به ارزشهای امروزی تأثیر به سزایی داشت. به همین دلیل هم هست که دمکراسی، حقوق بشر، سکولاریسم و لائیسیته جوامع غربی مترادف بی دین شدن مردم آن جوامع نمی باشد.

روشنفکران مسلمان ما (از جمله علی شریعتی) تا این اواخر برداشتهایی مشابه قرائتهای اگوستینی از دین اسلام ارائه می کرده اند. یعنی هرچند که معرف برداشتی متفاوت از برداشت روحانیان سنتگرا و پیروان آنها از اسلام بوده اند و به همین دلیل هم بارها مورد خشم و غضب دستگاه روحانیت واقع شده اند اما در مسئله تقابل عقل و ایمان مذهبی اصالت را به دین داده اند. ولی در سالهای اخیر بخصوص از زمان روی کار آمدن خاتمی در دوره اول ریاست جمهوری اش، ما شاهد ظهور پدیده جدیدی در بین روشنفکران دینی کشور بوده ایم. کسانی مثل سروش، کدیور و بعضی چهره های تئورسین جبهه دوم خرداد که با پیش کشیدن مباحث پلورالیسم دینی-فرهنگی و بدین طریق جدا کردن حوزه ایمان از حوزه عقل و قائل شدن وزن بیشتر برای عقل در مناسبات ایندو، قدمهای مهمی در عبور از «قرائتهای اگوستینی» از اسلام برداشته اند و این را باید به فال نیک گرفت چه شکل گیری دمکراسی، پلورالیسم فرهنگی و اخلاقی، و احترام به تفاوتها بدون همگامی مسلمانان معتقد و «مسجد رو» اگر نه ناممکن، حداقل بسیار سخت خواهد بود. اما گسست از قرائتهای گذشته و ارائه برداشتهای تازه از دین و سازگاری بیشتر اسلام با جهان مدرن که روشنفکران دینی امروز جامعه ما منادی آنند نتوانسته همگام با تحولات ذهنی اجتماعی پیش برود و همچنان در سطح بحثهای آکادمیک باقی مانده است. هرچند نمی توان فشارها و تضییقات حکومت و دستگاه روحانیت سنتی بر روشنفکران دینی را نادیده گرفت اما همه مسئله این نیست و به نظر می رسد که روشنفکران مذهبی ما یا نمی خواهند و یا از نظر ذهنی (و شناخت) از برداشتن قدمهای بعدی وحشت دارند. شاید همین هم باعث شده که آنها در مباحث خود تنها تا سطح پلورالیسم دینی-عقیدتی می رسند ولی پلورالیسم فرهنگی-اخلاقی را به کلی فراموش می کنند.

این دوستان نظریه پرداز مذهبی که ظاهراً دغدغه دین دارند و می خواهند آنرا با پیشرفتهای بشر امروزی هموار کنند بهتر از هر کسی به این مسئله واقفند که پروتستانیسم اسلامی نمی تواند

در نیمه راه متوقف شود و خواه ناخواه باید همان مسیری را طی کند که پیشتر توسط پروتستانیسیم مسیحی طی شده است.

در کشورهای مسیحی (به خصوص در کشورهای غربی مسیحی) روحانیت به دفاع و حمایت از همجنسگرایی موضعگیری می کند، همجنسگرایان مسیحی مذهبی و کلیسا رو در درون تشکیلات کلیساهای خود، تشکلات و گروههای حمایتی خاص خود را دارند و کلیساهای در مسئله تصمیم گیریها و اعلام مواضع خود از سازمانهای همجنسگرایان مذهبی به عنوان ارگانهای مشورتی استفاده کرده و در تصمیمات خود به نظرات آنها توجه می کنند. از آن گذشته کشیشان همجنسگرا در کلیسا از احترام و امنیت شغلی برخوردارند و...

روشنفکران مذهبی ما نمی توانند از یکطرف داعیه پروتستانیسیم اسلامی کنند اما از طرف دیگر چشمان خود را بر واقعتهای زمینی ببندند و هزاران هزار (اگر نه میلیونها) همجنسگرای مسلمان و مسجد رو از جمله روحانیون همجنسگرا را فرموش کنند. واقعیت این است که همینها به طور بالقوه بخش عمده ای از بستر اجتماعی، فرهنگی و دینی روشنفکران مذهبی را تشکیل می دهند. سکوت نظریه پردازان پروتستانیسیم اسلامی در مورد حقوق فرهنگی-اجتماعی همجنسگرایان بخصوص همجنسخواهان مسلمان همان حلقه گمشده در مباحث روشنفکران مذهبی ماست. لازم نیست الفبای علمی و طبیعی بودن گرایش به همجنس را برای این دوستان توضیح دهیم آنها مسلماً این را می دانند و اگر هم نمی دانند کافی است به سایتها و مجلات پزشکی و علمی سر بزنند تا علمی، عقلی و طبیعی بودن همجنسخواهی و دلایل آن را متوجه شوند. اما ظاهراً وقتی به مسائل جنسی انسانها می رسند ترجیح می دهند که یا از مواضع خود عقب نشینی کنند (به برداشتهای اگوستینی از مذهب رجعت کنند) و یا مهر سکوت بر لب بزنند. امری که به این سؤال در اذهان بسیاری دامن می زند که پس اخلاق، صداقت و راستگویی (دینی) شما کجاست؟

اگر روشنفکران دینی مخالف انحصارطلبی و قرائت خاص روحانیون و مراجع تقلید سنت گرا از اسلام باشند خود نمی توانند مانع قرائت های دیگری شوند و همجنسگرایان مسلمان حق دارند برای آستی اسلام و ایمان خویش با گرایش و نیاز جنسی (همجنسگرایانه) خود برداشتها و قرائتهای خاص خود را ارائه دهند. و گرنه ادعای نظریه پردازان مذهبی فاقد ارزش و اصالت خواهد بود. از طرف دیگر اگر کسی با اجبار در حیطه اندیشه مخالف باشد، نمی تواند با اجبار در حوزه جنسی موافقت کند. روشنفکری مذهبی با تبارتر از جبهه سیاسی معروف به دوم خرداد است چه قبل از آن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود و به این دلیل تئورسین های آن نباید و نمی توانند گردش زبان و قلم خود را بنا به مصلحت های سیاسی روز تنظیم کنند. تقسیم مؤمنان و پیروان دین بر اساس تعلقات جنسیشان و انحصار نزدیکی به خدا و بهشت موعود به افراد خاص به خیر و صلاح هیچ دینی نبوده و نیست و اجبار یک همجنسگرای معتقد به خدا و دین به انتخاب بین اعتقادات وجدانی-ایمانی خود و گرایش جنسی-درونی یعنی محکوم کردن او به جهنمی زمینی است درحالیکه قرار است خدا و فرشتگان در آن جهان خود قضاوت کنند. ترمیم حیثیت خدشه دار شده

مذهب اسلام در افکار ایرانیان و بسیاری از مردم جهان در گرو حل همین تناقضات است و حداقل برای خیر و صلاح دین خود هم که شده، روشنفکران مذهبی ما باید وارد اینگونه مباحث شوند.

۷- همجنسگرایان مسلمان ایران و چالشهای پیش رو.

درمطلب قبل نگاهی کوتاه به تناقضات و ناکفایتی مباحث روشنفکران مذهبی داشتیم. در اینجا به چالشهای پیش روی همجنسگرایان مسلمان خواهیم پرداخت. این نوشته مسلماً با هدف افناعی نوشته نشده بلکه منظور طرح مسئله است چه نگارنده عمیقاً بر این باور است که همجنسگرایان مسلمان کشور ما هم همانند همجنسخواهان مذهبی در دیگر کشورها، دیر یا زود مسائل خود را مطرح خواهند کرد و اگر این نوشته کمکی هر چند محدود در این راه باشد اجر خود را گرفته ایم. هر چند که همزمان مسلمان و همجنسگرا بودن، رسم و هنجار شناخته شده جامعه امروز ما نیست اما این را نباید دال بر نبود چنین افرادی در بین ما تلقی کرد. اگر حکومت مذهبی با اعمال خود به دین‌گریزی و دین‌ستیزی در جامعه دامن زده اما این بدان معنا نیست که مسلمانان معتقد و راستین تعدادشان کم است.

از طرف دیگر سرکوب اقلیتهای جنسی در کشور هر چند که بسیاری از همجنسگرایان را دین‌گریز کرده اما کماکان بخش وسیعی از همجنسخواهان (چه با گرایش خود کنار آمده باشند و چه نه) همچنان اعتقادات مذهبی دارند و روی سخن این نوشته هم با همین طیف دوستان است. عرض اندام کردن همجنسگرایان مسلمان نه تنها جنبش ما را غنی می‌کند بلکه به همگامی و به زمانه کردن دین و مذهبشان هم خدمت نموده و در نهادینه شدن دموکراسی و حقوق بشر در کشور نیز تأثیر گذار خواهد بود.

بنا به خصلت اجتماعی ادیان و بخصوص دین اسلام، پیروان آنها نمی‌توانند از پرداختن به حوزه‌های خاصی خودداری کنند و به فلسفه لادریون پناه آورند یا در مورد آن سکوت پیشه نمایند. این امر بخصوص برای آنانی که ادعا می‌کنند قرائنهای پیشین سنتی و نادرست بوده و اسلام و تعالیم آنرا باید بر اساس داده‌های امروز بشر بررسی کرد، اهمیت دو چندان دارد.

هسته اصلی گفتمان روشنفکران مذهبی مسلمان این دوره این است که جهان و امور جوامع و انسانها را نباید از زاویه نیروهای ماوراء الطبیعه بلکه این جهانی (یعنی عقلی، علمی و استدلالی) بررسی کرد؛ به عبارتی برای فهم و درک مسائل، مبنا را نه تعالیم و سنتها و احادیث سده‌های قبل بلکه براساس عقل و خرد و داده‌های امروز بشری قرار داد.

واقعیت این است که در قرآن به همجنسگرایی و اقلیتهای جنسی اشاره نشده است. تنها دستاویز مذهبیون متعصب همانا موضوع قوم لوط است و به این تشبه دامن می‌زنند که نازل شدن غضب خدایی بر قوم لوط به خاطر همجنسگرایی آنها بوده است. چنین برداشتی عجولانه و سطحی است بدین سبب که امکان ندارد که همه مردان یک قوم همجنسگرا باشند، چرا که با عقل جور در نمی‌آید؛ ثانیاً تمام شواهد و استنادات اجتماعی و علمی دال بر آن دارند که تنها حدود ۱۰ درصد افراد یک جامعه به هم جنس خود گرایش دارند. به همین سبب این برداشت و ادعا منطقی‌تر به نظر می‌رسد که دچار شدن قوم لوط به غضب الهی در اصل به خاطر عدم مهمان‌نوازیشان بوده

است، بخصوص که مهمان ارزش زیادی نزد خداوند دارد. موضوع دیگر اینکه در داستان قوم لوط از همجنسگرایی زنان صحبتی نمی شود پس چرا همجنسگرایی زنان (یا همان مساحقه) در جوامع اسلامی آزاد و به رسمیت شناخته نمی شود؟

داستان قوم لوط اگر چیزی را ثابت کند این است که همجنسگرایی از ابد الدهر در جوامع انسانی بوده و آنطور که قشریون ادعا می کنند یک کالای وارادتی غربی نیست.

اگر از جنبه تولید مثل و ازدیاد نسل بشر بخواهیم به مسئله نگاه کنیم باید گفت که نسل بشر آنقدر زیاد است که منقرض شدنی نیست و از طرف دیگر همجنسگرایان هم با استفاده از روشها و تکنیکهای جدید از جمله لقاح مصنوعی قادرند بچه دار شوند، هیچ سند و مدرکی دال بر بهتر بودن والدین غیر همجنسگرا بر دیگران هم در دست نیست. اگر دلسوزان اسلام بیشتر دغدغه تفوق جنبه جاذبه اسلام بر جنبه دافعه آن را دارند، پس باید اصول و تعالیم آن را با ارزشها، اصول، خواسته ها و شیوه های متنوع زندگی بشر امروزی همخوان و هماهنگ کنند تا پیروان آن دچار حس از خود بیگانگی نشوند و در تلاطم انتخاب بین دین سختگیر و یا تمایلات جنسی درونی خود در این دنیا به زندگی دوزخی گرفتار نشوند (اگر که قرار است دوزخی و بهشتی بودن را خداوند و در آن جهان تعیین کند نه در این دنیا و آنهم توسط کسانی که به خود صفت متولیان دین می دهند).

وقتی صحبت از همجنسگرایی می شود بسیاری آن را تا سطح یک رابطه صرفاً فیزیکی دو همجنس تنزل می دهند. (بگذریم از آنکه بعضی ها آن را یک بازی غیر جدی و مبتنی بر حيله، نیرنگ، کلک و تطمیع و اغلب بین یک مرد مسن و یک پسر جوان و مرد فاعل و پسر مفعول می دانند). درحالیکه تماس فیزیکی انعکاس و بازتابی از یک عاطفه، نیاز و تمایل درونی است که با روحیه، خلیات و جان و روان آدمی سروکار دارد فارغ از اینکه عاطفه و نیاز این انسان رو به کدام جنس متمایل است. به عبارتی تماس فیزیکی بازتابی از عملکرد نیاز ما به رد و بدل کردن عشق و عاطفه، مهر و محبت، دوستی و یگانگی، راز و نیاز و در یک کلام نیاز به احساس کامل شدن است. اینها همان چیزهایی هستند که در روابط دو غیر همجنس از جمله رابطه فیزیکی - سکسی آنها هم عمل می کند.

اگر اسلام دین برابری است بنابراین نمی توان مؤمنان را بر اساس گرایشات و تمایلات جنسیشان تقسیم کرد و مؤمنان متمایل به عشق همجنسانه را «شهروند» درجه دو اسلام حساب کرد یا غیرهمجنسگرایان هم کیش آنها را مقرب تر به خدا دانست.

هیچکس نمی تواند ادعای مالکیت خدا و قرآن را بکند و کسی را هم نمی توان به زور از مذهبی بیرون راند، تعالی و رستگاری انسان هم دست خود اوست. حال اگر این «احکام» مذهبی را باور داریم. باید گفت که تعالی و رستگاری بدون امن و آرامش درونی انسان معنا نخواهد داشت. امن و آسایش قلبی و درونی زمانی حاصل می شود که همه اجزا و اعتقادات و باورها و رفتار و کردار و اخلاق و تمناها و خواسته ها (از جمله خواسته های جنسی فرد- که اسلام اینهمه روی آنها تأکید می کند)، همه با هم در یک تعادل منطقی قرار گیرند. به دیگر سخن اگر بین ایمان و باور دینی و

گرایش و تمناهای جنسی فرد مؤمنی همخوانی و آشتی نباشد صحبت از آرامش درون و تعالی و رستگاری اوهم بی معنا خواهد بود.

این ادعا که همجنسخواهی مغایر اخلاق اسلامی است را نمی توان جدی گرفت به این دلیل که ابتدا باید اخلاق و مبناهای اخلاقی را توضیح داد و دید که آیا سر آنها توافقی هست یا نه. مسئله بعدی این است که مسلمان متجدد امروزی مبانی اخلاقی خود را تنها و فقط بر اساس قرآن و مذهب تنظیم نمی کند بلکه دانش و اطلاعات و علم امروزی را هم در تعیین شیوه زندگی خود وارد می کند. اخلاقی که تاکنون در جامعه ما تحسین شده مترادف نفی حقوق فردی و نادیده گرفتن خودمختاری و استقلال اندیشه افراد و در نتیجه تکیه به روضه خوانی و اندرزهای دیگران بوده و این یکی از رموز درجا زدن و اندر خم یک کوچه بودن ما را توضیح می دهد.

هیچ فکر کرده اید که چند درصد کسانی که خالصانه و با ایمان قلبی به مسجد می روند ممکن است همجنسگرا باشند و در سرما و گرسنگی جنسی، حاشیه نشینان و ستم دیدگان فرهنگی جامعه ما را تشکیل می دهند؟ سهم و نقش اسلام در زدودن ستم فرهنگی و جنسی (حداقل در رابطه با پیروان خودش) کدام است و چرا قرائتهای تاکنونی از اسلام، از ستم جنسی و فرهنگی وارده بر مردم (مسلمان) حرفی نمی زند؟ اگر از یک سو با توجه به عقل و دانش امروزی همجنسگرایی را یک گرایش طبیعی بخشی از انسانها می دانیم و از سوی دیگر بنا بر تعالیم اسلام، ستم پذیری و ستم بر خود حرام است پس مسئله حل شده است. یعنی همجنسگرایی مسلمان نباید به جای سنجش عمل و ایمان و احساس خود بر اساس عقل و خرد و دانش امروزی، منتظر این بماند که ببیند روحانیت سنت گرا در این مورد چه می گوید.

دانش و اطلاعات روحانیون از مذهب حتماً به معنای پرهیزکاری و صداقت اخلاقی آنها نیست - قصد، همه را با یک چوب راندن نیست اما تجربه حکومت روحانیون در کشور این را به ما می گوید. یک همجنسگرایی معتقد به اسلام ترفند «یا دین و اسلام و یا همجنسگرایی» را نمی پذیرد و اجازه نمی دهد که مرتجعین در مورد درستی و صحت اعتقادات و ایمان و افاق خواب شخصی اش برای او تعیین تکلیف کنند.

او از محدوده تنگ مجوزهای تاکنونی مذهب می گذرد و خود طرح نویی در می اندازد. در اینجا مسئله تساهل و تسامح (این کلمه تسامح عذاب دهنده است) مطرح می شود و صحبت «عدل زمانه» که آقای عبدالکریم سروش مطرح می کند و اساس آن این است که «در اسلام و فقه عدالت فرا تاریخی نداریم و عدالت صدر اسلام متناسب با فهم و درک انسانها در آن دوره بود و فقه اسلامی در آن زمان هم تجلیگاه عدالت اسلامی بود. و هر چه حقوق آدمیان زیادتر شده، عدالت ورزی هم پیچیده تر شده است. به خاطر همین است که می گویم ما باید زیر چتر عدالت زمانه زندگی کنیم». (سروش - دانشجویان عدالت ورزی را اصل و هدف خود قرار دهند). آقای سروش در همانجا نتیجه گیری می کند که برای رسیدن به عدل دوران، نیاز به پیچ و مهره و تغییرات است که این اجتهاد در اصول است و اجتهاد در اصول به معنای خروج از دین نیست.

دوستان همجنسگرایی که اعتقادات دینی-اسلامی دارند این را بهتر متوجه هستند که کسی نمی تواند به نام روحانیت بین آنها و خدا واسطه شود و به قول یکی از روشنفکران مذهبی «کسی به نام روحانی نمی تواند شرط صحت عمل انسان مسلمان باشد».

همینطور ما کسانی در جامعه داریم که آنها را دین باوران سکولار می خوانند. اینها انسانهایی هستند که به خدا و پیغمبر و قرآن و آخرت معتقدند و فرائض دینی خود را به جا می آورند اما قرائتهایی از دین که با عرفی شدن اجتماع و همگامی زندگی انسانها با شرایط و علوم زمانه سازگاری داشته باشند، را می پذیرند.

هر کسی قادر است که معلم اخلاق و عدل خود باشد و به شیوه مناسب خود با خالق خویش ارتباط قلبی و ایمانی برقرار می کند و لزومی به رابط و واسطه (چه روحانی و چه غیر روحانی) ندارد.

وقتی می بینیم که همجنسگرایان دو دین دیگر ابراهیمی (یهودیت و مسیحیت) به آشتی ایمان مذهبی و گرایش جنسی خود نائل شده اند و صدها گروه و انجمن همجنسگرایان مسیحی خود را به وجود آورده و در کنار دیگر گروههای همجنسخواه فعالیت می کنند، دلیلی ندارد که همجنسگرایان دیگر مذهب ابراهیمی یعنی اسلام نتوانند چنین کنند. بخصوص که روشنفکران مذهبی مسلمان درست پا در راه همان مسیر طی شده توسط روشنفکران مذهبی یهودی و مسیحی گذاشته اند.

فیلسوفی گفته است «مشکل زمانی مطرح می شود که راه حل آن به وجود آمده باشد». گسترش عمقی مباحث روشنفکران مذهبی، گسترش اطلاعات و داده های عمومی از گرایشات جنسی و همجنسگرایی، وجود مذهب یون لائیک در جامعه، شکل گیری گروههای مسلمان همجنسگرا با قرائتهای تازه از اسلام در کشورهای دیگر و بالاخره فعالیت همجنسگرایان در ایران، راه دوستان همجنسگرای مسلمان را هموار کرده است. می ماند علاقه، پشتکار و اراده خود دوستان که از دینداری تعبدی و بر اساس تقلید بی چون و چرا (از جمله از مراجع تقلید) خود را آزاد کنند و اجازه ندهند که سنت گرایان و مرتجعین مذهبی آنها را همچنان در گوشه رینگ نگه داشته و انتخاب بین ایمان و تمایل جنسی را به آنها تحمیل کنند. امکان انتخاب دیگری هم هست. این دوستان اگر بخواهند می توانند جلوتر از سروس ها، علوی تبارها، کدیورها و امثالهم حرکت کنند و با تبیین و معرفی نظرات دینی آشتی جویانه با گرایشات همجنسخواهانه خود هم قدمی در گسترش مبارزات همگرایشان خویش بردارند و هم به تعمیق مباحث هم کیشانشان مساعدت کنند.

چند لینک جالب (متعلق به همجنسگرایان مسلمان و در رابطه با اسلام و همجنسگرایی) برای علاقمندان:

<http://www.angelfire.com/ca2/queermuslims/>

<http://www.huriyahmag.com/>

<http://religioustolerance.org/homosexu.htm>

۸- پدیده همجنسگرایی در حیوانات نیز دیده می شود و با قاموس طبیعت همخوانی دارد.

قبل از پرداختن به موضوع اصلی مقاله، نوشتن مقدمه ای برای نشان دادن تناقض کسانی که به ظاهر با استناد به طبیعت به رد همجنسگرایی می پردازند، لازم می آید.

در طبیعت و در بین حیوانات و جانوران چیزی به اسم ناموس و یا حس شرم وجود ندارد و بسیاری از انواع جانوران هستند که با خواهر، برادر و فرزندان خود علناً و در پیش چشمان دیگران به انجام عمل سکس مبادرت می ورزند. درحالیکه اگر انسانی چنین کاری انجام دهد اخلاق اجتماعی و قانون عمل او را «حیوانی» تفسیر کرده و محکوم می کند. به عبارت دیگر اعتقاد بر این است که رفتار و منش و روابط جنسی و اشکال سکس انسانها نباید مثل حیوانات باشد. حال اگر کسی ادعا کند که چون رفتار حیوانات غریزی است و بر اساس رفتار طبیعی با هم معاشرت یا سکس دارند و بر همین اساس محدودیت های اخلاقی در عرصه سکس در اجتماع انسانها غیر طبیعی است، گوش شنوایی برای منطقی خود نخواهد یافت، هر چند استدلالش قوی باشد. اما مخالفان اقلیتهای جنسی وقتی به موضوع همجنسگرایی می رسند اختلاف انسان و حیوان را به کلی فراموش کرده و «طبیعت گرا» می شوند و استدلال می کنند که چون این پدیده در حیوانات وجود ندارد؟؟؟؟!! پس نتیجتاً همجنسگرایی صرفاً یک پدیده در بین انسانهای «منحرف از قاموس طبیعت» و در نتیجه غیر طبیعی است!!!

این دوگانگی استناد به حیوانات و طبیعت یعنی گاهی اشتیاق به مقایسه انسان و حیوانات و گاهی دوری گزینی از رفتار حیوانی را مخالفان همجنسگرایی چگونه توضیح می دهند؟؟

یک ساده نگر ممکن است به داشتن عقل و مغز و قدرت تفکر انسان اشاره کند ولی این جواب قانع کننده نیست. مثلاً چرا بعضی از ادیان و فرهنگ ها صرفاً حق چند همسری به مردان را می دهند ولی به زنان نمی دهند؟ درحالیکه بعضی از حیوانات که به جفت گیری با تعداد زیادی می پردازند، اصلاً جفت ثابت ندارند و نوع ماده آن حیوان هم از همان حق برخوردار است. مثال دیگر اینکه طبیعت (یا خداوند) قدرت جنسی حیوانات را فصلی تعیین کرده طوری که در فصل و ماههای خاصی از سال تحریک جنسی می شوند درحالیکه در انسان از سن بلوغ تا آخر عمر ادامه دارد و حتی زنی که آبستن هم هست باز شهوت و نیروی جنسی او بیدار می ماند و قادر به انجام عمل سکس است. اینجاست که می بینیم مقایسه جنسیت انسان و حیوانات بی معنی است و در نتیجه توسل به بهانه غیر طبیعی بودن همجنسگرایی تا چه اندازه بی رنگ است. اما خیال «طبیعت گرایان» ما راحت باشد؛ همجنسگرایی در بین حیوانات هم دیده می شود.

تا مدتها، بسیاری از کارکنان در باغ وحشهای مختلف بر تظاهر پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات باغ وحش خود اعتراف کرده اند اما وقت، هزینه و فرصت هایی که برای تحقیق و مطالعه

جدی و عمقی حول پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات در طبیعت شده بسیار ناچیز بوده است. و در نتیجه اطلاعات تاکنون به دست آمده هم محدودند، با اینهمه دانشمندان و زیست شناسانی که به مطالعه حول موضوع جنسیت در طبیعت و در بین حیوانات پرداخته اند، ادعا می کنند که با این پدیده در بیش از ۴۵۰ نوع از حیوانات، جانوران و پرندگان برخورد کرده اند و نتیجه می گیرند که همجنسگرایی یک پدیده صرفاً انسانی نیست بلکه در حیوانات هم هست و بنابراین با قاموس طبیعت همخوانی دارد. از جمله انواع حیواناتی که پدیده همجنسگرایی در آنها مشاهده شده از این قرارند: دلفین، شمپانزه، شیر جنگل، گرگ، خوک آبی، آهو، بعضی از مرغان دریایی، گاومیش کوهان دار آمریکایی به نام (Bison)، بز کوهی؛ بوقلمون، شترمرغ، باقرقره (Sage grouse) و همینطور نوعی از ماکیانهای معروف به (Cock of the rock) آقای Bruce Bagemihl که خود یک زیست شناس آمریکایی است، ۹ سال تمام از وقت خود را به مطالعه حول پدیده همجنسگرایی در طبیعت و در بین حیوانات اختصاص داد. او در سال ۱۹۹۹ نتیجه مطالعات خود را در کتابی به نام:

Biological Exuberance, Animal Homosexuality and Natural Diversity

St. Martin's Press, 2000

منتشر کرد که سر و صدای زیادی به راه انداخت.

او در کتاب خود عنوان می کند که هر گونه رفتار جنسی که در بین انسانها رایج است، در بین حیوانات نیز دیده می شود. با این تفاوت که چون حیوانات امکان تکلم ندارند و از قدرت اسباب سازی محروم هستند، امکان مطالعه حول فیشهای متنوعی که در اشکال و تظاهر جنسی بعضی انسانها مشاهده می شود، مشکل است. (امیدواریم همجنسگرایان هموطن مقیم خارج بتوانند حداقل بخشهایی از این کتاب را به فارسی ترجمه و در دسترس بقیه قرار دهند).

بعضی از زیست شناسان ادعا می کنند که نه تنها همجنسگرایی در بین حیوانات در طبیعت یافت می شود بلکه درجه تظاهر آن بسیار بیشتر از موارد جوامع انسانی است. نکته قابل توجه اینکه تحقیقات تا کنون صورت گرفته دال بر آن دارند که درصد همجنسگرایی، دوجنسگرایی (بای سکسوالیتی) و دگرجنسگرایی در بین حیوانات مختلف یکی نیست و نسبتاً متفاوت است. برای مثال در بین شترمرغ ها، همجنسگرایی خیلی بیشتر دیده می شود تا در بین آهوان که دوجنسگرایی در بین آنها شایع تر از همجنسگرایی است. همینطور در جامعه نزدیکتر حیوانات به انسان یعنی شامپانزه ها، کلاً همجنسگرایی مطلق و همینطور دگرجنسگرایی مطلق نادر است و اکثراً عمدتاً دوجنسگرا هستند و با هر دوجنس مخالف و موافق به انجام عمل سکس مبادرت می ورزند.

برای اثبات نظر خود، محققان با در نظر گرفتن اینکه ممکن است عدم دسترسی به جنس مخالف این حیوانات را به سکس با همجنس کشانده، تعدادی از همان نوع حیوان اما با جنس مخالف را در دسترس آنها گذاشته اند. اما این حیوانات همجنسگرا به جنس مخالف اعتنایی نکرده و به جفت گیری با هم جنس خود ادامه داده اند.

نکته جالبتر اینکه عموماً حیوانات در فصل خاصی از سال به جفت گیری و تولید مثل می پردازند و در بقیه فصول نیروی جنسی آنها به خواب می رود. درست همین حالت فصلی بودن تمایل جنسی در بین حیوانات همجنسگرا هم مشاهده است.

در مورد درصد همجنسگرایی، دگرجنسگرایی و دوجنسگرایی در حیوانات آقای Bruce Bagemihl در کتاب خود (صفحه ۳۵)، جدولی ارائه می دهد که قابل تأمل است. براساس این جدول نوعی از حیوانات تا صد در صد دو جنسگرا هستند و همجنسگرایی یا دگرجنسگرایی مطلق در آنها اصلاً وجود ندارد یا بسیار نادر است.

نوع حیوان	درصد همجنسگرایی	درصد دوجنسگرایی	درصد دگر جنسگرایی
Silver gulls (Female)	۱۰	۱۱	۷۹
Black headed gulls (both sexes)	۲۲	۱۵	۶۳
Japanese Macaques (Both sexes)	۹	۵۶	۳۵
Bonobo Chimpanzees (Both sexes)	صفر	۱۰۰	صفر
Galahs (Both sexes)	۴۴	۱۱	۴۴

منبع:

Biological Exuberance, Animal Homosexuality and Natural Diversity
St. Martin's Press, 2000, page 35

مؤخره:

قرنها بری انسان طول کشید تا دانشمندان و محققان به کمک علم توانستند به طبیعی بودن همجنسگرایی پی ببرند. بله، با وجود اینکه سال و قرن که از تاریخ بشریت می گذرد، تنها کمتر از ۴۰ سال است که بشر به این آگاهی که همجنسگرایی بیماری و انحراف روانی نیست و اینکه بین ۳,۵ تا ۱۰ درصد افراد هر اجتماعی همجنسگرا هستند، رسیده است. حالا تصورش را بکنید که از ابتدای تاریخ بشر تا ۴۰ سال پیش، چه تعداد همجنسگرایان زن و مردی که به جرم همجنسگرایی

به مرگ یا شکنجه و زندان محکوم نشدند، آرزوها و امیال و احساس خود را نشناختند، کسی آنها را درک نکرد و صدای فریادهایشان در گلو خفه ماند، چه انسانهایی که از قوه جنسی خود رنج و عذاب ابدی کشیدند و چه انسانهایی که تا آخر عمر نتوانستند راز خود را با کسی در میان نهند. فکرش را بکنید که همین امروز هم علی رغم اینکه سازمان بهداشت جهانی، سازمان جهانی حقوق بشر، مؤسسه های معتبر علمی و سکسولوگها همه بر طبیعی و عادی بودن همجنسگرایی تأکید و اذعان می کنند که همجنسگرایان در همه جوامع بشری فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و ملیت، وجود دارند،



بگفته محققین، سکس گروهی در بین حیوانات هم مشاهده می شود.

در شرایطی که وزارتخانه های بهداشت و درمان و پزشکی کشورهای پیشرفته همجنسگرایی را از لیست بیماریها و اختلالات روانی حذف کرده اند، در شرایطی که در کشورهای آزاد همجنسگرایان از قرب و منزلت برخوردارند و در پست های مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و در همه سطوح قابلیت های خود را نشان داده اند، در

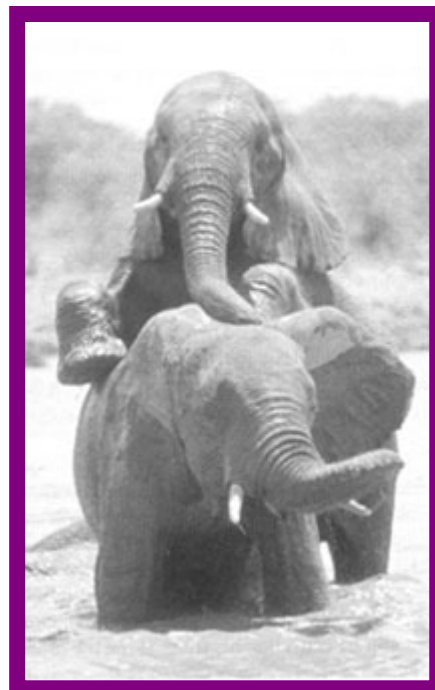
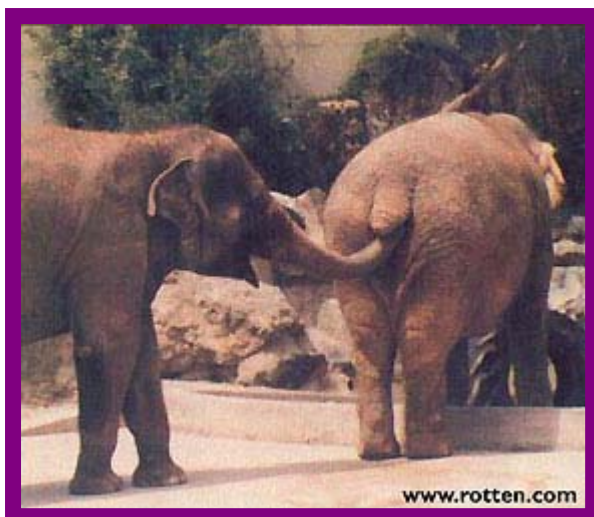
شرایطی که بخش بزرگی از مذهبیبون و کلیساها در غرب علناً به همجنسگرایی اعتراف کرده اند، درحالیکه حتی دولت

مذهبی واتیکان هم به رعایت حقوق همجنسگرایان و تحمل و مدارا با آنان تأکید کرده، باز جوامع و دولتهایی در قرن بیست و یکم پیدا می شوند که به نام مذهب و اخلاق و ملیت و فرهنگ همچنان همجنسگرایان را سرکوب کرده و حقوق آنها را نفی می کنند. بر این اساس در بسیاری از مواقع مخالفت با همجنسگرایی نه از زاویه ناآگاهی بلکه از تعصب و عنادورزی ناشی می شود که به مرحله مخالفت با علم و دانش هم رسیده است.

ادعای نبود همجنسگرایی در بین حیوانات نه ناشی از صحت چنین ادعایی است بلکه ناشی از این است که دانشمندان و محققان به وجود پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات آنچنان که باید و شاید نپرداخته اند ولی در همین حد بسیار محدودی که پرداخته اند، به وجود این پدیده در بین حیوانات اعتراف می کنند. بنابر این، دانش امروزی فعلاً در همین حد است اما هیچ معلوم نیست که با گذشت زمان و صرف هزینه و وقت و انجام تحقیقات گسترده در بین حیوانات در سالهای دور یا نزدیک، دانش بشری در این زمینه هم به دانش و یافته های جدیدی دست یابد و از بنیاد دچار تحول شود، همانطور که به علم وجود پدیده همجنسگرایی در بین افراد بشر تنها ۴۰ سال پیش دست یافتند.

در خاتمه می توان پرسید که اصلاً گیریم که همجنسگرایی در بین حیوانات مشاهده نشود، مگر انسان خود یک حیوان طبیعی نیست؟ چرا طبیعت (یا خداوند) قادر نباشد که حالات و خصوصیات خاصی در این حیوان (انسان) ایجاد کند؟ مگر عقل که مختص انسان است و در حیوانات و جانوران مشاهده نمی شود، غیر طبیعی است؟ مگر همه حیوانات پستاندار هستند و یا شیوه زاد و ولد آنها یکی است؟ آیا این دلیلی بر طبیعی نبودن یکی از این دو حالت است؟

به چند عکس زیر توجه کنید، بنابر منابع، همه حیواناتی که در عکسهای زیر مشغول انجام عمل سکس هستند، همجنس می باشند.



۹- احساس گناه، حقیقت یا تلقین.

نیمایک همجنسگرا است، با تمام احساساتی که یک همجنسگرا دارد. اما احساس گناه بعد از هر بار هم‌آغوشی با معشوقش او را به ورطه عمیق پشیمانی و ندامت می‌کشاند. این احساس آنقدر قوی شده است که این روزها حتی با کوچکترین نگاهی که باعث شود دلش بلرزد، احساس گناه، شدیداً آزارش می‌دهد. از آنجا که نویسنده خود همجنسگرا و معتقد به اصول آزادی دین و عقیده است، این نوشتار را اختصاص می‌دهیم به احساس گناهی که همه ما در برهه‌هایی خاص از زندگی خود تجربه کرده‌ایم.

گناه، کمی باید، با تأمل بیشتری به این واژه پرداخت؛ اینکه این واژه با هجایی که تکرار آن روح انسان را می‌خراشد از کجا و چگونه وارد فرهنگ لغات و معلومات ما شده است. مسئله بسیار واضح و روشن این است که در بحث در مورد فرهنگ و خودباوری اصل را بر این قرار دهیم که خود را شناخته و از اصول و اعتقادات خود دفاع کنیم حتی اگر مورد توهین قرار بگیریم و اعتقاداتمان را نفی و دست‌رد به سینه مان بزنند. وقتی خود را باور کنیم به این مهم نیز اعتقاد پیدا می‌کنیم که هیچ دلیل منطقی برای احساس گناه و ندامت از کردارمان وجود ندارد.

حال این احساس از کجا آمده است؟ فرهنگ غالب ما از کودکی همه چیز را نه بر پایه دریافت حسی و بصری، بلکه بر اساس تلقین و دیکته، دریافت داشته و شکل داده. باید دید چه مقدار از وجدان انسانی، که در ذات هر کسی وجود دارد، تحت تأثیر عوامل آلوده کننده ذهن و گفتار و قضاوت‌های دیگران قرار گرفته و چه مقدار قابلیت پذیرش جذب مفاهیم نادرست از رفتارهای اجتماعی را دارد. همه انسانها ضمیر ناخودآگاهی دارند؛ احساس گناه، عذاب وجدان، ترس و امید همه از ضمیر ناخودآگاه بشر منشاء می‌شود. خداوندگار علی‌رغم جبری که در آفرینش دارد، اختیار را نیز برای آزادی عمل مخلوقاتش به آنها بخشیده است. حتی حیوانات، که انسان هم جزئی از آنهاست علی‌رغم این که ذیشعور هستند، از اختیار و قدرت انتخاب بهره می‌برند. احساس گناه تا آنجا ریشه دارد که فرد وابستگی سنتی و تربیتی به اعتقادی دارد که از کودکی به او آموخته‌اند: نماز بخوان، روزه بگیر (۱)*، دروغ نگو و... تا به بهشت بروی و گرفتار آتش دوزخ نشوی، «کارنیک را برای خداوند انجام بده تا به بهشت بروی» - فارغ از اینکه نمی‌دانند خداوندگار را نیازی به اعمال نیک و بد مانیست. همه ما این جملات را بارها و بارها شنیده‌ایم اما چقدر در مورد صحت این کلمات فکر کرده‌ایم یا اینکه از آن دسته انسانهایی هستیم که هر چیزی را بدون تفکر و استدلال قبول می‌کنیم؟ تربیتی که منطبق هر انسان استدلال‌گری به آن واقعی نخواهد گذاشت. برای آنکه بدانیم این فرهنگ غلط چگونه وارد جامعه ما شده است می‌بایست به چند قرن قبل بازگردیم. قرن‌هاست که دین و وابستگی به تربیت مذهبی در جامعه ایرانی ریشه دوانده و در سه دهه اخیر به

آن دامن زده شده است؛ از جامعه دین زده دوران قبل از اسلام، دوره ساسانی، تا زمان صفویه و شاهان قدرتمند اوایل این دوره، که بزرگترین اجحاف را به این آب و خاک روا داشتند (۲)* و خواسته یا ناخواسته بدعتی گذاشتند که بعدها تا به امروز، اساس ظلم و تعدی به اقلیت ها قرار گرفته است (۳)*. و امروز در قرن ۲۱ و دوره پیشرفت و دسترسی روز به روز مردم جهان به اطلاعات و خدمات، هنوز هم منطق رؤسای حکومت بر مدار دین می گردد و رستگاری همه ایرانیان مسلمان! (از نظر ایشان همه ایرانیان باید مسلمان باشند) را در تبعیت از خرافاتی در دین می دانند که هیچ توجیه منطقی ندارد.

خرافات و تحریفات دین هیچگاه دست از گریبان آدمی برنداشته است. پر واضح است، ادیانی که امروز در دسترس ما قرار دارند، همان ادیانی نیستند که رسولان و انسانهای برگزیده قرنهای قبل برای جامعه خود ارمغان آورده اند. این که انسان در همه اعصار نیاز به یک خالق داشته است تا علت را از او بداند چیزی انکار ناپذیر است. نیاز آدمی به خالق با به وجود آمدن ادیان متفاوتی همراه شد که دلایل وجود خدا را از نظرات و دیدگاههای متفاوت اثبات کرده اند. اما *اربابان مذهبی در طی قرون و اعصار، با اهداف و منظورهایی گاه خبیثانه، دست به بدعتها و به وجود آوردن خرافاتی در دین زده، آنها را به ذهن عوامانه مردمی تزریق کردند که خدا را در آسمانها می جستند و آنها را به نامهای متفاوت صدا می کردند.*

القاء حس گناه و تعاریفی که از آن وجود دارد به دوران تاریکی بازمی گردد که دین در رأس همه امور زندگی قرار داشت. تولد، مرگ، ازدواج و زندگی روزمره مردم عامی در گرو تمهیدات و دستورات دین و مذهب بود که مردم موظف به اجرای مو به موی آنها بودند تا گرفتار آتش دوزخ نشوند. اروپای قرون وسطی نمونه کاملی از دوران تاریک حکومت دین بر مردم است. در قرون وسطی به واسطه پرداخت مبلغی ناچیز قطعه ای از بهشتی که هیچ کس نمی دانست کجاست را به مردم واگذار می کردند تا آنها را از آتش دوزخ برهانند. (۴)*

امروز ما در دنیایی زندگی می کنیم که تعاریف جدیدی از دین و الهیات وجود دارد و انسان انتخابگر می تواند هر راهی که منطقی تر به نظر می رسد را برای زندگی و آینده خود انتخاب کند. تا آنجا که در همه ادیان تلویحاً اشاره شده است اجباری در پذیرفتن دینی که عرضه می شود نیست، حتی در کتاب مقدس مسلمانان آمده است لا اکراه فی الدین و تعریف گناه نیز در همه آنها تقریباً یکسان است. گناه زمانی حادث می شود که به دیگران ضرری اعم از مادی و معنوی وارد شود. اعمالی مخالف اصول اخلاقی که عقل سلیم آنها را رد می کند. مانند گناه مردم سدوم (اگر باور داشته باشیم که یک تحریف بزرگ در تاریخ قوم لوط وجود ندارد!) در رعایت نکردن رسم میهمان نوازی بسیار بزرگتر از عمل (همجنس بازی!) بود که به آنها نسبت می دهند، چه از در راندن و هتک حرمت میهمان را هیچ اصول اخلاقی نمی پذیرد. پس نتیجه می گیریم:

انجام اعمال ممنوعی که در تعلیمات مذهبی گوشزد می شوند، تا آنجا که منافع جامعه و افرادی که مجموعه آن را تشکیل می دهند را در خطر قرار نداده است و ضرری مادی و معنوی به دیگران نرسانده، آن حسی نیست که همه ما می شناسیم. حسی که به آن «گناه» می گویند.

درست است که از کودکی به ذهن همه ما القا کرده اند که عشق ممنوع است، که نظر بازی نگاه شیطان است، که هم آغوشی (با نامحرم؟؟؟؟!! چه رسد با همجنس) گناهیست نا بخشودنی، اما آیا خود ما هیچ وقت به درستی یا نا درستی این احساسات که همه و همه خصوصیات ذاتی اند و در حیطه اعمال شخصی می گنجد و وام گرفته شده از خلاقیت خالق بزرگی که منشاء تمام کائنات است، می باشند فکر کرده ایم؟ بحث گناه احساساتی که مربوط به افرادی با نوع گرایش ما می باشد، بحثی طولانیست که در این مقال نمی گنجد. اما باید دانست که حس گناهی که برخاسته از اعمال ارادی ماست هیچ توجیه منطقی ندارد، چه این تنها حسی است که از ضمیر ناخودآگاه آدمی برمی خیزد. وقتی عملی را انجام می دهیم که به آن میل باطنی داریم و البته در تعلیمات مذهبی نیز ممنوع شده است دیگر احساس سرخوردگی و پشیمانی از انجام آن معنی ندارد. مانند اینست که کاری کنی و بعد خود را سرزنش کنی که:

خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

هیچ کس دلش نمی خواهد مورد دستبرد قرار گیرد، دروغ بشنود و بگوید احساساتش بازیچه شود، به او تجاوز شده و حقوقش نادیده گرفته شود. هیچکسی ناسزا شنیدن و تحت ظلم قرار



گرفتن را دوست ندارد. اینها همه مواردی هستند که اصول اخلاق ردشان کرده است. اگر انسانی باشیم که رعایت اصول اخلاقی برایمان مهم باشد، دیگر عملی خلاف سجایای اخلاقی و مغایر قوانین انسانی انجام نمی دهیم و تبعاً مورد این اعمال هم واقع نمی شویم که احساس گناهی باقی بماند که برایمان خفقان ایجاد و بر وجدانمان سنگینی کند.

یکی از راههای کارآمد رهایی از احساس گناه شناخت نیازهای خود و پی بردن به هویت جنسی و در نهایت قبول آن است. به عبارت دیگر اگر توانسته باشیم به این باور برسیم که چه نقشی در جامعه خود داریم و باور داشته باشیم که از نظر عواطف و احساسات نه تنها هیچ فرقی شخصیتی با دگرجنسگرایان (هتروسکشوالها) نداریم بلکه از خیلی جهات بر افراد دیگر برتری داریم. هیچ گاه دچار یأس و سرخوردگی ناشی از احساس گناهی واهی نخواهیم شد.

این سوال را به خود جواب دهید:

همجنسگرایی، که خوشبختی و کامیابیش را در عشق به هم‌نوع و همجنسش می‌بیند، می‌تواند انسان گناهکاری باشد که جایش در دوزخ است؟ کسی که ایثار می‌کند. به خاطر وجودی دیگر، خود را نادیده می‌گیرد و انسانی دیگر را مورد مهرورزی قرار می‌دهد، آیا انسانی پلید و اسیر شیطان است؟

به خود برگردید آیا شما احساس برابری با جامعه نمی‌کنید؟

آیا فکر نمی‌کنید تمام افراد یک جامعه اعم از زن و مرد در برابر قانون مساویند؟

آیا از بی‌عدالتیها و کج‌روی‌ها خسته و دلگیر و در نهایت خشمگین نمی‌شوید؟

آیا اگر نابینای محتاجی را ببینید به او کمک نمی‌کنید؟

اگر جوابتان مثبت است، پس با تمام این تفصیلات شما انسانی اجتماعی هستید و انسانی که در یک جامعه نسبتاً قانون‌مدار زندگی می‌کند، می‌تواند نسبت به واکنشهای خود در برابر چالشهای اجتماعی شناختی نسبی پیدا کند و دیگر به خاطر انجام عملی که عرف اجتماع آنرا نمی‌پسندد و مساله‌ای که مردم به خاطر باورهای غلط و فرهنگ پایین و اطلاعات ناکافی آنرا ندانسته‌اند رد می‌کنند، خود را گناهکار نمی‌داند.

به نظر می‌رسد این نوشتار، موعظه‌های اخلاقیست که بارها و بارها تکرار شده است ولی تمام این نکات و دلایل و توجیهات تنها به یک جا ختم می‌شود. اینکه باور کنیم که همجنسگرایی حسی است طبیعی که از دوزخ به ارمغان نیامده. وقتی عشق با احساس توأم شود دنیایی را به وجود می‌آورد که هیچ گناهی را به آن راه نیست. به خود تلقین کنید که بهشت و جهنمی‌انطور که اربابان مذهبی در ذهن مردم تزریق کرده‌اند وجود ندارد و گناه مقوله‌ایست که در این مقال اندک نمی‌گنجد پس ای یار، ای دوست، ای همفکر عزیز در احساس ما هیچ نقطه سیاهی نیست تا بر مدار **گناه** بچرخد. روزگار را به خوشی و شادکامی سر کنیم که هیچ تنابنده‌ای را یارای یاری رساندن ما نیست جز خود ما.

واراند. آبان ۱۳۸۴ خورشیدی

پانویس:

(۱) * آوردن مثالهایی این چنین به خاطر اینست که دین اکثریت جامعه ما اسلام است و اینچنین دستورات مذهبی در تمام اقشار جامعه، کم و زیاد، مشهود است.

(۲) * شاه اسماعیل صفوی مذهب شیعه را بر اساس احساسات مذهبی خاندان صفوی و به خاطر مسایل سیاسی، رسمی نمود. مذهبی که منطقی بر شمشیر و خون و خونریزی استوار است و غیر مسلمان را کافر می‌پندارد. صفویان که به گمان خود ثوابی عظیم در این دنیا و کاهی بهشتی در آن دنیا برای خود ساخته بودند، جز میراث خوارانی مستبد، ارثی از خود به جا نگذاشتند.

(۳)* نمونه بارز آن رسم جُهود کُشان (یهود کُشان) در شهرهای کلیمی نشین و یا قایل نشدن حق شهروندی برای زرتشتیان در دوره قاجار می باشد، و یا تزییع حقوق شهروندی ارامنه در سالهای پس از انقلاب.

(۴)* مثال گویای آن در مراسمی است که حکومت در پایان هر سال برای جمع آوری اعانه برای افراد مستمند برگزار می کند. سال گذشته، در پایگاهی که در یکی از میادین اصلی پایتخت قرار داشت، پلاکاردی نصب شده بود با این عنوان: «با پرداخت ۱۰۰۰ تومان خانه ای در بهشت بخرید!!!» جالب است در قرن ۲۱ شاهد اشاعه خرافه در ملتی هستیم که ادعای ۲۵۰۰ سال تمدن و راست کرداری را یدک می کشد.

۱۰- دوآئینه، سکس و علی شریعتی! (نادره افشاری)

مطلب زیر به نقل از سایت گویا چاپ می شود.

لینک مطلب:

[HTTP://Khabarnameh.GooYa.com/Society/Archives/006543.php](http://Khabarnameh.GooYa.com/Society/Archives/006543.php)

علی شریعتی در بسیاری از نوشته و سخنرانی‌هایش انسان را پدیده‌ای دوگانه معرفی می‌کند که از دو بخش کاملاً نامتجانس و متضاد ساخته شده است. در دیدگاه فلسفی شریعتی، بخشی از شخصیت انسان از لجن، گل بدبو و حماء مسنون است که بخش شیطانی، دنی، این دنیایی، حقیر، کثیف، لجن، حیوانی و دچار روزمرگی اوست. در دیدگاه او همه رفتارهای انسانی مردان و زنان که کششی به سوی شادی، لذت، خوشی، ساختن و استفاده از مواهب زندگی دارد، یکسره مذموم است و انسان تمام در این دیدگاه کسی است که هر چه بیشتر از لذت‌ها و خوشی‌های زندگی‌اش فاصله می‌گیرد و دور می‌شود.

بخش دیگر شخصیت انسان به بیان شریعتی بخش الهی، علیایی، روحانی، خدایی و گریزان از لذت‌های طبیعی زندگی اوست. در این تعریف نیازهای طبیعی انسان‌ها مثلاً رابطه جنسی حتی شرعی، کثیف، پلید، فروکشنده، پائین آورنده و مبتذل است. بر پایه این دیدگاه اساساً شادی، شادخواری، لذت بردن از زندگی، همچنین سازندگی، کار و تلاش برای زندگی بهتر و مرفه‌تر نفی می‌شود و همگان به نوعی ریاضت عارفانه و زندگی گریزی و به تعبیر شریعتی تکامل دعوت می‌شوند. او در کتاب امت و امامتش می‌نویسد:

افراد یک امت - از هر رنگ و خون و خاک و نژاد - یک گونه می‌اندیشند و ایمانی یکسان دارند، و در عین حال در (برابر) یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند.

رهبری امت (امام) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور امریکا یا مسئول برنامه شما و رادیو مطابق ذوق و پسند و سلیقه مشتریها عمل کند، و تعهد ندارد که تنها خوشی و شادی و برخورداری به

افراد جامعه‌اش ببخشد؛ بلکه می‌خواهد و متعهد است که جامعه را به سوی تکامل رهبری کند؛ حتی اگر این تکامل، به قیمت رنج افراد باشد. (امت و امامت، علی شریعتی، مجموعه آثار شماره بیست و شش، صص چهارصد و دو تا چهارصد و سه)

در دستگاه حکومتی‌ای که شریعتی آن را این‌گونه تئوریزه کرده است، هیچ حق و حتی تضمینی برای برآورده شدن نیازها، تمایلات، خواستها و رفاه شهروندان تحت سلطه چنین حکومتی در نظر گرفته نمی‌شود. در چنین دستگاه عقیدتی‌ای که ما نمونه آن را در ایران فعلی به چشم می‌بینیم، امام، رهبر و حاکم در قدرت، نه تنها در خدمت مردم نیست، که اساساً هدف و وظیفه‌اش این است که حتی به قیمت رنج شهروندان هم که شده، ایشان را به تکاملی کذایی هدایت کند و هرگونه امکان رفاه، شادی، زندگی سالم و طبیعی را از مردم بگیرد. چنین دیدگاهی در اولین قدم در کار ایجاد احساس گناه در ذهن شهروندان است. در این دیدگاه رابطه طبیعی بین انسان‌ها، منفور و کثیف و لجن‌ارزیابی می‌شود؛ حتی رابطه طبیعی و انسانی زناشویی بین انسان‌ها پدیده‌ای شوم و مهوع نمایش داده می‌شود، به همین دلیل هم شهروندان پس از ارتکاب این جرم [۱] که ناگزیر از آنند، مجبورند خودشان را بشویند و پاکیزه کنند، چرا که باید بلافاصله از این حالت حیوانی [۲] خارج شوند تا بتوانند رهرو راه تکامل به تعریف شریعتی بشوند. این‌گونه ایجاد احساس گناه در انسانها و رابطه‌های طبیعی را بدین گونه مبتذل و پست جلوه دادن، که آبخشور مذهبی مشخصی هم دارد، به نتایج جالبی هم راه می‌برد. ویلهم رایش در کتاب روانشناسی توده‌ای فاشیسم اشاره‌ای شنیدنی به این‌گونه تعریف از انسان و آموزش و تربیت دارد:

برای کسانی که از لحاظ میل جنسی ارضاء نمی‌شوند و دچار پرخاشگری و احساس حقارت هستند، این معضلات در درازمدت تنها وقتی قابل تحمل می‌شود که خشم فروخورده، به خارج هدایت شده و علت حقارت شخص به دیگران منتقل و نسبت داده شود. نتیجه این عمل [محروریت جنسی و احساس گناه و حقارت در این رابطه] در نهایت ظهور شخصیت‌های مطیعی است که هویت خود را با مرد بزرگ [یا رهبر و امام از دیدگاه شریعتی] تطابق می‌دهند، تا خود را بزرگ احساس کنند و عقده [سرکوب شده و لجن‌مالی شده] خود را بر سر مقصرین مشخصی (اقلیتهای اجتماعی و دشمنان خارجی) او به ویژه زنان [خالی کنند].

(نقل از کتاب ردپای سنتهای مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران، دکتر اکبر

محمودی، ص هفتاد و سه)

دکتر محمودی خود گروه‌های ضربت و انصار حزب الله را افرادی ارزیابی می‌کند که در خدمت رهبر و مرد بزرگ، با همین دیدگاه سربازگیری می‌شوند. من در اینجا به نظریه درست دکتر محمودی تجربه شخصی‌ام را نیز در سازمان مجاهدین اضافه می‌کنم که رهبری این سازمان برای این که بتواند از نیروهایش افرادی فدایی و جان برکف بسازد، اساساً تمامی خانواده‌های این افراد را متلاشی کرد تا امکان سربازگیری از میان ایشان با این عقده‌ها و محرومیت‌های مشخص جنسی را داشته باشد و در نهایت بتواند روی فداکاری‌هایشان تا آخرین نفر و آخرین نفس برای به قدرت رسیدنش سرمایه‌گذاری کند.

در چنین دیدگاهی انسان تنها یک عنصر از توده‌های سازمانی، امت همیشه در صحنه و توده بی‌شکل و بی‌خاصیتی است که تنها برای به قدرت رساندن و یا در قدرت نگه داشتن رهبران و امامان و پیشوایان به کار می‌آید و بلافاصله هم پس از مصرف دور انداخته می‌شود. ارزش این سربازان و مجاهدان و انصار حزب الله تنها تا جایی است که در خدمت قدرت حاکم و مرد بزرگ و رهبر فاشیست و امام امت باشند و نه بیشتر.

اما نگاه دیگری هم به انسان هست که نه تنها خواست‌های طبیعی انسانها را لجن، پلید، کثیف و مبتذل ارزیابی نمی‌کند، که با به رسمیت شناختن این خواست‌های انسانی و طبیعی، برای زندگی بهتر، شادی، شادکامی، برخورداری و رفاه بیشتر شهروندان تلاش هم می‌کند. در چنین دستگاہی دیگر رهبر یا امام و پیشوایی وجود ندارد. آنانی هم که مدتی سکان قدرت را بر اساس انتخاب و خواست خود شهروندان بر عهده می‌گیرند، اساساً تمام تلاششان را مصروف این می‌کنند که سطح زندگی شهروندان را بالاتر و بالاتر ببرند، تا بتوانند در رأی‌گیری‌ها برنده بشوند. در واقع مسابقه‌ای بین احزاب سیاسی همیشه درگیر است و هر که از مالیات کمتر، کار بیشتر، آموزش بهتر، بهداشت مدرن تر و همگانی‌تر سخن بگویند، امکان پیروزی بیشتری دارد.

در این دیدگاه نه تنها رابطه طبیعی و قانونی انسانها با هم مذموم، کثیف، لجن و مبتذل ارزیابی نمی‌شود، بلکه حکومت حتی در شیوه زندگی خصوصی افراد نیز مداخله‌ای نمی‌کند و اساساً برایش مهم نیست که انسانها با هم چگونه مراوده‌ای دارند. برخی مذهبی‌اند و در اماکن مذهبی همسریشان را جشن می‌گیرند، برخی بر اساس قوانین عرفی در شهرداریها پیمان می‌بندند و برخی هم بدون هیچگونه کاغذی - چه مذهبی و چه عرفی - بر اساس عشق و تعهد با هم زندگی می‌کنند. قوانینی هم که بر

اساس این نوع تعریف منسجم از انسان نوشته می‌شود، فرزندان همه این خانواده‌ها را دارای حقوق برابر می‌شناسد و امکانات آموزشی، تربیتی، بهداشتی و تفریحی برای همه این کودکان را یکسان برآورد می‌کند. در واقع در چنین دیدگاهی نیازهای طبیعی و انسانی شهروندان نه تنها کثیف و پلید نیست، بلکه قانون و قانونگذاران این گونه انسان را با تمام خواست‌های طبیعی و انسانی‌اش به رسمیت می‌شناسند و برای شادی و رفاه و خوشبختی‌اش تلاش می‌کنند.

اما در دیدگاه مشخص مذهبی علی شریعتی انسان در تمام زندگی‌اش از دو سو کشیده می‌شود و مانند اسبی از دو سو با دو تازیانه وحشت از گناه و نگرانی از عقب افتادن از کاروان تکامل و بهشت، همچنین نیازها و خواست‌ها و تمایلات طبیعی و انسانی‌اش، تحت فشار مستمر قرار دارد. چنین فردی در خوشبینانه‌ترین صورتش پرخاشگر، دو رو، ریاکار و متظاهر است و اگر در خلوت هم هزار کار دیگر می‌کند - که البته حق اوست - در برابر دیگران ریش می‌گذارد، در برابر زنها سرش را پائین می‌اندازد، ایشان را در پوشش و در بسته و در کفن سیاه می‌خواهد، هرچند که در بخش انسانی وجودش زیبایی را دوست دارد، ولی برای گریز از آن احساس گناه، با زیبایی و زیباییان عناد می‌ورزد. حجاب اجباری در حکومت اسلامی در ایران و در دستگاه مذهبی اسلام چنین مکانیسمی دارد. زنان می‌باید پوشیده باشند تا مردان بتوانند از بخش لجن وجودیشان فاصله بگیرند و به بخش مثلاً روحانشان نزدیک‌تر شوند. البته این گونه نگاه به انسان تقسیم شده از نظر من تنها مربوط به مردان است، چرا که در این دیدگاه زنان تنها عنصر سکس و شهوت و بدکاری و گناه ارزیابی می‌شوند!!

در حکومتی با این دیدگاه، متولیان و سربازان این حکومت و این مذهب و حتی همه شهروندان به چگونگی رابطه‌های جنسی همه شهروندان کار دارند [به چه کاری کار ندارند؟! وقتی یک رابطه جنسی شرعی و قانونی در این تعریف، این همه کثیف و پلید و عفن و آلوده ارزیابی شود، مشخص است که جز میدان سنگسار در انتظار انسانهایی نیست که به این تعریف از انسان تن در نمی‌دهند و برخلاف سنت‌های حاکم بر جامعه و روشنفکران چنین جامعه‌ای و البته حکومت ناشی از این دیدگاه، همراه زندگی‌شان را خود برمی‌گزینند؛ با این پرائتز که در چنین دیدگاهی که سرنوشت مردانش چنین فجیع است، وضع زنانش فجیع‌تر است و اولین پیامد چنین دیدگاهی فروش زنان و دختران جوان از سوی پدران و سرپرستانشان به آنانی است که خود می‌خواهند و نه خواست و تمایل زنان و دختران؛ چرا که حتی این دختران و زنان نیز به قول شریعتی نباید در انتظار خوشی و شادی باشند، و همگی باید در

راستای خواست رهبر و امام و ولی و سرپرست و بر اساس خواست این صاحبان انسان‌ها [۱] - حتی به قیمت رنجشان - دست به دست شوند! آیا در چنین دیدگاهی برای رابطه‌ها و خواسته‌ها و نیازهای انسانها که ارتباط مشخصی با شادی و خوشی دارد، جز میدان سنگسار در انتظار انسانهایی است که به این قواعد تن در نمی‌دهند؟!

جالب این که بچه‌های به دنیا آمده از چنین انتخاب‌های انسانی‌ای بی هیچ گناهی و بی هیچگونه حق انتخابی، همیشه و همیشه محکوم به شنیدن واژه تأسف بار حرام زاده هستند. در واقع این دیدگاه با این نوع نگرش به انسان، از همان آغاز این کودکان را برای بزهکاری و خلافکاری تربیت می‌کند. تصور می‌کنید با پیروی از دیدگاه شریعتی، به جز انسان‌هایی تروریست که همیشه در پی خرابکاری و کشتار و شهید شدن و در نهایت به بخش الهی و علیایی‌شان پیوستن باشد، جامعه و جهان می‌تواند در انتظار شهروندانی با تعریفی دیگر هم باشد؟!

به هر صورت شناختن این دیدگاه‌ها هرچه ظریف‌تر و هرچه انسانی‌تر از اساسی‌ترین وظیفه روشنفکرانی است که تعریف تازه‌ای از انسان و خواسته‌ها و تمایلاتش دارند. تا این دیدگاهها شکافته نشود، ما همچنان دچار این گونه دیکتاتورها، امامان و پیشوایان خودساخته خواهیم بود. تا نگاهمان را به زندگی و به انسان تغییر ندهیم، سرنوشتی بهتر از این که دچارش هستیم، در انتظارمان نخواهد بود.

۱۱ - سکولاریسم، حبل المتین جنبش همجنسگرایان

یکی دیگر از خدمات همجنسگرایان به رشد فرهنگی جامعه

با توجه به اینکه در جنبش وسیع همجنسگرایان، افراد مختلف با سلیقه ها، علایق و خواستگاههای اجتماعی متفاوت حضور دارند، طبعاً این افراد افکار و اندیشه ها و سبک های مختلف فکری و فلسفی خود را به درون جنبش منتقل می کنند؛ به عبارت دیگر، در بین همجنسگرایان از افراد مذهبی گرفته تا کمونیست، از ملی گرا گرفته تا آته ئیست (عدم اعتقاد به وجود خدا)، همه حضور دارند. در چنین وضعیتی سازمانها و گروههای همجنسگرایان چگونه می توانند دموکراسی و حقوق برابر همه اعضا خود و کلاً مجموعه نیروها و افراد موجود در جنبش را تضمین کنند؟ جواب ساده است: به کمک سکولاریسم.

اما سکولاریسم یعنی چه و به چه کسی سکولار می گویند؟

سکولاریسم ایده ای است که بر اساس آن مذهب و ماوراء الطبیعه به عنوان کلید درک و فهم جهان تلقی نمی شود. بر اساس ایده سکولاریسم مذهب و دین نباید در دولت و نهادهای دولتی دخالت داشته باشد چون مذهب یک اعتقاد شخصی است و افراد یک ملت ممکن است همه دارای یک مذهب نباشند یا برداشتهای متفاوت مذهبی داشته باشند یا خیلی ها ممکن است کلاً اعتقادی به دین و مذهب نداشته باشند. پس امر عدالت و برابری شهروندان حکم می کند که جهان و دنیا و جامعه امروزی را با کمک عقل و منطق و بر اساس شناختها و دستاوردهای بشری سازماندهی نموده و تصویب قوانین را از همین شناخت های به دست آمده استخراج کرد. چنین رویکردی پیشرفت و اصلاح و تغییر قوانین همراه با پیشرفت علم و دانش را تضمین می کند؛ یعنی با به دست آوردن اطلاعات تازه، راه تنظیم قوانین جدید براساس شناختهای تازه تر را باز نگه می دارد. و مسلماً پرسشگری، جستجو، نقد سنت و... همه جزئی از تلاش و جستجوی انسانها برای رسیدن به علم و داده های کاملتر و نتیجتاً رسیدن به ایده آلهای بشری است. سکولاریسم قبل از هر چیز به خوشبختی انسانها در این جهان بها می دهد و می گوید اگر انسانی به خدا و بهشت اعتقاد دارد و بخواهد بر اساس دستورات دینی خود رفتار کند حق اوست که از احترام دیگران برخوردار شود اما این شخص حق ندارد دین و اعتقادات و دستورات دینی خود را با زور به بقیه تحمیل نماید. سکولاریسم با امر به معروف و نهی از منکر که بر اساس آن عده ای در خیابان راه افتاده و با زور و تهدید دیگران را به پیروی از دستورات دینی خود مجبور می کنند، مخالف است. سکولاریسم می گوید همه انسانها آزاد و مستقل هستند و حق انتخاب دین و مذهبی که می خواهند را دارند حتی اگر بر اساس یادگیری و تجارب خود بی دینی را هم انتخاب کنند باز هم حق دارند و به عنوان انسان آزاد و مستقل باید از حقوق برابر با بقیه شهروندان برخوردار شوند.

بدین ترتیب پیروی از سکولاریسم، باعث رها شدن اندیشه انسان از عناصری که مانع روشن شدن قضایا می شوند گردیده و در این راه از باورها و عدم باورهای همه انسانها مدد می گیرد. براساس اندیشه سکولاریسم بهتر است که افراد مذهبی (با هر مذهب و اعتقادی که دارند) و به فکر جهانی در ماوراء الطبیعه هستند، احکام مورد اعتقاد خود را فقط در زندگی شخصی خود رعایت کرده و با زور به دیگران تحمیل نکنند. چرا که حقیقت در انحصار هیچ فرد و یا مذهبی نیست و باور به خدا و این یا آن دین و مذهب یا عدم اعتقاد به خدا، یک اعتقاد فردی و شخصی است. البته بهتر است بدانید که همه سکولارها بی دین نیستند. افراد مذهبی سکولار نیز فراوانند. ولی کلاً کسی که از چنین فکر و اندیشه ای تبعیت کرده و در عمل آنرا به کار می گیرد، سکولار می نامند. یک سکولار ممکن است مسلمان باشد، ممکن است مسیحی یا بهایی باشد، یا ممکن است اصلاً اعتقادی به وجود خدا نداشته باشد. اما خود و اعتقاد خود را مالک حقیقت کامل و مطلق نمی داند بلکه می گوید من اینطور فکر می کنم یا این اعتقاد را دارم اما طرف من هم حق دارد که اعتقاد و باور خود را داشته باشد. یعنی یک سکولار (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) اعتقاد خود را بهتر از اعتقاد دیگری نمی داند و استدلال نمی کند که چون من به این دین اعتقاد دارم (یا ندارم) پس از دیگری بهترم؛ به عبارتی، صرف باور داشتن یا نداشتن به این یا آن مذهب و عقیده نباید وسیله برتری یا کهنتری انسانها تلقی شود.

احترام به تنوع عقیده ها و ادیان و تفکرات باعث می شود که هر فردی صادقانه به جنبه ها و زوایای دید و منطق دیگران، با کنجکاوی و برای شناخت بهتر خود توجه کند، بدون آنکه پیشاپیش درباره آنها قضاوت منفی داشته باشد یا خود و عقیده خود را بهتر از دیگری بداند. برای یک سکولار، ارزش انسانی فرد و احترام به چارچوب آزادی او بسیار مهمتر از اعتقاد و یا عدم اعتقاد آن فرد است. به همین دلیل سکولارها نه تنها مخالف افراد مذهبی نیستند بلکه از آزادی مذهب و دین و عقیده به شدت دفاع می کنند؛ اما نه فقط یک دین بلکه هر دینی؛ چرا که آنها به آزادی وجدان بشری معتقدند.

سکولاریسم ضمن احترام به همه ادیان و مذاهب با دادن امتیازات خاص به پیروان مذهب خاصی و همچنین با آموزش اصول و آئین مذهب بخصوصی در مدارس مخالف است. سکولاریسم بر این اعتقاد است که مذهب یک امر خصوصی است و اگر قرار باشد آموزش دین در برنامه درسی مدارس دانش آموزان گنجانده شود، این برنامه باید شامل آموزش بی طرفانه و بی تعصبانه درباره همه ادیان و فلسفه ها باشد تا قدرت تفکر مستقل و انتخاب آزاد هر دانش آموزی تضمین شود و نسل جوان ضمن آشنایی با همه ادیان، ضمن احترام به آنها، بدون تعصب رشد کند و شستشوی مغزی نشود.

سکولاریسم در بحبوحه قرون وسطی در اروپا شکل گرفت؛ زمانی که مذهب مسیحیت هر چند به طور مستقیم در دولت شرکت نداشت اما آنچنان نفوذی بر جامعه و حکام آن زمان داشت که همه قوانین بر اساس دستورات مذهبی مسیحی پذیرفته یا رد می شدند. جدایی دین و مذهب از

حکومت که امروزه در اکثر کشورهای جهان و در بین دموکراتها پذیرفته شده است از جمله دست آوردهای اندیشه سکولاریسم می باشد.

از منظر فلسفی که به سکولاریسم بنگریم معنای آن تقریباً چنین می شود که سعادت ما زمانی حاصل می شود که در زندگی خود اصول (اتیکی=اخلاقی) را به کار گیریم و برای فهم و درک جهان و آنچه در اوست، از دلیل و منطق پیروی کنیم بدون آنکه به خدا یا خدایان و یا قدرتهای مافوق بشری استناد کنیم.

در عرصه سیاسی سکولاریسم بدان معنا است که نهاد و نظام حکومتی نباید خود را در مذهب دخالت دهد و وظیفه نظام در عرصه مذهبی تنها این است که آزادی مذهب و عقیده همه شهروندان را تضمین کند و از هیچ مذهبی بیشتر یا کمتر حمایت نکند بلکه برای جلوگیری از تعدی و دست درازی پیروان یک مذهب به مذهب دیگر باید قوانین خاصی تصویب کند تا شهروندان غیر مذهبی و کلاً کسانی که به خدا و آن جهان اعتقادی ندارند و یا پیروان اقلیتهای مذهبی نیز در همه عرصه ها از حقوق مساوی با دیگران برخوردار باشند. به عبارت دیگر صرف اعتقاد یا عدم اعتقاد به دین و آئینی خاص نباید باعث امتیازدهی یا حق کشی افراد شود. بلکه حقوق بشر را باید به صورت عادلانه در مورد همه شهروندان رعایت کرد. درباره استدلال سکولارها در ایران یک مثال می توان آورد؛ در ایران خودمان پیروان مذهب شیعه در اکثریت هستند اما در همه کشورهای جهان شیعیان در اقلیت می باشند. اگر قرار است حکومت و قوانین کشور ما بر اساس دین اکثریت بنا شود و پیروان اقلیت های مذهبی و یا افراد بی دین از حقوق کمتری برخوردار باشند(نتوانند رئیس جمهور شوند، یا در برابر قانون حقوق مساوی نداشته باشند؛ مثل حق قصاص، یا اینکه چون ایران یک کشور اسلامی است همه زنان باید حجاب داشته باشند و...) و این را کار را درست بدانیم، بنابراین باید به کشورهای دیگر هم حق دهیم که چون اکثریت جمعیت آنها مسیحی یا یهودی یا بودایی و یا هندو هستند و مسلمانان، از جمله شیعیان آن جوامع در اقلیت هستند، پس آنها هم حق دارند که حکومت و قوانین خود را بر اساس دین و مذهب خود تصویب و به اقلیتها (مسلمانان شیعه در جامعه خود) حقوق کمتری اعطا کنند. یک مثال دیگر اینکه اگر یک رئیس جمهور (مرد) خارجی به ایران بیاید همسر او باید حجاب (که به آن اعتقادی ندارد) داشته باشد. پس اگر رئیس جمهور ایران هم به خارج رفت همسر او می بایست قوانین آن مملکت را رعایت و حجاب خود را بردارد. اینجاست که سکولارها می گویند اداره حکومت بر اساس دین و مذهب(حتی دین اکثریت) به اختلافات دینی و مذهبی در دنیا دامن می زند و اگر در جایی حقوقی ویژه به پیروان یک دین خاصی بدهد در عوض به نفی شدن حقوق پیروان این دین در جاهای دیگر منجر می شود. از سوی دیگر، تصویب قوانین نه بر اساس علم و دانش و دست آوردهای بشری بلکه بر اساس مذهب اکثریت به حق کشی و تزییع حقوق همه کسانی منجر می شود که به آن مذهب اعتقاد ندارند ولی شهروند آن کشور هستند. پس بهتر است که نظام همه کشورها سکولار باشد. یعنی حکومت و قوانین آن بر اساس دین و مذهب خاصی نباشد اما حکومتگران حق دارند پیرو هر

دین و آئینی که دوست دارند باشند اما حق دخالت دین خود در زندگی حکومتی را ندارند بلکه باید دین و مذهب خود را به عنوان یک اعتقاد شخصی برای خود نگه دارند. به زبان ساده تر سکولارها خواهان جدایی دین از سیاست هستند و می گویند دخالت دین و روحانیون در سیاست نه تنها به دیکتاتوری دینی می انجامد بلکه به وجهه دین هم ضرر می زند.

در اینجا بهتر است از حاشیه روی بیشتر پرهیز کنیم و به خود ما همجنسگرایان برگردیم. گفتیم که همجنسگرایان در همه اقشار، طبقات و رده های جامعه وجود دارند و زندگی می کنند. و بر همین اساس با توجه به عوامل فراوانی، تحت تأثیر افکار و ایدئولوژیهای متفاوتی هم واقع می شوند و افکار خود را به درون جنبش عمومی همجنسگرایان وارد می کنند. به همین دلیل در جامعه همجنسگرایان هم مثل هر جامعه ای افراد مختلفی با اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی یا پیروان ادیان مختلف وجود دارند اما همه این افراد چگونه و با استفاده از چه اهرمی قادر می شوند که ضمن احترام به عقاید همدیگر و پرهیز از خودبرتربینی نسبت به بقیه، جهت رسیدن به اهداف مشترک، یعنی حقوق برابر جنسی، شهروندی و قانونی، با هم و در کنار هم مبارزه کنند؟ این اهرم همانا اعتقاد به سکولاریسم است و سکولار بودن جنبش همجنسگرایان در همه جهان یک امر ثابت شده است.

تأکید می کنیم این گفته بدان معنا نیست که همجنسگرایان مذهبی وجود ندارند، در جنبش همجنسگرایان افراد مذهبی هم وجود دارند اما همه این افراد تنها پیرو یک دین و مذهب نیستند و از آن گذشته افراد غیر مذهبی و کسانی که کلاً به وجود خدا اعتقادی ندارند یا در وجود خدا شک می کنند هم وجود دارند. ضمناً در درون جنبش همجنسگرایان کشورهای آزاد گروههای مختلفی حضور دارند از جمله همجنسگرایان مذهبی، همجنسگرایان سوسیالیست، همجنسگرایان شکاک یا همجنسگرایان کمونیست ولی هر کدام گروه و تشکیلات خود را داشته و بدون هیچ مشکلی در زیر یک چتر کار کرده و با هم فعالیت مشترکی را برای جنبش همجنسگرایان در کشور خود به پیش می برند. اعتقاد و التزام همه به سکولاریسم و اندیشه های آن ضامن موفقیت در این کار است. به عبارت دیگر حبل المتین جنبش همجنسگرایان همانا سکولاریسم است.

یک سکولار تفکر، اندیشه و مذهب خود را فضیلت و اندیشه دیگران را رذیلت قلمداد نمی کند چرا که بر این باور است که هر انسانی خود ویژه است و حق دارد آنطور بیندیشد که نیازمندیهای مادی و معنویش می طلبند. پس افراد معتقد به خدا، شکاک در وجود خدا، بی اعتقاد به خدا یا معتقد به مذاهب مختلف همه و همه کمک می کنند تا جامعه با رنگها و انگاره های مختلف و واقعی خود جلوه کند و باید به هر کدام از اینها اجازه داده شود تا سهم خود را در تکامل و پیشرفت اندیشه و نگاه اجتماع به مسائل ادا کند. برای این کار التزام به سکولاریسم بسیار ضروری است. در چنین حالتی است که سکولاریسم، از تفکر یک بعدی می کاهد و نیروها و انگاره های بسیاری را در خود آشکار می کند که در نهایت به توسعه و تکامل تاریخی می انجامد. عکس قضیه نیز صادق است؛ افراد و حکومتهایی که از یک الگوی خاص مذهبی پیروی می کنند و تنوع و رنگارنگی

اجتماعی راقربانی تفکر متعصبانه دینی خود می‌سازند و به دیگران اجازه اظهار وجود نمی‌دهند، در نهایت کارشان به دیکتاتوری و سرکوب فیزیکی دیگران می‌انجامد به این علت که هر دین و مذهب و اعتقادی تنها بخشی از حقیقت است نه کل حقیقت. پس چون در برابر دیگران متواضع نیستند و از اصول سکولاریسم پیروی نمی‌کنند، در نهایت به هر تفکر و اندیشه و اقدامی که اندیشه خود آنها را مورد سؤال قرار دهد، شک کرده و با زور هم که شده آنها را از میدان به در می‌کنند یا به تبلیغ و شارلاتانی علیه آن رو می‌آورند. در چنین شرایطی مسلماً آن بخش از علم و دست آوردهای بشر امروزی که با اعتقادات آنها همخوانی ندارد را هم کنار زده و از دسترسی مردم و اجتماع بدان جلوگیری می‌کنند. سانسور اینترنت و... در کشور ما خود نمونه گویای این حالت است.

با توجه به آنچه گفته شد، هر فرد همجنسگرا یک سکولار است که علی‌رغم هر دین و اعتقادی که خود دارد، به استقلال و انتخاب دیگران در تنوع افکار و اعتقادات باور داشته و با احترام به جامعه چند صدائی در جنبش همجنسگرایان (و کلاً در کل جامعه)، راه‌حلهائی ارائه می‌دهد که برانزده جامعه‌ای است که از تفکرات، مذاهب و اندیشه‌های مختلف تشکیل شده و همین وحدت جامعه ما همجنسگرایان را تشکیل می‌دهد. قبول داشتن این موضوع، که من نوعی مالک کل حقیقت نیستم و دیگری هم به همان اندازه من حق دارد، به احترام به اندیشه‌های گوناگون در جامعه می‌انجامد و به رنگها و نگاههای مختلف به زندگی اجازه اظهار وجود می‌دهد که همین رشد فرهنگی جامعه همجنسگرایان را تضمین می‌کند و به نوبه خود به رشد فرهنگی کل جامعه می‌انجامد. التزام به سکولاریسم، تبلیغ و معرفی آن به جامعه توسط جنبش همجنسگرایان و تک‌تک افراد همجنسگرا یکی دیگر از خدمات فرهنگی ما همجنسگرایان در کمک به بارور کردن و رشد فرهنگی - اجتماعی کشور است.

۱۲- مذهب، معنویت و مینو باوری.

(Religion and Spirituality)



آشنایی با تمایز این دو به همجنسگرایانی که معتقد به خدا هستند کمک می کند تا بهتر و آسان تر از احساس گناه احتمالی که از ناحیه گرایش جنسی شان آنها را رنج می دهد، رهایی یابند.

در زبان انگلیسی کلمه ای هست به اسم (Religion) که معنی دین و مذهب را می دهد. در عین حال کلمه دیگری در زبان انگلیسی به نام (Spirituality) وجود دارد که در فرهنگ لغات انگلیسی به فارسی آن را معنویت،

اعتقاد به قدوسیت و گاهی به معنای مینوباوری ترجمه کرده اند اما حقیقت این است که کلمه معنویت و یا مینوباوری آن تصویری را که کلمه اسپیریچوالیتی در ذهن یک فرد غربی تداعی می کند، در ذهن یک ایرانی به وجود نمی آورد. از اینگونه موارد در زبان فارسی کم نداریم. متأسفانه روشنفکران و روشنگران ما تا کنون کمتر به این مسئله توجه کرده اند. به این سبب در عین اعتراف به اینکه ما تخصصی در این رشته نداریم، با اینهمه تصمیم گرفتیم مطلب زیر را در رابطه با مذهب و اسپیریچوالیتی برای خوانندگان چاپ کنیم. دلیل عمده پرداختن به این مسئله همانا سردرگمی و اشتباهی است که بعضی از دوستان همجنسگرا (و خیلی دیگر از هموطنان) هم بدان دچار می شوند. به عبارتی بسیاری از افراد در عمل مینو باور و همان اسپیریچوال هستند اما به اشتباه خود را مذهبی معرفی می کنند. آشنایی با تمایز این دو به همجنسگرایانی که معتقد به خدا هستند کمک می کند تا بهتر و آسان تر از احساس گناه احتمالی که از ناحیه گرایش جنسی خود آنها را رنج می دهد، رهایی یابند. امیدواریم دیگران بهتر و عمقی تر به شکافتن این مسائل همت گمارند.

هر چند که مذهب و اسپیریچوالیتی در بسیاری جهات با هم اشتراکاتی دارند اما اختلافاتی هم آنها را از هم متمایز می سازند.

دین یا مذهب شامل اعتقاد و باور قلبی و ایمانی به یک سری احکام، اصول و سیستمی از قواعد و مقررات اخلاقی در مورد همه (یا اکثر) موارد زندگی فردی و اجتماعی است که از اعتقاد به یک قدرت مافوق بشری به عنوان یک قدرت مقدس که خدا نامیده می شود، نشأت می گیرد. به عبارت دیگر، مذهب دارای مجموعه ای از کدهای اخلاقی و دستورات مشخصی در مورد راه و روش زندگی فردی و جمعی، رتبه ها و سلسله درجات متفاوت در رهبران است. و در کتاب آسمانی مربوط به هر مذهبی تأکید می شود که هر فرد معتقد به آن مذهب، شایسته است (واجب است) آنها را رعایت

کند. مثلاً یک مسلمان مذهبی معتقد است که خدایی با قدرتی خارق العاده و مافوق بشری وجود دارد و زمین و آسمان و هر چه در این گیتی است همه به اراده خداوند ساخته و پرداخته شده است، معتقد است که حضرت محمد آخرین پیامبری است که از طرف خدا مبعوث شده، قرآن کتاب آسمانی و از طرف خداست، یک مسلمان باید روزی پنج بار نماز بخواند، زکات بدهد، نباید دروغ بگوید، نباید دزدی کند و... اما اسلام (یا هر مذهب دیگری) همانطور که گفته شد به یک سری درجات و سلسله مراتب در بین بندگان خدا و پیروان خود هم معتقد است. یعنی رهبرانی که معتقدان به آن مذهب آنها را دارای صلاحیت تفسیر و تبیین اصول دینی خود دانسته و از دستورات کتبی و شفاهی آنها پیروی می کنند.

آنچه گفته شد، در مورد هر دینی و پیروان آن، از جمله دین اسلام، یهودیت و مسیحیت (به عنوان سه دین بزرگ ابراهیمی) صدق می کند.

اما اسپیریچوالیتی چیست؟ چگونه شکل گرفت و اسپیریچوالها به چه چیزی اعتقاد دارند؟ می دانیم که در اروپا و کلاً غرب، دوره ای به اسم قرون وسطی وجود داشته است. در آن زمان علم و دانش پیشرفت چندانی نداشتند، همه مردم و کلاً جوامع اروپایی و فرهنگ آنها به شدت مذهبی بودند و هر چند روحانیون مذهبی به طور مستقیم قدرت سیاسی را در دست نگرفتند و حکومت مذهبی مسیحی (همانند چیزی که امروز در کشور ما وجود دارد) بنیان ننهاده اند، اما شدت نفوذ آنها بر جامعه و تفکرات مذهبی و سیاسی و کلاً بر حکومت کنندگان آنچنان شدید بود که در عمل هیچ کاری و هیچ قانونی مغایر با احکام و تفسیرهای روحانیان و رهبران مذهبی مذهب مسیحیت تصویب نمی شد. مثلاً بر طبق مذهب مسیحی کاتولیک، زن و شوهری که با هم ازدواج می کردند حق طلاق نداشتند. پس در قوانین آن زمان اروپا هم طلاق غیر قانونی بود و اگر زن و مردی با هم نمی ساختند باز نمی توانستند از هم جدا شده و دوباره همسر جدیدی برای خود انتخاب کنند. یا داستان گالیله را همه شنیده ایم که وقتی از نظر علمی ثابت کرد که زمین کروی شکل است و گردش می کند، چگونه به دستور رهبران مذهبی به کفر و الحاد متهم و محاکمه شد.

امروزه در اروپا، سالهای آن دوره (دوره تحت نفوذ تعلیمات و تفسیرات رهبران مذهبی مسیحی) را سالهای سیاه می نامند. آغاز افول سالهای سیاه اروپا از زمانی شروع شد که روشنفکران، نویسندگان، سکولارها، لائیک ها، دانشمندان، روشنگران و همینطور اصلاح طلبان دینی، همه و همه دست به کار شده و با انتشار افکار، نظریات و دیدگاههای خود توانستند طی دوره ای نسبتاً طولانی به مردم کمک کنند که ذهنیت و فرهنگ و مذهب خود را از چنگال نفوذ رهبران مذهبی خارج کنند. اما نفی دستورات و اوامر رهبران مذهبی بدان معنا نبود که مردم اعتقاد خود به خدا را از دست بدهند. بلکه تلاش کردند که خدای خود و مذهب خود را از اسارت روحانیون خارج سازند. در این میان عده ای کلاً وجود یک خدای خالق و اعتقاد به اینکه نیروی مافوق بشری که زمین و آسمان و گیتی را ساخته و پرداخته، رد کرده و آنها را غیر عقلانی و در عوض کشفیات داروین و نظریات او در مورد تکامل و تنازع بقا را عقلانی و قابل قبول دانستند. اما بعضی دیگر ضمن رد

کردن تفاسیر خشن و غیر عقلانی روحانیون مذهبی از دین و مذهب، بر این باور خود ماندند که به هر حال یک نیروی مافوق بشری وجود دارد. حال این نیرو را هر کسی می تواند بر اساس عقل و تفسیر فردی خود و قلباً باور داشته باشد بدون آنکه به مذهبی خاص یا دستورات مذهبی روحانیان اعتقاد داشته باشد یا بخواهد کتاب خاصی را به عنوان کتاب دینی خود قبول کند. این گونه افراد خود را پیرو Spirituality می دانند و خود را اسپیریچوال معرفی می کنند.

یک فرد اسپیریچوال به خدای خود باور دارد اما در عین حال خدای دین یا مذهب خاصی مد نظر او نیست بلکه معتقد است که به هر حال نیرویی (حال به نام خدا یا هر اسم دیگری) مافوق بشری و حاکم بر این جهان وجود دارد، خود را معتقد و یا مقید به اینکه کتاب آسمانی فلان دین یا مذهب چه می گوید و یا رهبران مذهبی چه موعظه هایی در مورد مسائل مختلف دارند نمی کند، بلکه بر اساس یک سری کدهای اخلاقی که خود در زندگی فردی و از طریق مطالعه و شناخت بدانها رسیده و آنها را درست تشخیص داده، عمل می کند. مثلاً دروغ نگفتن یک کد اخلاقی انسانی و بشری است و فارغ از اینکه مذهب و خدا را قبول داشته باشیم یا رد کنیم، دروغ نگفتن اصلی است که انسانها به مرور زمان در روابط اجتماعی خود به آن رسیده و اجرا می کنند. همانطور که خیلی از افراد مذهبی (و حتی روحانیان) و افراد غیر مذهبی بر خلاف دستور دینی خود دروغ می گویند. پس دروغ گفتن یا نگفتن ربطی به مذهبی و غیر مذهبی بودن ندارد بلکه یک اصل اخلاق بشری است. نمونه دیگر مثلاً ممنوع بودن طلاق در مذهب مسیحی کاتولیک است، یک فرد اسپیریچوال می گوید درست است که من یک اعتقادی به یک نیروی مافوق (خدا یا هر چی) دارم اما اگر دو انسان نتوانند با هم و با عشق و تفاهم زندگی مشترک خود را ادامه دهند نباید با زور مذهب و... آنها را در رابطه ای تهی و بی معنی نگه داشت بلکه باید به آنها اجازه داد که از هم جدا شده و هر کدام به دنبال خوشبختی خود بروند.

همانطور که گفته شد رو آوردن به اسپیریچوالیتی در بعد از قرون وسطی در اروپا شکل گرفت و روز به روز به تعداد پیروان آن افزوده می شود. بی جهت نیست که می بینیم ضمن آنکه بسیاری از مردم اروپا به خدا اعتقاد دارند اما کلیساها که محل تجمع مردم برای عبادت هستند خالی مانده اند و تعداد افرادی که امروز در اروپا به کلیسا (حالت مسجد برای مسلمانان را دارد) می روند خیلی خیلی کم است.

رشد اسپیریچوالیتی در غرب پا به پای رشد مدرنیته بوده است و تجدد در عرصه فرهنگی و اجتماعی باعث شده که دولتها و قانونگذاران هر چه بیشتر از تحت سیطره مذهب و روحانیان خارج شوند. تصویب بسیاری از قوانین و حقوق مدنی در اروپا را می توان در همین رابطه توضیح داد. از جمله تصویب قوانین حمایت از همجنسگرایان و حتی قانونی کردن ثبت رسمی و یا ازدواج همجنسگرایان (که بر خلاف تعلیمات مذهبی است) از همین نمونه است.

آشنایی با تمایز بین مذهب و اسپیریچوالیتی و شناخت تفاوت این دو به همجنسگرایانی که معتقد به خدا هستند کمک می‌کند تا بهتر و آسان‌تر از احساس گناه احتمالی که از ناحیه گرایش جنسی‌شان آنها را رنج می‌دهد رهایی یابند و کمتر تسلیم تعلیمات خرافی مذهبی شوند.

۱۳- امامت قدسی، نافی آزادی انسان! (سلامت کاظمی)



«بی‌گمان، تا که همچون کودکان خردسال نشوید، به ملکوت آسمان راه نخواهید یافت» (زرتشت با دستهایش به بالا اشاره کرد): «اما، ما به هیچ وجه خواهان راه یافتن به ملکوت آسمان نیستیم، زیرا ما مرد شده‌ایم، پس ما ملکوت زمین را خواهیم»

فردریش نیچه

مذهب تشیع، مقوله «امامت» را هم

دوش «نبوت» و حتی بالاتر از آن می‌نشانند و عامل بنیادین تحول ناپذیری و مدنیت‌گریزی‌اش نیز در همین است. تا زمانی که در «مذهب رسمی» کشور ما، موتور امامت قدسی و متصل به وحی روشن است، برپایی جامعه مدنی، دموکراتیک و مدرن، چشم‌اندازی نخواهد داشت.

مشروط ساختن ابدی فرد و جامعه به یک زعیم قدسی و نهاد رهبری مرتبط با خدا، نفی آزادی و کرامت انسان است. این، همان استخوان لای زخم عقیدتی و فرهنگی است که تا به ابد ما را محکوم به ارائه قرائت‌های مختلف و «به روز» از قرآن و سایر متون دینی خواهد کرد. برخی از روشنفکران دینی تلاش کرده‌اند این ویژگی را دینامیسم درونی و ایجاز تشیع و قرآن جلوه دهند که قادر است خود را با هر دوره تاریخی و متناسب با هر نوع ابزار و مناسبات تولیدی و حاکمیت طبقاتی و دست‌آوردهای معنوی و فرهنگی هر دوره، تطبیق داده و در موضع راهبری، الهام‌بخشی و مدیریت قرار گیرد و پاسخگوی نیازهای زمانه باشد. آنها بدین ترتیب - خواسته یا ناخواسته - نظریات و تعالیم دینی در خصوص زندگی اجتماعی انسان را فرادست دستاوردهای زمینی و علمی بشریت قرار می‌دهند و در هر زمان تلاش می‌کنند با قرائت‌های مدرن و به روز، تناقضات موجود بین آن‌ها را بر طرف کرده و میانشان سازش برقرار نمایند. آیا راهی وجود دارد که دین و دست‌آوردهای تکاملی بشر، هر کدام بدون دخالت در حیطه یکدیگر، در مرتبت خود قرار گیرند و در حیات ما نقش ایفا نمایند؟ آیا مردم دین باور ما محکومند سناریویی را که تشیع از امامت ابراهیم پیامبر تا امامت حضرت محمد و سرانجام تا امامت یک پیشوای غایب و بی‌چشم‌انداز و ناپیان روحانی او (و حتی مدیریت کردن دولت بحران زده کنونی توسط حضرت مهدی!) تنظیم کرده است، بپذیرند؟ آیا می‌توان بدون نگران کردن مردم نسبت به از دست دادن دین و آخرتشان، این افسون را باطل نمود؟

معنای ساده «نبی» این است: خبررسان، پیغام بر (پیامبر و پیغمبر).

معنای ساده «امام» این است: پیشوا، زمام دار، رهبر. قرآن این واژه را به طور عام به کار می‌برد: «ائمہ الہدی»، «ائمہ الکفر» (امامان هدایت و امامان کفر). «یوم ندعوا کل ناس بہ امامہم»، (در روز قیامت هر گروهی با پیشوایش فراخوانده می‌شود). این، نشان می‌دهد که واژه امام در ذات خود معنی قدسی ندارد و بار مثبت یا منفی‌اش را از صفت یا مضاف‌الیه خود می‌گیرد.

بین پیامبر و امام، چند تفاوت کیفی وجود دارد:

- رسالت پیامبر، دادن خبر و آگاهی از وجود خدای یگانه به مردم و فراخواندن آنها به توحید است. کار و وظیفه امام، تغییر ساختار جامعه‌اش، می‌باشد.
- نبوت، ناظر بر رابطه مردم با خداست. امامت ناظر بر رابطه راهبر با مردم قلمرو خود است.
- کار پیامبر اساساً معنوی و فرهنگی و معطوف به روح انسان است و ایجاد دگرگونی در فکر و دل آنها. کار امام، اساساً سیاسی است و متکی به ابزار قدرت برای رسیدن به هدف.
- نبوت، دین را در خدمت انسان قرار می‌دهد، امامت دین را در خدمت قدرت.
- بخش نبوی قرآن «بیان آزادی» است و بخش امامی آن بیان قدرت. (برخلاف کسانی که تمام قرآن را بیان آزادی تعریف می‌کنند). پیامبر در رهنمودهایش خطاب به علی می‌گوید: هر کس به قدرت رسید، مستبد می‌شود. «من ملک استاثر». (کتاب تحف العقول)
- رسالت پیامبر ناظر بر «حقوق» انسان است در نظامهای برده ساز و ستم پیشه و هدفش آزادی انسان است از قید و بندهای طبقاتی. وظیفه امام ناظر بر تعیین «تکلیف» برای مردم است و قانونگذاری برای پیشبرد زعامت خویش.
- رسالت پیامبر معطوف به انسان به طور عام است، اما مأموریت امام معطوف به یک جامعه مشخص و یک دوره معین است با تمام الزامات و محدودیت های آن.
- پیامبر برگزیده خداست؛ امام منتخب مردم است.
- در خبررسانی مربوطه به یکتاپرستی، خطا کردن پیامبر فاقد موضوعیت است، اما خطا کردن امامی که با قدرت و سیاست سر و کار دارد، اجتناب ناپذیر است.
- علما و اندیشمندان شیعی که خواسته‌اند پایه‌های محکمی برای تشیع بنا کنند، تعاریف بدیعی از امامت به دست داده‌اند که مورد قبول عامه مسلمین نیست. یکی این که پیشوایان دوازده گانه خود را - به صراحت یا به تلویح - منصوب شده از طرف خداوند و مرتبط با او و مورد اشاره کلی قرار گرفته توسط قرآن یا حضرت محمد قلمداد می‌کنند. ثانیاً مقام «امامت» را بالاتر از «نبوت» تعریف می‌کنند تا امامان دوازده گانه خود را در مرتبتی بالاتر از انبیا بنشانند. تنها دلیل قرآنی که در این رابطه اقامه می‌کنند آیه زیر از قرآن است: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما» (سوره بقره آیه ۱۲)
- یعنی خداوند ابراهیم پیامبر را به آزمایشهای گوناگون آزمود و چون از آنها سرفراز بیرون آمد، او را به امامت برگزید. امامت در این جا به معنی دادن یک مأموریت جنبی، اجرایی و اجتماعی به نبی

است و نه سکویی بالاتر از شأن نبوت او. مفسران شیعه از پیامبرانی که به آنها علاوه بر نبوت، وظیفه امامت نیز سپرده شده از سه پیامبر «اولوالعزم»: ابراهیم، موسی و محمد اسم می‌برند. آن‌ها به خوبی می‌دانند که پیامبر بزرگی مثل عیسی مسیح هرگز در فکر رهبری سیاسی نبود و حق این است که او را پایه گذار سکولاریزم در ادیان شناخت! «کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر واگذارید» (انجیل متی) حال آن که در قرآن حتی از پیامبران غیر «اولوالعزم» و کم مرتبت تری مثل اسحق و یعقوب نیز به عنوان امام اسم برده شده است. یک سوال ساده این است که آیا شأن عیسای پیامبر کمتر از اسحق و یعقوب است؟ هیچ عالم دینی سلیم النفسی حاضر نیست پای این نظر را امضا کند. از آنجا که می‌گویند در مثل مناقشه نیست - و البته باید از هرگونه قیاس مع الفارق نیز استغفار طلبید! - مثل این است که «ولی فقیه»، گاهی مسئولیت فرماندهی کل قوا را نیز به عهده بگیرد و یا گاهی هم آنرا متناسب با شرایط به رییس جمهور منتخب خودش بدهد؛ شأن او در نظام با هیچ زعامت اجرایی دیگری بالا و پایین نمی‌شود!

* مطالب بالا و نیز محتوای کل این مقاله تازگی ندارد و هریک در طول تاریخ تشیع و ضرورت قرائتهای گوناگون از آن مورد بحث قرار گرفته است. آنچه که تاحدودی - البته به زعم خودم! - می‌تواند در این نوشته تازگی داشته باشد، تفکیک مقوله نبوت از امامت در فردی است که هر دو را در یک مقطع زمانی به عهده داشته است. یعنی تمایز قایل شدن بین محمد پیامبر و محمد امام، و به تبع آن، تفکیک کردن بخش نبوی قرآن از جنبه‌های مربوط به امامت محمد. بیایید ابتدا با یک مثال فرضی، تفکیک این دو مقوله در دو شخص مثال بزنییم. عیسای پیامبر، پیام توحید را در منطقه کوچکی از خاورمیانه - که جزو متصرفات شرقی امپراطوری رم می‌باشد - ندا می‌دهد. چندی بعد، حواری معروف او پطرس مقدس (سن پیترو)، عازم رم می‌شود و با استفاده از شرایط مساعد - به فرض - تصمیم به برقراری یک حکومت جدید می‌گیرد. برای او مفروض است با معنویتی که پیام مسیح در او دمیده و با استفاده از آداب و سنن، قوانین اجتماعی، حقوقی و قضایی و خانوادگی پیشرفته رمیه‌ها، قوانین جدیدی برای مردم آن ناحیه تدوین نماید، به علاوه، با مهاجمانی که ممکن است قلمرو حکومت عیسوی‌اش را مورد تجاوز قرار دهند بجنگد، لاجرم تعدادی را بکشد و قوانینی هم برای نحوه برخورد با اسیران مقرر نماید. حواری دیگری - به عکس او - راه جنوب در پیش گرفته و همین حکومت را مثلاً در سودان - و متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی شمال آفریقا - برقرار نماید. پس از چندی هردوی این حواری قوانین خود را مدون و مکتوب کرده و نزد سایر حواریون در بیت‌الرحم بیاورند، آیا آنها از اینهمه تفاوت متعجب خواهند شد یا از اینکه هر کدام متناسب با محیط مأموریت خود یک چنین قوانینی را تنظیم کرده‌اند، هر دو حواری «امام» شده را به یک اندازه مورد تحسین قرار خواهند داد؟ اگر حواری دیگری خواست برای تشکیل حکومت به چاد (همسایه سودان) برود، کتاب رمی را با خود خواهد برد یا کتاب سودانی را؟ به حکم منطق می‌توان گفت که حتی اگر خود مسیح نیز به رم می‌رفت، برای تشکیل حکومت، همان کتابی را تدوین می‌کرد که سن پیترو به فرض بیرون می‌داد.

باز در یک فرض دیگر، اگر محمد به صفت پیامبر، پیامها و آموزه‌های توحیدی خود را در کتابی جداگانه و فرامین ناشی از امامت و پیشوایی سیاسی و اجتماعی‌اش را در کتاب دیگری به جا می‌نهد، دین باقی مانده از او شاید مسیر و سرنوشت دیگری می‌یافت. در آن صورت چه بسا کتاب توحیدی او منزلتی جاویدان می‌یافت ولی جلد دوم آن که مربوطه تأسیس دولت - ملت در عربستان قبایلی و بدوی بود، تبدیل به یک کتاب تاریخی می‌شد و همانند سایر کتب زمینی با آن رفتار می‌گردید. این دو جنبه تا حدود زیادی در تاریخ «پیامبر - امام»ها قابل تشخیص و تفکیک است. موسای پیامبر در پی چوپان ساده - که با خدا همچون دوست و محبوبی شخص وار، سخن می‌گفت و عشقش کشیده بود که زلف‌های خدا را شانه و اطاقش را جارو نماید! - دیده و با مهربانی به او می‌گوید:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی / هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی

اما موسای امام، تمامی لشکریان فرعون را در آبهای نیل غرق می‌کند، بدون رحم کردن به سربازان ساده‌ای که فرعون آنها را به زور به صحنه آورده بود.

محمد به صفت پیام آور توحید، می‌گوید: نصف دین من مهرورزی است. محمد به صفت امام و در جهت برپایی حکومت واحد در عربستان، تمامی مردان و نوجوانان کتف بسته یهود بنی قریظه (۷۰۰ نفر) را از دم تیغ می‌گذراند، بدون این که به آنها نیز همانند یهود بنی نضیر و بنی قینقاع، امکان کوچ به منطقه‌ای دیگر را بدهد و یا لاقلاً این مجازات خفیف تر را درباره آنها نیز به آزمایش بگذارد.

محمد به صفت نبی به کسانی که دخترانشان را زنده به گور می‌کردند می‌گفت: روزی از این نوزادان مقتول سؤال خواهد شد که: «با کدامین گناه کشته شدید؟» محمد به صفت امام، مجازات قطع کردن دست راست و پای چپ مجرم را وضع می‌کرد. محمد به صفت پیامبر می‌گوید اگر دنیا دارد به آخر می‌رسد و شما آخرین نفرهستید که چند لحظه دیگر از دنیا می‌روید ولی نهالی دستتان است آن نهال را حتما بکارید. اما محمد به صفت امام، برای به تسلیم کشاندن دشمن، دستور قطع درختان نخلستان‌های آنها (به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اقتصادی و غذایی آن دوره) را صادر می‌کند و تنها زمانیکه برخی صحابه ناپسند بودن این کار را یادآوری می‌کنند، آنرا متوقف می‌کند. بی‌جهت نیست که آنچه ما به عنوان عرفان ایرانی می‌شناسیم، غالباً الهام‌گیری از جنبه‌های نبوی محمد است و نه جنبه‌های امامی آن و شاید از همین روست که در نزد عرفای ما، امامان شیعه تقریباً نادیده گرفته شده‌اند.

بدین ترتیب، قرآنی که در دست ماست ماهیتی دوگانه دارد که عناصر ثابت، باعناصر مقطعی در آن آمیخته است؛ هم شامل اقوال محمد به صفت نبی است و هم شامل اقوالش به صفت امام. با درک این دوگانگی است که رمز برخی تناقضات موجود در قرآن آشکارتر می‌شود. مثلاً، قرآن خطاب به محمد نبی می‌گوید: ما ترا رحمتی برای عالمیان فرستادیم. (و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین).

ولی قرآن خطاب به محمد امام می‌گوید: ما تو را برای مکه و اطراف آن مأمور کردیم. (لتنذرَ اُمَّ القری و من حولها)

در همین رابطه باید تأکید کرد که مردم عصر محمد در عربستان، خوشبخت‌ترین مردم روزگار خود بوده‌اند. زیرا پیامبری بزرگ و شریف و نابغه از میان خودشان پیام توحید برایشان آورد و نیز خود او زعامت اجتماعی و سیاسی جامعه به شدت پراکنده و رو به زوالی را به عهده گرفت که در اثر جنگ با یکدیگر و فقر و گرسنگی و خشکسالی و با فرهنگ، مناسبات و اخلاقیاتی بسا منحط و عقب مانده (که حتی به زنده به گور کردن نوزادان دختر افتخار می‌کردند)، را تبدیل به «امت واحده» و نوعی «دولت - ملت» تحسین برانگیز و معجزه وار نمود، اما - و به همان نسبت خوشبختی اعراب ۱۴۰۰ سال قبل - این خوشبختی از ما دریغ شده است که به جای اتکا به گوهر انسانی خود، با قوانین مناسب با آن عصر، زندگی امروزیمان را اداره کنیم.

مقوله تداوم امامت قدسی و متصل به وحی در خاندان علی، فاقد وجاهت عقلی، منطقی و نیز سندیت قرآنی و تاریخی است. این انسانهای شریف و پرهیزگار (و اغلب، عالم به علوم زمانه)، در ذات انسانی و زمینی خویش، کمترین تفاوتی با بزرگان پرهیزگار خلف خود نداشته‌اند؛ الا این که رابطه ژنتیک و خونیشان با دختر گرامی پیامبر، آنها را از بقیه هم دوشانشان متمایز می‌کرد و به شرافت نسبی آنها می‌افزود. به همین دلیل نیز چه خلفا و چه علمای اهل تسنن، به هنگام احترام‌گذاری فوق‌العاده، آنها را «پسر پیامبر» خطاب می‌کردند. (البته خلفای عباسی در موارد صمیمی‌تر، آنها را «پسرعمو» خطاب می‌کردند. چون عباس بنیانگذار این سلسله، عموی محمد بود).

قرآن در رابطه با متصل بودن محمد به وحی خیلی صریح است و تعارف ندارد. هم به کرات بر رسالت آسمانی محمد با اسم و رسم تصریح می‌کند و هم بر خاتمیت پیامبری در او؛ (که به طور منطقی یک معنایش این است که پس از او برای هیچ انسان دیگری از طرف خدا وحی نازل نخواهد شد). اما چگونه است که به امر مهمی مانند امامت آسمانی حضرت علی - که علمای شیعی در مکتوبات خصوصی‌تر و بالای منابر، او را برتر از کلیه انبیا (به جز محمد) معرفی می‌کنند - کمترین اشاره‌ای نشده است؟ از طرف دیگر چگونه است که امر به این مهمی را خود علی (درخشان‌ترین و ستایش برانگیزترین امام شیعیان) هم به طور جدی دنبال نمی‌کند و ۲۳ سال به دموکراتیک‌ترین شکلی با سه خلیفه قبل از خودش در بیعت و دوستی و همکاری به سر می‌برد؛ حتی در امر حکومت و قضاوت، به آنها کمک‌های بسیار مهم مشورتی می‌دهد به نحوی که عمر خلیفه دوم می‌گوید: اگر علی نبود، من هلاک شده بودم. و بعد هم چندین بار (به گواهی نهج البلاغه) خطاب به مردم می‌گوید اگر هجوم شما به در خانه‌ام نبود، ماندن در حاشیه حکومت را ترجیح می‌دادم. به علاوه اگر تفسیر به مطلوب بزرگان شیعی (از جمله از کلام محمد در حجه الوداع و مراسم غدیر خم) را ملاک قرار ندهیم، از شخص پیامبر اسلام نیز هیچ اشاره صریحی به امامت علی ثبت نشده است. مضاف بر این که در زمان پیامبر و نیز حیات علی، کسی او را «امام» - به مفهوم شیعی آن -

خطاب نمی‌کرده است و تمامی این مناصب و القاب در نسلهای بعدی به او اطلاق شده است. در واقع، تشیع با بدعت گذاری امامت قدسی، خودش راه بهره برداری از آن را برای دیگران نیز باز گذاشته، و از فرقه اسماعیلیه تا بهائیت، موجبات زحمت خود را در قرون و اعصار فراهم آورده است. از سوی دیگر، با وجود تصریحات بزرگان شیعی به منتخب بودن امام توسط مردم، موروثی شدن امامت در خاندان علی هیچگونه توجیه عقلانی و دینی ندارد و بیشتر تئوری الگوبرداری از موروثی بودن سلطنت در ایران را تقویت می‌نماید. به علاوه، به جز دو مادر شناخته شده (فاطمه و نرگس) مادران بقیه امامان در بین قریب به اتفاق شیعیان شناخته شده نیستند و خود شیعیان برای یافتن اسم آنها باید به کتاب مراجعه کنند. یعنی اصرار بر ارثی بودن امامت در میان مردان، اصالت را به ژن پدران داده و مادران این امامها را بی‌اعتبار و بی‌مقدار جلوه می‌دهد، درحالیکه امامان در دامان این زنان، پرورش یافته‌اند.

پس از قیام حماسی و شکست و شهادت غم‌انگیز امام سوم شیعیان - که ساقط کردن حکومت فاسد اموی و برقراری یک حکومت عادلانه را بر خود فرض می‌دید - امامان پس از او هرگز گرد قدرت و تشکیل حکومت نگشتند و در صلح و بیعت با خلفای اموی و عباسی به سر می‌بردند. آنها و پیروانشان، اقلیت کوچکی را در قلمرو اسلامی آن روز تشکیل می‌دادند و شانس چندانی برای دستیابی به قدرت نداشتند. به همین دلیل نیز امامان شیعه برای جبران خلاء قدرت و ترمیم روحیه پیروانشان پس از واقعه عاشورا، دولت سایه و ایدئولوژیک خودشان را بر فراز ابرها ساختند و مرتب به پیروان خود که برای دستیابی آنان به قدرت بی‌تابی می‌کردند، توصیه به «صبر و رازداری» می‌کردند. سهم بزرگ در تدوین مبانی تئوریک تشیع از آن امام جعفر صادق (ششمین امام) می‌باشد که با یک زندگی نسبتاً مرفه در طول حکومت ۷ خلیفه (۵ خلیفه اموی و ۲ خلیفه عباسی) به مدت ۶۵ سال زیست و ۳۴ سال امامت کرد و به کار تئوریک پرداخت. او با قاطعیت تمام هرگونه تلاش برای دستیابی به قدرت را نفی می‌کرد و به کلیه دعوتهای قیام چه از جانب خاندان خودش و چه آزادی خواهان و استقلال طلبان ایرانی دست رد زد. مهم‌ترین تاکتیک دینی که بهره زیادی را متوجه آنان کرد، استفاده از «تقیه» بود که هم خطرهای جانی و سیاسی را از آنها دور می‌ساخت و هم از منزوی شدنشان در جامعه جلوگیری می‌کرد و البته - به رغم خوش نداشتن شیعیان! - بسیاری از نقطه ضعفها و خطاهای آنان را نیز در انظار پیروانشان می‌پوشانید.

تقیه در فرهنگ لغت به معنی خودداری از گفتن حقیقت و پوشاندن آن است. در فقه، کتمان حقیقت و دروغ گفتن در جایی که جان و مال مسلمانی به خطر افتاده باشد، جایز شمرده شده است. اما استفاده از این تاکتیک حیطة بسیار گسترده تری را در بر گرفته و به یک منطق فکری، یک سنخ ابزار اجتماعی برای پرکردن خلاء قدرت، یک نوع «دین» و یک نوع رفتار و اخلاق و سیاست در میان شیعیان تبدیل گشته است. در بسیاری مواقع تقیه همسایه دیوار به دیوار دروغ است و حتی در میان اقوال برخی بزرگان به این هم اشاره شده است که اگر گفتن دروغ به حفظ و تقویت ایمان کسی کمک کرد، جایز است. در ادبیات شیعی در یک تقسیم بندی کلی با دو سنخ

تقیه مواجه هستیم: تقیه امنیتی (حفاظت خود در برابر قدرت حاکم) و تقیه اجتماعی (حفاظت خود در برابر افکار عمومی!)

در واقع، از امام سوم به بعد (که مظهر شجاعت، صراحت و شفافیت در گفتار و کردار بود و حتی انعام‌دهی برادرش امام حسن به برخی شاعران - برای جلوگیری از هجویه سرایی آنها علیه خاندان علی - را تاب نمی‌آورد)، امامان شیعه با کنار کشیدن کامل از صحنه رقابت سیاسی و استفاده از تاکتیک تقیه (حتی پذیرش ولایت‌عهدی خلیفه جنایتکار عباسی) به برپایی یک دولت اتوپیایی همت گماشتند که برای تقویت، تثبیت و تداوم آن، هرگونه افسانه سرایی و تعبیر گزینشی چه از قرآن و چه از تاریخ مجاز شمرده می‌شد. مجلسی معروف ۱۰۹ حدیث و روایت از بزرگان شیعه در باب اهمیت و لزوم و وجوب تقیه برای شیعیان ثبت کرده است. به چند نمونه توجه کنید:

- تقیه آن است که از تجاوز و طغیان ستمگری بترسی. (امام سجاد)
 - تقیه یعنی کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد از مخالفان و ترک مبارزه با آنان، به دلیل ضرر دینی (شیخ صدوق)

- تقیه، دین من و دین پدران من است (امام صادق)
 - اسرار ما را کتمان کنید و مردم را بر گردن ما سوار نکنید (امام باقر)
 - هر کس سرّ ما اهل بیت را افشاء کند، خداوند حرارت آهن را بر او می‌چشاند، (امام صادق)
 - اگر در این دستت چیزی باشد و بتوانی به آن دستت نفهمانی این کار را بکن. (امام موسی بن جعفر)

- تقیه واجب است و جایز نیست ترک آن تا قیام قائم. (امام صادق)
 - هر کس قبل از قیام قائم ما حضرت مهدی علیه السلام تقیه نکند، از ما نیست. (امام صادق)
 - امر ما پوشیده و در پرده پنهان است، پس هر که آن پرده را علیه ما بدرد خدا ذلیلش می‌کند (امام صادق)

- شما دینی دارید که اگر انسان آنرا پنهان بدارد، خدا او را عزیز می‌دارد و اگر آنرا افشا کند، خداوند او را خوار گرداند. (امام صادق)

محققان شیعی خود تأکید دارند که: «تقیه در طول تاریخ اسلام همیشه باعث حفظ و بقای شیعه بوده است». جالب است که در بررسی نظرات آیت‌اله خمینی درباره تقیه تأکید شده که او بیشتر از هر عالم دینی در طول تاریخ شیعه به «اصل تقیه» پرداخته است! شاید به دلیل آموزه‌های ایشان باشد که پرده پوشی حقیقت و فریب افکار داخلی و بین‌المللی، رکن اصلی و دائمی سیاست، تبلیغات و دیپلوماسی «جمهوری اسلامی» گشته است! از وعده‌های آیت‌اله خمینی در پاریس گرفته - که همه معکوس عمل شد!- تا قتل عام زندانیانی که از دادگاه‌های خودش محکومیت گرفته بودند و دوره زندانشان را می‌گذراندند و تا مخفی کاریها و دروغ گویی‌های مربوط به ساختن بمب اتم!

یکی از موارد کاربرد تقیه «حفظ مذهب و بازداري از فروپاشي آن» ذکر شده است و نویسنده تأکید می‌کند «تقیه‌ای که امامان، علیه السلام، در مورد آن اهتمام ویژه داشته‌اند، این قسم تقیه است». و باز تأکید می‌کند که «اگر تقیه نبود، مذهب دچار نابودی می‌شد». (مقاله «حکم ثانوی از دیدگاه امام خمینی» نوشته: علی اکبر ذاکری)

امروزه این اصل در تمامی فرقه‌ها و سکت‌ها به رسمیت شناخته شده است که اسرار فرقه - از جمله آداب و رسوم و گفتگوهای درونیشان - برای بیرون از خودشان بازگو نشود. چون نیک می‌دانند که جو عمومی جامعه پذیرای آن نیست. (این روزها، یکی از اعتراضات تند متولیان دینی به سروش این است که چرا نظریات خود را با رسانه‌های خارجی در میان می‌گذارد و چرا نمی‌آید به طور خصوصی بر سر آنها با علما بحث کند! این هم کاربرد همان «تقیه» - شاید هم از نوع دام گذاری آن! - برای «حفظ اسرار» است که حضراتی که حتی نشریه دست به عصای «کیان» را تحمل نکردند، به سروش بفرما می‌زنند که بحث‌های براندازانه‌ای مثل عصری بودن قرآن و بطلان مهدویت را بیاید در داخل - لابد با نظارت حسین شریعتمداری و قاضی مرتضوی! - بحث کند. به خصوص که روز به روز فشار به سروش برای «توبه کردن» افزایش می‌یابد!)

بنابراین تأکیدات امامان مبنی بر این که با تقیه اسرار ما را حفظ کنید، در اساس مربوط به مخفی نگاه داشتن بنا و قلعه‌ای عقیدتی است که آنها بر مبنای قدسی بودن، غیب دانستن و اتصالشان به وحی در کار ساختنش بودند و طبعاً اکثریت غیر شیعی تحمل شنیدن و پذیرش آنرا نداشت. افزون بر آن، چون شیعیان زخم روحی عاشورا را به دل داشتند و اشتیاقشان برای جبران شکست، انتقام جویی از قاتلان و دستیابی به قدرت در صحنه واقعیت و تعادل قوای آن روز پاسخی نمی‌یافت، امامان، تحقق آنرا به راهبری موعود از تبار خود وعده می‌دادند تا آنها را آرام سازند. از امامان اصلی تشیع که بگذریم (که باز برای تقیه اجتماعی حد و مرزهایی را لحاظ می‌کردند) علمای بزرگ تشیع - به ویژه چند مرجع بزرگ قرن اول و دوم پس از غیبت کبری - در استفاده از اصل تقیه و «مصلحت نظام»، به نحو حیرت انگیزی راه افراط را در پیش گرفتند. به قول معروف اگر امامان فقط کلاه می‌خواستند اینها کلاه را با سرش آوردند! تمام افسانه‌های عجیب و غریبی که با استفاده از شگفت‌ترین افسانه‌های اساطیری و نیز در سایر ادیان ابراهیمی وجود داشته را برای حضرت مهدی بازسازی کرده‌اند: از معجزات قبل و بعد از تولد او، سخن گفتنش بلافاصله پس از تولد و معجزات دیگرش در همان قنطاق و ایام کودکی و مشاهده صورت و اندام زیبا و گسیوان به هم بافته او در هزار سالگی! کمک‌های مکرر «زورو» گونه او به کاروانیان مراسم حج! فانتزیای نحوه ظهور او در پایان تاریخ و صحنه آرای جنگ نهایی او با دشمنان از جمله با «دجال خرسوار» و «و انتقام خونین او از قاتلان امام حسین» (توجه شود به ضرورت تسکین و تسلا دادن به مردم داغدار همان عصر بعد از فاجعه خونین کربلا و این که یکی از القاب امام دوازدهم «مهدی منتقم» است!) و... ساخته و بافته‌اند، همگی با اصل مصلحت و تقیه توجیه شده‌اند.

صرفنظر از این افسانه سازیها برای نهادینه کردن امامت قدسی، آنها با استناد به هزاران حدیث و روایت - که تشخیص صحیح یا جعلی بودن بسیاری از آنها از یافتن داروی سرطان نیز مشکلتر بوده و توافق بر سر آنها با اهل تسنن تقریباً محال است و از قضا همین پدیده، دست عالمان شیعی را برای هرگونه مانور روی رد یا قبول احادیث باز می‌گذارد - آیین نامه‌هایی شبه وحیانی در تمامی زمینه‌های زندگی بشری از خود به یادگار گذاشته‌اند. یعنی ابداع ابدی رقیب فرادستی در برابر هر نوع دست آورد زمینی بشر! آیت اله خمینی می‌گوید: «از یک دوره کتاب حدیث که حدود ۵۰ کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه، چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است. مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است، بقیه، همه مربوط به اجتماعات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است». یعنی در حدود بیش از ۴۰ کتاب حدیث، عمدتاً مدون شده توسط همین علما و فقهای شیعی در قرون نزدیک به دوران پایانی حیات ائمه است.

این اشاره‌های مختصر (که توضیح جنبه‌های گوناگون و تخصصی آن نیاز به گزارش طولانی‌تری دارد) به این خاطر است که نشان داده شود با چه مکانیسم‌هایی «امامت» متصل به وحی از طرف خدا و انبیای نسل حضرت ابراهیم تا محمد و قرآن او استخراج شده و تا امامت قدسی و حکومت مجازی حضرت مهدی و به نیابت از او تا آیت اله خمینی و آیت اله خامنه‌ای امتداد یافته است. متولیان مکتب تشیع نشان داده‌اند که زیر این سقف فکری و ایمانی، هر کاری قادرند با شعور و احساسات مردم بکنند و با داشتن دسته چک سفید امضای تقیه و مصلحت دین، هر چه خواسته‌اند به حساب امامت قدسی واریز کرده‌اند! آوردن امام زمان به جبهه‌های جنگ، ساختن گنبد و بارگاه و زیارت نامه مشابه قبور ائمه برای آیت‌اله خمینی، ساختن گنبد و بارگاهی پر عظمت برای یک مسجد خشک و خالی در روستای جمکران و گسیل سالیانه میلیونها نفر برای زیارت آن و فروش فرم چاپی به زوار برای نامه نوشتن به امام غایب و ارسال آن از طریق یک چاه تازه کنده شده! تا آب دهان انداختن خامنه‌ای به قند برای دادن تبرک و شفای بیماران، تأیید یک سری از کاندیداهای مجلس توسط امام زمان، نور انداختن به سر احمدی نژاد در اجلاس سازمان ملل، گذاشتن صندلی خالی برای امام دوازدهم در جلسات کابینه احمدی نژاد و مدیریت دولت ورشکسته او توسط این امام، یک نمونه کوچک و امروزی از عملکرد آنها در طول تاریخ تشیع است. این تمرکز حداکثری روی امامان، حتی شخصیت پیامبر را نیز در محاق قرار داده است که بارها تأکید می‌کرد از او انتظار معجزه نداشته باشند، چرا که بشری معمولی مثل بقیه است. در واقع، علمای شیعی نه تنها ایده مترقی خاتمیت، بلکه خود حضرت محمد را نیز خرج عروج امامان شیعه و مهدویت کرده‌اند؛ و البته باید گفت که حتی خود خدا را نیز! (چون آن میزان که واعظان و روضه خوانان، مردم را برای گرفتن حاجت‌هایشان به دامان ائمه می‌آویزند، به در خانه خدا نمی‌فرستند!)

از طرف دیگر، قدسی کردن شخصیت بزرگ و باعظمتی مثل علی باعث حذف کامل او از صحنه جهانی گشته است. من در یک بررسی بی‌طرفانه، در میان اقوال و گفتار و کردار حضرت علی -

انسانی برخاسته از میان قبایل بدوی، برده دار و وحشی - صدها نکته و آموزه بدیع تر از پند و حکمت‌های سقراط و دیگر مصلحان جهان یافتیم، اما چه کس نمی‌داند که شناخته شدگی جهانی علی در برابر سقراط تقریباً صفر است. در واقع، تشیع این حق علی را هم خرج مهدویت مورد نیاز خود کرده است!

وقتی به امام نیز مثل پیامبر وحی می‌شود (مهم نیست که به واسطه ملائکه باشد یا از طریق دیگر از خدا دریافت نماید!)، این به معنای کاستن از ایجاز قرآن و غنای فکری آورنده آن است. اولاً خود قرآن تصریح می‌کند که: روشنگر همه چیز است (تبیین کل شی). ثانیاً - به جز افسانه‌های بی‌ارزش راجع به امام زمان - هیچ معجزه‌ای به نام این امامان ثبت نشده است که حاکی از قدرت فراانسانی آن‌ها باشد. ثالثاً اگر در اقوال امامان شیعه نیک بنگریم، در آنها آموزه ویژه‌ای که لازمه ارسال از آسمان باشد نمی‌یابیم. در آنها هیچ چیز بدیعی که در قرآن و دیگر بیانات محمد آمده وجود ندارد. اگر امامان، تربیت یافته دامان پیامبر و غرق شده در مکتب او هستند و انسانهای با تقوا و فرهیخته‌ای نیز بوده‌اند، بدیهی است که با تکیه به همان منابع، اقوال مشابهی تولید نمایند. نیاز آنها به وحی، یا عظمت و غنای قرآن و محمد را زیر سؤال می‌برد یا استعداد فراگیری امامان را؟ بنابر این، هدف اصلی تشیع از وصل امامان خود به آسمان و معصوم قلمداد کردن آنها (حتی از روز ازل!)، سابقه سازی و پایه ریزی مناسب برای توجیه غیبت امام زمان بوده، که طبعاً به عنوان یک رویداد فراانسانی، دخالت مستقیم خداوند را طلب می‌کرده است. بدین ترتیب بود که علمای شیعی با تئوری امامت قدسی و برادر دو قلوی آن «عدل»، نفی دولتهای عرفی را در تمامی طول تاریخ از طریق اصول مذهب، نهادینه کردند. اگر امروز آیت اله مصباح یزدی می‌گوید: «حکومتی که مشروعیت دینی نداشته باشد هر چند مورد حمایت اکثریت افراد جامعه باشد مصداق حکومت طاغوت است و همکاری با آن حرام است»، این سخن قبل از آن که از طینت ضد دموکراتیک او بر خیزد، استناد صادقانه‌ای است به اصول مذهب تشیع!

توحید، در تفسیر اندیشمندان اسلامی، چیزی نیست جز آزادی انسان. پیامبران وقتی انسانها را به خدای یگانه فرا می‌خواندند، منظورشان آزاد ساختن او از غل و زنجیرهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برده ساز زمان بوده است. حتی آیت‌اله خمینی که برده‌سازترین متکلم و فقیه شیعی است، زمانی که باید تفسیر مجردی از کلمه توحید ارائه دهد، ناچار است بگوید: «مطابق اصل توحید... انسان، تنها در برابر ذات قدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر این که اطاعت او، اطاعت خدا باشد... هیچ فردی حق ندارد انسانی یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند و برای او قانون وضع کند».

واقعیت تأسف بار این است که تمام آزادی و کرامت و شرافتی که دکترین «نبوت» برای بشریت به ارمغان آورده، دکترین «امامت» از او پس گرفته است! ما از امامان شیعه نقل قولی در این زمینه نمی‌آوریم؛ چون معلوم نیست که این احادیث و روایات، واقعاً از خود آنهاست یا مثل هزاران مورد دیگر توسط جانشینان و نایبان تام‌الاختیارشان به نام آن‌ها جعل شده است، ولی کسانی که امروزه

خود را وارث همان امامان می‌دانند، به گویاترین بیان، حق آزادی را به طور مطلق از انسان سلب کرده‌اند:

- «بعد از آل محمد، امت حالت یتیمی را دارد که پدر ندارد و سفارش کرده‌اند که علما به جای امامان از آنها کفایت کنند و هدایت امت را بر عهده بگیرند مانند قیمی که بعد از پدر متکفل اداره امور ایتم است» (آیت‌اله خمینی)

- «مانند باغی که باغبان لازم دارد تا درختانش رشد پیدا کند... باغبان دستگاه رشد عمل [انسان]، امام علیه السلام است» (علامه طباطبایی)

- «مردم ناقصند و نیازمند کمالند و ناکاملند، پس به حاکمی که قیم امین صالح باشد محتاجند» (آیت‌اله خمینی)

- «جهان به دست بشر گلستان نمی‌شود» (آیت‌اله جوادی آملی)

- «خدا به ولی فقیه از طریق امام زمان (عج) اجازه داده که حکومت کند» (آیت‌اله مکارم شیرازی)

- «فقیه عادل، دارای همه اختیاراتی است که پیامبر و ائمه (ع) در امور حکومتی و سیاسی دارا بوده‌اند» (آیت‌اله خمینی)

- «ولی فقیه نسبت به جان و مال و ناموس مردم اختیار دارد. همان اختیاری که پیغمبر اکرم (ص) داشت» (آیت‌اله جنتی)

- «همه از راه امام به بهشت یا جهنم می‌روند، و نامه اعمال در دست امام علیه السلام است و امام به بهشت یا جهنم می‌برد» (علامه طباطبایی)

- «اعمال ما در هر هفته، یک یا دو روز توسط ملائکه بر امام علیه السلام عرضه می‌شود و روشن است که صحیفه اعمال بندگان از قبیل روزنامه نیست که امام علیه السلام مانند روزنامه آن را بخواند، بلکه رشد و نمایی دارند که همه به دست امام علیه السلام است» (علامه طباطبایی)

علامه طباطبایی صاحب تفسیر قرآن ۲۰ جلدی معروف به «المیزان»، از استوانه‌های بزرگ عالم تشیع است. ملاحظه می‌کنید که برای امامان دوازده گانه شیعه هم (و در جمله بالا برای امام دوازدهم) به نزول ملائکه قایل است یعنی هم‌شأن پیامبر. و هم اوست که بارها تأکید کرده است که مقام امامت بالاتر از مقام نبوت است. به علاوه ایشان توضیح نمی‌دهد که از چه طریقی به ساعات کار حضرت مهدی دست یافته است و چرا بر سر «یک یا دو روز» آن تردید دارد! وقتی یک چنین عالم بزرگی، یک چنین تصویری از امام غایب به دست می‌دهد، نباید تعجب کرد که یک دولتمرد مرید او، امام زمان را وارد کابینه‌اش نماید!

این گونه نظرات صریح و پایه‌ای - که ادبیات شیعی مملو از آن است - نشان می‌دهد که آنها چگونه پیام تکاملی «خاتمیت» پیامبر را زیر آوار تئوری امامت دفن نموده و طی ۱۴ قرن، پیروان ناقص‌الخلقه! خود را با دندان تا امروز حمل کرده‌اند. بر مبنای دکترین خاتمیت قرار بود بشر روی پاهای خود و با تکیه بر استعدادهای ذاتی‌اش حرکت نماید که نظریه امامت از راه رسید و او را سوار

بر ویلچر ولایت نمود. اینچنین است که یک مؤمن شیعی بدون اشراف به مسخ شدگی تاریخی خود و عدم درک موقعیت عاجزانه و قنடاق شده‌اش در جهان رو به پیشرفت و ترقی، به طور اتوماتیک پاهایش از روی زمین و مدنیت زمینی کنده شده و بر فراز ابرها و بر روی جاده‌ای سحرآمیز که توسط امامان قدسی علامت گذاری و نورافشانی شده است، به پیش رانده می‌شود و همواره از آن بالا، دیگر ساکنان زمین را با تمام دستاوردهای شکوهمندشان تحقیر می‌کند؛ اگر چه مصداق پز عالی جیب خالی باشد!

در این سیستم فکری که به جامعه به صورت مهد کودک یا مرکز نگهداری معلولین فکری یا مرکز پرورش دام و طیور و یا گرم خانه پرورش نهال نگاه می‌کند، و تسلط روحانیون بر کلیه امور را واجب می‌شمرد: «مجارى الامور بيدالعلماء بالله...»، آزادی و دموکراسی، انتخابات آزاد و رأی مردم چه معنایی خواهد داشت؟ نیاز به گمانه زنی نیست، مریبان پرورشگاه و دارالایتام، خودشان در این زمینه نیز حرف‌های صریحی زده اند:

- «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است یک جانبه لغو کند» (آیت اله خمینی)

- «اگر ۳۵ میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه». «اگر ملت موافقت کند، من مخالفت می‌کنم» (آیت اله خمینی در پاسخ به پیشنهاد رفراندوم طبق قانون اساسی)

- «اگر ما معتقدیم که باید قوانین خدا بر مردم حاکم باشد، جایی برای دموکراسی وجود نخواهد داشت. درحالی‌که در دموکراسی یعنی هر چه مردم می‌خواهند. اگر اسلام یعنی آنچه خدا می‌خواهد پس دموکراسی مفهوم ندارد» (آیت اله مصباح یزدی)

- «مردم خوب می‌دانند که حکومت مال مردم نیست بلکه حکومت متعلق به خداست... در انتخابات و رفراندومها مردم برای بیعت با ولایت فقیه می‌روند» (حجت الاسلام غروی‌ان)

درواقع استفاده همه جانبه، بی حد و مرز و دائمی از تقیه در حیطه حکومت (و بقیه ترمهای این خانواده از قبیل: «قاعده اضطرار»، «مصلحت نظام»، «احکام ثانوی») - در شرایطی که در جهان، هر روز بیشتر از پیش، دموکراسی و صراحت و شفافیت تحسین می‌شود - تداعی کننده افسار گسیخته ترین و خشن‌ترین نوع دیکتاتوریهاست که به نام دین به خورد مردم داده می‌شود. به همین دلیل است که تحت نظام تقیه سالار کنونی، چه در حیطه اقتصادی، چه سیاسی و چه قضایی و خلاصه در کل مناسبات دولت با ملت، یک نوع بی‌اعتمادی کلان، بی‌سابقه و باور نکردنی نسبت به حکومت وجود دارد و مردم به اصالت و پایدار ماندن هر نوع وعده و قول و قراری از جانب حاکمیت، از بیانات مقام ولایت گرفته تا لوایح دولتی تا «عفو» نامه‌های قضایی، به دیده ظن می‌نگرند.

باری، آن آزادی انسان در دستگاه توحید کجا و تبدیل آن به ناقص، یتیم و صغیر، درخت بی‌خاصیت باغ و بی‌اختیار در جان و مال و ناموس کجا! وقتی قرار نیست جهان به دست بشر گلستان شود و فاقد استعداد و توان لازم برای آن است، دیگر چه انگیزه‌ای برای رفتن به دنبال علم

و دانش و هنر و رشد و شکوفایی وجود خواهد داشت؟ مگر می‌شود با سخنوری، مقاله نویسی و بازی با کلمات زیبا، این واقعیت ضد تکاملی را در جوهره تشیع پرده پوشی کرد؟ وقتی قرار است امامی به طور ناغافل ظهور کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید، چه انگیزه‌ای برای تغییر حکومت‌های ظالم و فاسد وجود خواهد داشت و چگونه می‌توان «انتظار» را به عنوان «مذهب اعتراض» تئوریزه کرد؟ چگونه می‌توان، اصل غیبت را دست نخورده باقی گذاشت، اما تناقضات بارز و آثار پاسیو کننده آن در روان فرد و جامعه را با تفاسیر غیر واقعی پرده پوشی کرد؟ چگونه می‌توان هم به مهدویت اعتقاد داشت، (یا بر روی آن چشم بست!) و هم شعار «اسلام بدون روحانیت» سر داد؟

اصول دین در نزد عامه مسلمانان عبارت است از: توحید، نبوت، معاد. تشیع به ابتکار خود دو اصل را نیز به آن اضافه کرده است: عدل و امامت. کاربرد زمینی و اجتماعی «خدا عادل است» این بود، کسی که خود را خلیفه خدا بر روی زمین می‌نامید نیز باید عادل باشد. از آنجا که عدالت نیز مثل هر ارزش دیگری نسبی است، برخورد مطلق و ایدئولوژیک با آن و انتقالش از حیطه فلسفی و دینی به حیطه اجتماعی و سیاسی باعث می‌شود که مشروعیت هر نوع حکومت عرفی به هر میزان که از عدالت به دور باشد، زیر سوال برود و «امت» به ساقط کردن آن تحریک و تشویق گردد. به عکس، خدا عادل است، پس هر حکومت منتسب به او (و از جمله «جمهوری اسلامی») کلیه اعمالش، عین عدل است و نارضایتی و اعتراض مردم به آن، طغیان در برابر خدا تلقی می‌شود! می‌توان در عالم ذهن، تعاریف زیبا و شوق انگیزی برای اصول عدل و امامت ارائه کرد، اما در عمل، تشیع با بدعت گذاری این دو اصل، تقابل و خصومت با آهنگ زمینی تکامل اجتماعی را نهادینه کرده است. در این دستگاه نظری، استقرار نظام عادلانه با رهبری قدسی لازم و ملزوم یکدیگرند. مردم صغیرتر و معلولتر از آنند که در یک روند زمینی تکامل اجتماعی و نبرد طبقاتی، مهندسی تدریجی جامعه خودشان را خودشان عهده دار شوند و بهشت موعودشان را به تدریج به دست خودشان بسازند. عدل به صورت نفی‌ای، زیرآب هر حکومت عرفی را می‌زند، و امامت به صورت اثباتی، آلترناتیو خودش را برای رهبری ارائه می‌دهد. آنچه که مذهب تشیع را ذاتاً سیاسی می‌کند، همین دو اصل است.

بخش نبوی قرآن از بخش امامی آن قابل تفکیک نیست. این کار در صلاحیت خود پیامبر است که دیگر حضور ندارد. حتی شروع به این کار با نیت خیر نیز محال است و دوباره داستان ملال آور قرائت‌های گوناگون از قرآن را به یک دور باطل جدید می‌اندازد. این نوع قرائت‌ها حتی از تقدس قرآن می‌کاهد. قرآن یعنی «خواندنی». یک مؤمن فقط در ارتباط با خدا و تزکیه نفس، باید آن را بخواند و روح خود را پالایش دهد. هیچ نهادی نباید متولی این کار گردد و واسطه بین مؤمن و خدا و کلامش گردد. این کتاب باید به عنوان علامتی مکتوب از وجود خدا نزد مؤمن منزلت داشته باشد و حتی مشاهده جلد آن و تزئین کردن خانه و سنتهای ملیش با آن، آرام بخش خلاءهای فلسفی و روحی اش باشد. واقعیت این است که مردم معمولی دین باور، همین رابطه را با قرآن دارند، اما

متولیان دینی راحتشان نمی‌گذارند. متولیان که این کتاب مقدس را در حد دفترچه کمک‌های اولیه، صفحه فال‌گیری مجلات هفتگی، «بورد»ی انتخاب لباس، آیین‌نامه‌های کشورداری، قانون‌گذاری، امور قضایی و قوانین مجازات و مسایل مربوط به تنظیم خانواده تنزل داده‌اند. امروزه مؤمن‌ترین و مسن‌ترین عالمان و روحانیون دینی، که تحقیر حیات دنیوی و ستایش آخرت و شوق ملاقات با خدا از دهانشان نمی‌افتد، برای علاج بیماریشان دیگر به «طب الرضا» و «طب الصادق» (آموزشها و تجویزات درمانی و پزشکی بسیار ارزشمند دو امام شیعه در عصر خود)، مراجعه نمی‌کنند و «تربت سیدالشهدا» نمی‌خورند و در صورت لزوم برای برای معالجه یا چک آپ به لندن هم می‌روند، یا برای معالجه آیت اله خمینی - آن هم در آستانه ۹۰ سالگی! - جدیدترین و مدرن‌ترین دستگاه‌های پزشکی و تیم پزشکان ایرانی و خارجی را به خدمت گرفته می‌شود! اشکالی ندارد، ولی چرا باید در سایر زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی، احکام همان امامان، چشم بسته تجویز شود؟ آیا سلامت روحی فرد و جامعه اهمیتش کمتر از سلامت جسمی‌اش می‌باشد و چرا برای تحقق آن نباید از تازه‌ترین دست‌آوردهای بشری استفاده نمود؟ پزشکی پیشرفته که اغلب بدون عکس‌برداری، آندوسکوپی، اسکن و «ام - ار - آی» دارو تجویز نمی‌کند، امروزه بسیاری از نظرات و تجویزات درمانی آن دو امام را رد می‌کند و این را حضرات نیک می‌دانند، اما گوشه‌های خود را بر طنین پوزخند و نفرت دنیا نسبت به نحوه حکومت و قوانین جاری در ایران بسته‌اند؟

اگر پیامبران مبشر آزادی بشر بوده‌اند، و اگر انسان کامل‌ترین و زیباترین آفریده خداست (احسن الخالقین)، - و اگر همه اینها شعار و تعارف نیست! - پس مهم‌ترین و مقبول‌ترین کادو به این نورچشمی آفریدگار، به رسمیت شناختن رشدپذیری و تکامل او و سپردن سرنوشت او به دست خودش می‌باشد. این مهم‌ترین تفاوت «اشرف مخلوقات» با سایر آفریده‌های خداوند است که می‌تواند روی پای خودش بایستد، خرج مادی و زمینی‌اش را از آسمان جدا کند و به قول نیچه، ملکوتش را در زمین جستجو نماید.

آن دسته از روشنفکران دینی که آرزوی مدنی کردن مذهب تشیع و آزادی و ترقی میهنشان را در سر می‌پرورانند - و کارشان بس ارج دار است - اگر پا به این عرصه نظری نگذارند، کارشان جز آب در هاون کوبیدن و یا آب با غربال آوردن نیست. باید که تفسیر و مصادیق زمینی عدل و امامت مورد بررسی مجدد قرار گیرد. پروژه مهدویت باید قاطعانه متوقف شود. ایدئولوژیک نکردن دین، بدون شکافتن هسته مرکزی و از کار انداختن موتور آن، در حد شعار باقی خواهد ماند. تقدس قرآن باید به آن، برگردانده شود، باید آیات الهی را از زیر دست و پای انسان مسلمان در حال کار و پیشرفت، جمع کرد و در قلب او جای داد. باید هر مسلمان را راهنمایی کرد که به طور فردی کلام خدا آرامش روحی بگیرد و به هیچ واسطه یا نهاد هدایت‌کننده‌ای در این زمینه وابسته نباشد. و با آرامشی که شخصاً از کلام خدا می‌گیرد، عقل، ذهن و دستان توانمندش را وقف پیشرفت

وطنش و استقرار یک دولت عرفی و سکولار نماید. بدون این جراحی‌های ضروری از پیکره دین، سخنوری در زمینه «جامعه مدنی اسلامی»، «دموکراسی اسلامی»، «فمینیسم اسلامی» رنگ آمیزی در و دیوار یک خانه با پایه‌های لرزان و آکروباسی دائمی روی یک گوی لغزان است.

از سوی دیگر، اعتقاد به امامت قدسی و تبلیغ سرسام آور برای آن، ما را در میان هم‌نوعان منطقه‌ای‌مان نیز - که عموماً سنی مذهب هستند و نیز تمامی مسلمانان دنیا که اکثراً اهل تسنن هستند - منزوی ساخته است. وفاق دینی ما با آنان، به وحدت و قدرت کل منطقه در برابر غارتگری امپریالیسم و دفاع از منابع و منافع مردم عقب مانده آن خواهد افزود. طبیعی است که در داخل کشور و در قلمرو حاکمیت فقها ورود صریح به این بحث‌ها مقدور نیست و مشابه براندازی با آن برخورد می‌شود! اما درست این است که روشنگری‌هایشان با هر زبان و ایما و اشاره‌ای زیر این سقف صورت گیرد. گو این که یک انقلاب فکری در این رابطه زمانی روی خواهد داد و اجتماعی خواهد شد - که همانند نقش تعیین کننده برخی مقامات کلیسا در جنبش اصلاح دینی در غرب - بزرگانی مقبول از درون خود «حوزه»، پرچم دار آن باشند. شاید بهترین فرصت برای یک چنین مجتهدین یا علمای مفروضی، مقطع فروپاشی نظام ولایت فقیه و ناتوانی‌اش از سرکوبی گسترده باشد، تا در جوشش اشتیاق مردم برای آزادی و دموکراسی، پرچم اصلاح دینی را نیز برافرازند و صدها بار مهم تر از روحانیون بزرگی که به حمایت از انقلاب مشروطه پرداختند، نامشان را جاودان سازند.

در چارچوب توحید، کسی را شریک کار خدا قرار دادن شرک و گناهی بزرگ محسوب می‌شود. آیا روزی خواهد رسید که شیعیان ایران، رابطه شرک آمیزشان را با امامان قدسی قطع کرده و مجدداً به خدای خود وصل شوند؟

توضیح: برای شلوغ نشدن نوشته، از ذکر منابع خود داری کرده‌ام. به خصوص که به اصل منابع دسترسی نداشتم و گاه لازم بود برای امانت داری، متوالیاً به چند منبع ارجاع دهم. اما از آن جا که تمامی نقل قول‌ها از اینترنت اخذ شده، خوانندگان عزیز می‌توانند با دادن یک عبارت کوتاه از هر نقل قول به بخش‌های مشروح تری از نقل قول‌ها هستند، می‌توانند با دادن یک عبارت کوتاه از هر نقل قول به جستجوگر فارسی، به سهولت به اصل منبع دست یابند. خط کشی‌ها در زیر کلمات و عبارات از من است. کلام نیچه در بالای نوشته از «چنین گفت زرتشت»، ترجمه داریوش آشوری نقل شده است.

۱۴- منابع بیشتر برای مطالعه:

ویژه نامه قوم لوط:

<http://majalehmaha.files.wordpress.com/2008/03/loot1.pdf>

ویژه نامه اقلیتهای جنسی (اطلاعات و مباحثی درباره همجنسگرایی):

<http://hamjensgra.wordpress.com/>

وبلاگی درباره برخورد دوستان و خانواده ها با همجنسگرایان:

<http://www.hamjensgra.blogfa.com/>

وبلاگ مجله ماها:

<http://majalehmaha.wordpress.com/>

وبلاگی درباره افسردگی در بین همجنسگرایان:

<http://afsordehgi.blogfa.com/>

وبلاگی درباره عارضه مخالفت با همجنسگرایی و راه حل آن:

<http://homo-phobia.blogfa.com/>

وبلاگی درباره چند چهره معروف ادبی و هنری همجنسگرا:

<http://adabvahonar.blogspot.com/>

وبلاگ نامه نگاری دو همجنسگرای هموطن با هم:

<http://namehnegari.blogfa.com>

وبلاگی درباره تجارب مبارزات همجنسگرایان در جهان:

<http://negahbejahan.blogfa.com/>

وبلاگی درباره شرایط امروز همجنسگرایان در کشور و راه حل آن:

<http://www.mahaarticles.blogspot.com>

وبلاگی درباره ترانس سکسولیسیم:

<http://transsexualisim.blogfa.com/>

مجله ادبی دلکده:

<http://spanteman.blogspot.com/>

سایت مجله زنان لزیبن به اسم همجنس من:

<http://www.gfiran.bravehost.com/>

لینکهایی به وبلاگهای همجنسگرایان:

<http://queerlink.wordpress.com/>

سایت نشریه چراغ

<http://www.cheraq.net>

وبلاگ فرهنگ گی

[/http://culture.wordpress.com](http://culture.wordpress.com)

توجه:

بسیاری از مقالات این جزوه و همچنین مطالب وبلاگ های فوق همه از شماره های مختلف مجله ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران) گرفته شده اند. اگر ترجیح می دهید که همه این مطالب با ایمیل برایتان ارسال شوند، می توانید درخواست خود را به ایمیل مجله ماها ارسال کنید. آدرس ایمیل مجله ماها:

Majaleh_maha@yahoo.com
